

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE16032

سیر المتاخرین

مُصَنَّفٌ

یہ ناب مولوی غلام حسین خان صاحب طباطبائی

عالاتِ شاہانِ ذیل از سلطنتِ غلیہ

ظہیر الدین محمد بابر - نصیر الدین محمد ہمایوں - جلال الدین محمد اکبر

نور الدین محمد جہانگیر

منظور شدہ انٹرمیڈیٹ بوڈ پر امتحان انٹرمیڈیٹ کلاس

باجہ تمام سید عبد الواسع جعفری میجر

در مطبع انوار احمدی واقع الہ آباد طبع شد

سیر المتأخرین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرخسہ سلاطین خجائی ہندوستان و محلے از آبائے او

ظهير الدين محمد بابا شاه بن عمر شيخ ميرزا بن سلطان ابو سعيد ميرزا بن سلطان
ميرزا بن جلال الدين ميرزا بن شاه ميرزا بن صاحب قران امير تیمور گورگان سلطان
احوال و اخبار سلاطين و مشرکان آن بلاد صد ائت و ثار بخداي تعالی و پوشيده نماند
چون کارفرمایان قضا و قدر سلطنت اکثر اقلیم در وجود مسعود صاحب قران
امیر تیمور گورگان و بیعت نموده بودند و در ایام رضا عشتاد و اردواری و شهری
در بیتیانی حال و استقبال او واضح بود و رعیت پروری از شمار و اغلال او واضح
بود و بعد از آن که بسین تخم رسید از حرکات و مسکات او بار سلطنت و جهانداري
ن تراوید و از مجارشی گفتار و کردار او بارقه جهانبانی می درخشد اگر با جبر از آن
مسلطان در بلدی می بود غیر از حکایات حکمرانی و فرمانروایی نمی فرمود و در بار
بجمل مختصر جمیع اسب پنداری که صاحبقران بود و یکد وقت از قران زهر و شری بلند
و مترصدین و مترصد نظر و آمار جمیع از بسنی نشان سلطه خوانین جمیع خاقان و لقبانی
نشان که در بیعت داشتند و ضاحت و غیر خواری سلطه ظاهر سلطه مجاری جمیع
دری شدن سلطه طرف راه سلطه بارقه چیرگی در شمشیر باشد و از حق شاه جهانبانی با شاه
ذکر و لباس و لایق مراد از عادت و عریض -

و شکایم لشکر کشی وصف آرائی منظور می بود بهیست
بیاز می از در سسر آهنگ بود ^{چند پیش از دهم} و اورنگ بود

القصه در خدمت شیرین خان دال توران از نسل خلیفه خان که چندم هم جد می
بود بصری بود و بمقتضای شجاعت ذاتی و ولادوری نظری در دبر و در برادر عالی
مشرقی میشد حتی که پای قدر او از جمیع امرا عالی تر گشت و بدرجه امیرالامرائی رسید
امیر طایفه پادشاه و ترک آبادت کوه در گوشه شجاعت بیا و شربت الارباب اشتغال داشت
چون در گذشت صاحبقران در هیست و پنج سالگی بود پس از آنکه یازده سال
از رحلت پدرش در گذشت در سن هفتصد و هفتاد و دو بصری بیا وری
بجنت بیلر بعد فوت شیرین خان دالی توران در خطه پنج بر سر بر فرماندهی و تحت
سعادت جهان بانی جلوس فرموده سکه و خطبه بنام خود کرد و سمرقند را دار السلطنه
فرموده و این عالمگیری و بی کشائی برافراشت و کوس مملکت ستانی دجان آرائی
بلند آوازه ساخت و در اندک زمانی ولایت مادر او الهنر و خوارزم و ترکستان و خراسان
و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیار بکر و خوارستان و مصر و شام
روم و کابلستان و زابلستان و گرجستان و هندوستان و دیگر ولایت مفتوح سلطنت
اکثر آنکه در حدود خود و در آورو و روس منابر و وجود و قایم بنفصا هم نامی خود

سده آهنگ اراده سده حریف سخن سده یهم پنج سده اورنگ بجنت شش متری ترنی کتمده ۱۲
سده ترک کردن گزاشتن سده رباب الارباب خداوند خداوندان (نسخه حق خالی) سده رحلت سکه و کون
بجاز آمینی مردن آید سده سر بر تخت سده جلوس نشستن سده لوا علم سده حوزه ناچار
میان مملکت سده شخیر برام کردن و فرمان بردار کردن سده مردوس جمع را یک بمعنی سر سده منابر
سده خبر سده وجهه جمع و جمعینی روس سده دنا نیر جمع و نثار ۱۲

فرین دفران دایان روئے زمین را فرمان پذیر خوش گردانی نظم
 ولایت ضبط کرد از قاف تا قاف ستمگاران فرمودند از اطراف
 نماند اندر جهان صاحب کلاهی که در پیشش زلفت از دیده راهی
 کلاه داری که سرکش بود بے باک سرش را بے کلاه افکند بر خاک
 حسان را پاک رفت از هر دایره بگلزار زمین نگذاشت خار
 مدت سی و پنج سال کمال استقلال سلطنت کرده در ستم شتصد و هفت در مکان
 آهوان هفتاد و هفت سحر قند که متوجه فتح خطا بود در عمر هفتاد و یک سالگی به بیماری
 تخت رحلت نمود نظم
 سلطان بزرگ مثل او نماند نمود در ستم شتصد و سی و شش در بلاد بود
 در ستم شتصد و هفتاد و دوم کرد جلوس در ستم شتصد و هفتاد و یک در عالم پیرو
 جلال الدین بن میران شاه میرزا پسر سوم صاحبقران حکومت عراقین و
 آذربایجان و دیار بکر داشت در ستم شتصد و صد و ده هجری باقر ایوسف ترکمان
 در حوالی تبریز خنک کرده و در میدان آن کشته شد سلطان محمد مرزا بن جلال الدین
 میران شاه میرزا در خدمت ظیل سلطان مرزا برادر کلان خود که فرمان روا است
 این بود به سپهبداری و سرور میگردانید باجل طبعی در گذشت سلطان پسر
 میرزا و ولد سلطان محمد میرزا در عمر بست و پنج سالگی سرور آراسه سلطنت گردید - حمید
 سال حکومت ترکستان و ماد و اله و بدخشان و کابل و غنیم و قندهار و بعضی خراسان
 ستم فرین - آراسه ضبط کرد - تصرف در آرد و ضبط حسان - جمع مریز فرایه و مینی
 خاشاک هم آمده ستم فرین مقدار سیل ستم فرین خشت و خاک هم آمده و در کوه و بیابان

[illegible]

پادشاه بیک حصار بانی سخت نمود و دوسه نوبت بر سلطان احمد میرزا عمومی نمود و غالب آمده فتح سمقند کرد و از آنجا که مشیت ازلی بران رفته بود که کشور هندوستان بر پرتو اقبال بامیر فرود میگردید نقش تسلط بابر پادشاه در ممالک توران درست بنشست - ناچار از سمقند برگشته بامندود میسر در بختان رسید و با خسر و شاه جنگ نموده فتح یافت و از آنجا بکابل آمده از محمد مقیم ولد و التون ارغون که او بر عبدالرزاق میرزا ابن الف میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا اعتراف بابر پادشاه ظفر یافته مملکت کابل در تصرف داشت بازعنوان نمود -

و محمد مقیم شکست خورده از کابل پیش شاه بیگ برادر خود که حکومت قندهار داشت رفت - و بابر از قندهار بیاضیه مسند کرمانه کابل دیدن بخشان گردیده روزگار میگردانید و لادو حنا جعفران امیر تیمور گورکان را پیش ازین میسر از قندهار - از زمان بابر اقبال پادشاهی درین سلسله راجع گشت - ایام بهار کابل بفرج و سرور گذشت - و هوای آن خطه دلکش با مزاج او سازگاری نمود - فواید و آب گوارا افتاد - کابل شهر بیست بزرگ و بازار بطور ولایت ایران مسقط غرض آب و هوای با وجود شدت گرمی و آفتاب چندان گزند نیست و فواید و آفات بسیار - و بهارش نمایت پسندید - و چون آب است بابر پادشاه در کابل سنده صد و یازده بهتری زلزله و خفیم واقع شد و فیصله سایه قلعه و اکثر منازل پادشاه بالاس حصار و عمارات شهر از شدت زلزله از پا افتاد - و شاه و امرا بعضی برافق بالتمام اسیر آمد یافت - و سی و نه مرتبه در یک روز زمین در پیش آمد -
سده بیست و اول - اوقات الهی سده استیلا با ذکر قرن «سده» هجری - جمیع فواید و آفات سده
 در سده بیستم لایحه آمده - جمیع فواید و آفات سده استیلا با ذکر قرن «سده» هجری - جمیع فواید و آفات سده

و اساس عمر سیاهی مردم و دیگر ذی حیات فرد ریخت. و تا یک ماه در شبانه روز یک مرتبه
 زمین سترگزل می شد. و بعضی جا بارچه زمینی که عرض آن یک گز و طول شصت در سکه
 باشد پدید آمد. و بعد یک تیر انداز فرو رفت. و از اینجا چشمه پیداشد. و در جای قریش پیش
 فرسخ نوعی شگافت که بعضی از اطراف او برابر قامت میل بلند شده بود. و در آن غار زلزله
 از سر کو بهار گرد باد بلند می برخاست. که آثار قیامت می نمود. و در همین سال در هندوستان
 هم زلزله عظیم شده بود. و بالجهایه بابر در کابل بود که خاقان سلیمان شان شاه اسماعیل صفوی
 بگوشتال محمد خان شیبانی که به شیبک خان اشتهار داشت فرستاد. و از او خواست که حکومت خراسان
 گردید. و شیبک خان را که بلند پرواز سیاسی نمود. مع فوج بسیارش طعمه تیغ ابد از نقض
 آمار و خراسان را ضمیمه مالک محروسه خود گردانید. بابر میرزا باذیال دولت آن پادشاه
 بے سوال توسل جست. و بعد فوج نظرموج مستظهر گشت. و تیغ بلخ و بخارا را که تحت محبت
 مفتوح ساخت. و در خلیفه امیر ترنا بر عصب و سطوت سلطان مرصوفی نسب در بخارا
 خوانده شد. اما بنا بر نفاقی که با امیر نجم سالار فوج قزلباش و بابر پادشاه بهم رسید.
 بعد چندی در یکی از حروب که با والیان تورانی اتفاق افتاد امیر نجم تغافل در جنگ
 نمود. بر افواج بابر پادشاه شکست افتاد. امیر نجم در میدان کشته شد. و بابر ارجمال
 پایدار در بخارا نماند. بنا چاری برشته باز قناعت بیدخشان و کابل و برنخ از
 مالک بلخ نمود. بچندین که فوجی از است جمعیتی بهم رسانید. بر تری اوضاع هند شنید.
 سترگزل. و در آن سال در سکه گز ملک گرد باد و غبار که بهندی آید از آنکه از آمدن
 سکه از نال جمع ذیل اوس. ه بے حال. بے قند. سکه سکه قله خویشت. سکه سکه
 دج ۱۱ سکه حمود سب. جمع حوب. جنگ ۱۲

قاصد استخلاص آن شد بدست یزدان از بادشاه مصطفوی شراد و ماذون شدن اذان بارگاه
 سلطان سجدگاه از کابل قاصد یورش گردیده اول مرتبه در سنه ۵۷۰ هجری قمری تاز بهانه
 توابع استان مرتبه دوم در سنه ۵۷۱ هجری قمری کابل تا نواحی اول حرف لغمان مرتبه سوم
 در سنه ۵۷۲ هجری قمری تا بهمنیه پنجاب مرتبه چهارم در سنه ۵۷۳ هجری قمری تا لاهور و
 دیسپالور و مرتبه پنجم در سنه ۵۷۴ هجری قمری و دیسپالور و دیسپالور و دیسپالور
 لودی اکثر امرا برگشته در کائنات بلاد هند و لاسه قندهار و فساد برافراشتند و بر سرخی از
 توکران سلطان ابراهیم بنی در زیدند.

دولت خان لودی از لاهور کابل رسیده ترغیب نهفت سبقت و طلی نمود. بابر
 بادشاه قصد هند و ستان فرموده بعضی امرا پیش از خود بلاهور و اطراف آن دیار فرستاد
 و خود بقادسخت و اقبال نهفت فرموده برکنار آید رسید. بعد از آنکه سوار
 و پیاده از سپاهی و سوار گرداگرد مسافر به ده هزار رسید. درین آسا خبر آمد که دولت خان
 دغازی خان از حدود موافق برگشته چهل هزار سوار و پیاده جمع کرده حصار کلاهور را
 تصرف شنیدند و با امرای پادشاهی که پیشتر در لاهور رسیده بودند قاصد جنگ اند. و
 از مردم پادشاهی سیالکوٹ نیز از قزاقان بخودند. بابر با ستار این خبر بمحض متوجه گشته
 برکنار آید جناب حوالی قصبه بهادر پور نزول اجلال فرمود و فرمان داد که سیالکوٹ

استخلاص رهایی و امنیدن ۱۱۸۰ هجری قمری استیذان اذن طلب کردن ۱۱۸۱ هجری قمری
 ماذون ایازت داده شد ۱۱۸۲ هجری قمری یورش حمله ۱۱۸۳ هجری قمری سرکشی ۱۱۸۴ هجری قمری قائم ۱۱۸۵ هجری قمری
 ۱۱۸۶ هجری قمری سنان جائزه ۱۱۸۷ هجری قمری لشکر ۱۱۸۸ هجری قمری جمع عهد ۱۱۸۹ هجری قمری موافق جمع شیان بیان ۱۱۹۰ هجری قمری
 ۱۱۹۱ هجری قمری استراخ برکنند و برگنده شدن ۱۱۹۲ هجری قمری استیذان شغیدن ۱۱۹۳ هجری قمری نزول ۱۱۹۴ هجری قمری

را خراب کرده ساکنان آنجا را در بهاد و بیور آباد گردانند. و از اینجا روانه بیشتر شد بحسب
 اراده ازلی خود و سه چنگل اربین عالم خان و دیگر اشراف از سلطان با ابراهیم بودی متخلف
 گشته. لایمی بخالف برافراشتند. و قریب چهل هزار سوار با راده جنگ با سلطان
 ابراهیم فرایم آورده بر سر سلطان بی طاعت دلی رفتند. چون سلطان بمقابلۀ آنها برآمد
 صرفه در جنگ میدان ندیده شب خون زدند. و روز دیگر در میدان محاربه سخت
 نمودند منفرم گردیدند و بیشترند سیه خیزولی برای شکست با رشتای شنیدند. باستماع این
 خبر بیشتر گشته ادراک دولت ملازمتش منتقم کردند. بعد وصول بایستستان بود سلطان
 بیکران گردیدند. با بر پادشاه از سیالکوٹ متوجه بیشتر شده برای غیر سرور بجای آوردند
 از اینجا کوچیده قلعه بلوت بتسخیر در آورد. دولت خان که از عهد برگشته بود از دست
 نجالت بحضور نی آمد چون تادم گشته رسید. بروفق ملایخ خیر خواهان دولت خان
 بار خجالتش در قلعه بلوت محبوس شد. و در همان مجلس مرغ خوش از نفس
 بدن او پیروز نمود.

و با بر پادشاه بایاله رسیده نشا هزاره هایلون میرزا را بتسخیر حصار فیروزه حمت
 فرموده نشا هزاره آن نواحی را مسخر گردانیده بملازمت رسید. و در جلوه ای این مدت
 حصار فیروزه و یک کرد متکه ثقه نشا هزاره مر حمت شد. در منزل انباله خبر رسید
 که سلطان ابراهیم بایک لک سوار و توپخانه سیاه و نیز از فیل کوه شکوه بقصد جنگ
 علیه محاربه جنگ ملاسله منفرم گردانده ۱۲ سده رایت. ۱۰ سده رایت. و ۱۲ سده منفرم
 داده شده پادشاه اوراک. در یقین ۱۲ سده وصول رسیدن ۱۲ سده بر سرور نام ده ۱۲ سده
 سده رایت. خواه از تقو باشد یا طایاس ۱۲

اند بلی برآورد. منزل بمزنی می آید به بابر در انباله راضی باقامت نموده در حوالی شهر
 بانی پست نمودل اقبال فرموده سلطان ابراهیم نیز در قواچی این شهر رسید و مقصود
 پیکار کردید. هر روز از طرفین جنگ قرار می کشید. و یک نایاب لشکر با بری تمام شد
 آنگی غالب آمده مورد تحسین حاضرین می شدند. سلطان ابراهیم با لشکر تمام بنده
 جنگ برقیل سوار گشته بود بمحرک آمده. افغانان در آن کارزار سلطان کوه کردار افتاد
 کوه بکوه و در دیگر باری و صلاح آراسته بر لشکر با بری را اندند. عفریت پیکار آن ماکور
 از تنه خوبی و عریده جوئی به طوط که می دیدند. صفوف تعلیه از بهر می شکافت
 و تیرک فرج ولایت از نظام می افتاد و اسپه ساله مظان که هرگز چنین جانور حبیب
 ندیده بودند در آن خورده پیش نمی توانستند رفت و اگر سوار سه دلیری نموده پیش می رفت
 از خطوم فیضان در جنگ اجل گرفته شده بخاک هلاک می شد. درین وقت
 بابر با شاه بیدلی لشکر بانی دید و کلمات ترغیب و تهدید متضمن بهم و امید بربانی
 آورده تا کید و شکر پیش برید و شهادت نمود. جانفشانان را دل قوی تر نشسته و جانان
 حمله آوردند. چون مشیت قاور توانا بران رفته بود که شش لودیان منقطع گردد
 و طالب هندوستان در ظل راغت خاندان بابر در آید بعد کشش و کوشش بسیار
 نیم فتح و نظر از دست اقبال وزید. و عینه مراد و کلین کمال بابر می شگفته گردید سلطان
 سلا اقامت قیام در آن سلا جنگ قرار داد. جنگ کسان پیشرو لشکر و در آن سلا که تا زمان
 شمسواران سلا احتیاج گردید. در آن سلا هم به سوزی پاکه را گویند. سلا تیرک نظام ترغیب
 سلا حبیب. برناک. دم خورده. گرفته. سلا خوروم. جی بیل. سلا تنه بید. ترمانیان. سلا تیرک
 سلا خن. سلا سب. جای و دیدن با سلا مال. جمع امل. سلا با

ابراهم در میدان گفته شد. لشکر باغش نیز علف تیغ برید و تیغ گفتند. پنج شش هزار آدم
تروریکش سلطان مقتول افتاد بقیه السیف منتهی شدند.

بالجمله تباہیات ایزدی فتحی که مقدسہ فتوحات تمام ہندوستان بود چہرہ کلور برافروخت
و برق باران تیغ افواج باری خرم و دولت سلطان ابراہیم لودی پاک بسوخت. بعد
فتح بادشاہ چین نیاز بر زمین عجز نہادہ سجدات شکروسیاس بدرگاہ بے نیاز حقیقی سجا
آورد دروہلی کہ تخت گاہ سلاطین ہند است رسیدہ سکہ بخطبہ نام خلیفہ کرد و رہائی
خزائن کہ اندوختہ چندین سلاطین بود گشودہ ہفتاد لک تملکہ سنگندی بشاہراہ
ہماہون میرزا دیک خانہ پادشاہی بے آنکہ تحقق خود ضمیمہ آن انعام فرمود. دودہ
لک تملکہ باشر محنت شد. و حامی یکہ جو انان بلکہ مردم اردو از انعام کامیاب شدند.
بشاہراہ ہائے کامکار کردگار بل بودند و بر و گیان شہستان اقبال بقدر تفادات
درجات و حال نقد جنس روانہ گردید. بعد انتظام امور دہلی متوجہ اگرہ گشت و در آن
مہورہ کہ دار السلطنت بود بنا بر بند و بست مالی ملکی طرح اقامت انگذ. غیر از
دہلی و اگرہ کہ در زیر تصرف طازمان باری بود. در جمیع ممالک اطراف افغانان لوی
خفاقت برافراشتند. آخر الامر تمام حاکم و افکار تاقیہ پادشاہ بمرور ایام اکثر خاندان
سر بر خط اطاعت و انقیاد نہادند. و ہر کس بقدر مراتب شمول عواطف گردید و امر بے

۱۱ علف چہرہ ۱۲ بقیہ السیف ۱۳ بچہ تیغ بالی نامہ شدہ ۱۴ مقدسہ مجازا اعلام مرے ۱۵
تملکہ سنگندی ۱۶ تنگ قمر راج خواہ از راہ شد خواہ از قہار از مرے ۱۷ اردو ۱۸ بر و گیان شہستان
اقبال ۱۹ کنایہ از گیان شہادی ۲۰ مہورہ آبادی ۲۱ طرح اقامت ۲۲ فلکند قیام کرد ۲۳
یہر دست ۲۴ عمامہ ۲۵ دست ۲۶ تاقیہ روشن ۲۷ مروجہ ۲۸ گزشتن ۲۹

قدیم و جدید را در خود لیاقت قطع مرحت شد. و الله و فرزند ان و و امیر جهان سلطان
 ابراهیم را بشمول حوالفت فرموده اسوال و خراسان فاصه ایشان با ایشان مرحت نمود.
 و اضافه آن هفت کک تنگ بواله سلطان ابراهیم پیروزه خال مقرر گشت. و الله سلطان
 ممنون عنایت گردیده یک قطعه الماس که هشت شقال وزن داشت و مسطران
 جوهر شناس قیمت آن زیاده از حد نیاست میگفتند از خزینه سلطان علاء الدین خلجی بود
 و در از اولاد راجه بکر باجیت بدست آمده پیشش بابر پادشاه نمودند.

القصه بابر در اگره نزول فرموده با تنظیم تمام پرواخت. و تمام ایام بیست
 بعیش و عشرت گذرانید. و بغرض عدل گشایی و رعایت پروری بلاد را آباد و مسکنه
 آنجا را خوشتر گردانید. چون ایام بیست با القضا انجامید. بابر پادشاه بعد بسره
 که از انشیاء هند است باستیفال مخالفان متوجه شد. چهارمین شمارا تا سال ۸۸۰ که
 از راجه های عظیم الشان هند و مان بود. با خواش من خان سیوانی بالشکر فردان
 بخرات دیبالی تمام از جائی خود چیده در میان که متصل اگره واقع است بقصد حمله
 بابر در رسید. و نیز جمعی از امرای افغانه که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت میپندیدند. با

پنجاه هزار سوار و فیلمان بسیار در تالار خروج خروج کرده. پناه خان و لدر خان
 را بسلطنت برداشته سلطان محمد لقب نمودند. و شورش عظیم از هر طرف برخاست. امرای
 کابلی که خویند بابر و در سر بودند بپرتوه آمده بعضی از رنج مرغان و خر و بخت و بخت

۱۱ قطع. و اگر در ۱۲ ساله سید خال. و در معاش انجام ۱۱ ساله تمام در ۱۱ ساله
 بزرگ ۱۱ ساله سکنه جمع ساکن باشند ۱۱ ساله عیاد جمع عیدین ۱۱ ساله استیفال ۱۱ ساله
 برکنه ۱۱ ساله آنجا در غلامین فرمایند ۱۱ ساله خروج. برکنه در کمرشی کون ۱۱

بپوشه از بیدلی و خوف مخالفت را با ساسا کا و انا غنه معاودت را مخرج شود در زمان
 کنگا کش بر من رسانیده که چون مخالفان از هر طرف هجوم آورده اند و ملک تا حال بخصط
 واقعی در بنابر جبهه آنکه در بخا قلعه چند اجداث فرموده خود در ملک بپایا اقامت باید
 ورزیده و منتهی مدتی پیشی باید بود - بادشاه فرمود که بنین شکسته و سبب را که بشتت تمام
 گرفته و خلق کینه از قوم خود بگشتن داده باشم - امروز از پیش به پند و سه که بدون
 جنگ بروم - بادشاهان زمان مراجع گویند - و نام من در محافل ملوک بجه صورت
 مذکور شود - بهیات وقت آنست که عزیمت شایا باشم - بعد و شش در شش کارزار است
 باید خود کما دگر راند - اگر بتابعید انگی فتح میکنم - غار نیم - و اگر گشته می شوم در زمره
 شمشیر محسوب خواهم شد - و دیگر سخنان مردانه شجاعت افزا بر زبان آورده آن چاه
 را دلدی نمود - و دیگران هستی در آن کشیده - از اگر و برآمد - و گفتا با اتفاق دل بر مرگ
 مناده صفوف مصافت آراستند - از آن طرف از ساسا کا نیز آمده و پیگار گشت بیدان
 قوی دل چون شیران زنجیر گسل بر زنگاه در آید و شمشیر و کوسش می نمودند که نظر از گمان
 بیدلی را نباشاده آن در چهره از بهم آب گشت - و دیگر خوب رستم و افراسیاب فرستاد
 در غاب فقط

بخشش در آمد و لشکر پیش کرد
 از آن جبهه آمد توش در سرفه
 ز لار و شان لشکر کشید
 تن که از زور بر خوریشتن

در آنکس بشیر - سلا حارث - نویر از آن - الله سرور که گشته بظن از آنکه سلاطین بپای کاشی
 شد و نیست اینک سلا غازی گشته کار - شد و بپای شیره - شد و محراب شد - سلاطین بپای کاشی
 در آنکس که گری سلا شود - سلا و تفایلی - سلا و سلاطین - سلا و سلاطین - سلا و سلاطین

ز باریدن تیره همچون تگرگله بهر گوشه برخاست طفلان مرگ
 زهر جاد سیدان زرد آوزان کشیدند شمشیر کین از میان -
 ز خون چو پاشید سبکتر روان یکے جان فشان و یکی جانستان
 چون تائیدات آتی درین حال اولیای دولتی باری بود صبح اقبال از مطلع
 فیزی و سید و راناسا که مضطرب الاحوال در بدترینیت نهاد و بید محنت و سخت
 افتان و خیزان به پوت خود رسید و لشکرانش علف تیغ بید ریخند و در یار پادشاه
 بعد ازین فتح سعادت شکر نمائے بیکران ایزد متان بود گاه دامپا اعطایا بقدیم رسانید
 با گره معاودت نمود و بتدبیرات درست خس و خاشاک وجود را با نطفه طایف و طغیان
 از عرصه عالم پاک رشت و اطراف و کناف دخی و اگر در حیطه تصرف ادلیای
 دولتش درآمد و هنگامه افغانان طرف قنوج نیز برهم خورده او در هم شکست و نیست
 امرائے کابلی از ظهور چنین قزحات دل نهاده دست شده حسب المدها اقطاع یافتند
 و دل از اراده انصاف کابل برگزیده در هندوستان سکنتی اختیار افتاد و برهم خورید
 انتظام یافت و مهم سلطنت نظام آمد شاهزاده هالیون میزارا برای نظام
 پیرانده مجلسی بمنجل فرستاد و شاهزاده کامران مرزارا را به و در ملتان در جاگیر مرست
 فرمود و از کابل طلب داشت و شاهزاده از کابل بلا هو و آمده ولایت ملتان بداد که
 لشکر غلامه فرین نزدیک سکه او میانی دولتی به او امان دولت سکه مقرر الاحوال
 بر بنیان احوال و عهده بیعت جمیع بیت خانه سکه نهایی جمع خست اسه شان احسان کنند
 شده و اعطایا بخشید و بخشید و سکه تقدیم رسانید و بجا آورده سکه را با خلاق و طغیان و غارت
 و کشتن و سکه اقطاع جاگیر سکه سکنتی به و سکه به تبریز و گنج بختی

دو تن از تصرف سلاطین دہلی بدرزقہ بود بحسن تدبیر و شمشیر مہمت خود و اقبال باری پشخیر
دلاورد۔

مستخیران آثار پوشیدہ نماند کہ بعضے تاریخچہا چنین داعی نمایند کہ آغاز ظهور اسلام در
مستان در سہ نو و زنجیری بسعی محمد قاسم و در زمان جمیل بن یوسف است۔ بعد از آن سلطان
محمد غزنوی آن ولایت را از تصرف ملاحظہ فرماست بر آورده رواج اسلام داد۔ پس
سلطان شہاب الدین غوری بر ہند وستان ظفر بافتہ ولایت لمستان را نیز تصرف
شدہ از ابتدا کے سہ پانصد و ہشتاد و ہشت ہجری لغایت سہ ہشتصد و بیجاہ
و ہفت آن ولایت در تصرف سلاطین دہلی ماند۔ بسبب سستی سلطان محمد شاہ
کہ از نزاع و ایات اعلیٰ خضر خان قرازداسے دہلی بود در ہند وستان ملوک طوائف
گردید۔ و در اطراف اعراسہ از اطاعت بر ناقتند۔ حکم لمستان نیز از اطاعت سر باز زدہ
از حکم سلطان محمد شاہ اچراف و زبید۔ چون فوت سلطنت سلطان علاء الدین آمد
محمد شاہ رسیدہ و از پدر ہم نسبت برآمدہ۔ او ضلع ممالک را زیادہ تر نقش ساخت
و نقش امیر کہ از طرف محمد شاہ و پسرش علاء الدین در آنجا بود درست شد و محمد دل و
مشکوب گردید۔

تذکرہ سلاطین لمستان و شیخ یوسف کہ بحسن تدبیر سلطنت رسید

سہ دہی نمایند۔ ظاہری گفتہ ۱۰ سہ ملاحظہ فرمایید۔ جمع علمی در تہذیب ۱۳ سہ فرماست جی فرست
نام قوم ۱۲ سہ و صنایع۔ جمع وضع۔ طوالت۔ مختل۔ خلل۔ پذیرد۔ نقشب۔ نقشب۔ نقشب۔
بہرہ اور سپہ ۱۳ سہ و تذکرہ۔ ۱۴ سہ مشکوب۔ مشکوب۔ مشکوب۔ از ذیل و خواہ ۱۵ سہ اعجاز
بہرہ داران۔ ۱۶ سہ اکابر۔ بزرگان۔ بزرگان۔ میان۔ چند بادشاہان کوچک متقم و مقلد۔

اعیان و اکابر ملتان مجلس مشوره آرستند و از هم دیگر تشاوره نمودند که وجود حاکم
 سائنس قاهر بر بنی نظام امور جهانی ضرور دیدن چنین گشت و خارج این دیار تحمل و حفظ
 عرض و ناموس مردم مشکل است - صلاح در چیست ؟ و لائق این مرتبه کیست ؟ اتفاق بر این
 بر این شد که در بنو لاشل شیخ یوسف قریشی که مخدوم این ولایت است و دیانت و ریاست
 ظاهر و باطن دارد و دیگره را نمیدانیم چون این متحقق گشت - شیخ مذکور را بسطت برده شد
 سکه خطبه بنام او کردند - و امور فرائض و ای رار و نقی و رواج تازه بهم رسید - و بعد چند
 گاه را می سنه که سردار جماعت کاکان بود و قصیده سیوی یاد تعلق داشت - شیخ یوسف
 پیغام نموده سلطان بهلول لودی غالب آمده سکه خطبه بنام خود کرد - و در تخت جل نشسته
 بر اطراف نیز تکیه بهر سائیده - مبادا بر ملتان لشکر کشد - در چنین وقت هو شیاری و حرات
 ملک ضرور است - اگر ما از جمله دولتمندان و لشکریان خود دانند و جماعت کاکان را که
 خدمت طلب و سپاهی اند - پیش آرند و تقسیم خدمات بجان کوشیده شود - شیخ این معنی
 قبول کرده شار الیه را پیش آورد - و با نظام امور جهانی رفیق گردانید - فقط
 راسه سنه که خدمت بر میان جان لیسه براسه اظهار و استحکام نیکو اندیشی و دولت
 خواهی و خیر خود را در نکاح شیخ در آورد - و همیشه اتحاد و لایق بدختر ارسال می نمود - و گاه
 گاه بهر سکه دین و خیر خود در شیبان شیخ میرفت - و بوسیله جمیع مردم و اور ملتان آورده التماس
 کرد که حمیت ما را بنظر قدسی در آورده فراموش آن خدمت و رعایت فرمایند - شیخ ساده لوح از

۱۵۰۰ اعیان - سرداران ۱۲ سکه اکابر - بزرگان ۱۲ سکه آتشدار - بشو طلب روی ۱۲ سکه سائنس
 ۱۱ سکه قاهر خطاب ۱۲ سکه عرض و ناموس - هر دو یعنی ۱۲ سکه خدمت ۱۲ سکه حراست - بگشت
 ۱۲ سکه آتشان - تخم ۱۲ سکه ارسال - فرستادن ۱۲ سکه ساده لوح - نادان ۱۲

از کوه و دریا و خانل گشته تفکرات بسیار نمود. رائے مستقر بعد از آن که مردم خود را بنظر شیخ
در آورد و یکایک نزد تنگابو بخت، ملاقات و تشریح و تفسیر نمودند و چون اشاره بوزن عالم
را نهادند و گوشه بکار و دفع کرده خون گرم آنرا در پالک پنهان آورد. این حکایت پالک خون بدیو
در کشید و بعد از زمانی از روی فریب فریاد برآورد و اظهار درد و شکم نمود. زمان زمان
بخش و فرغ زبانه میکرد. قریب نیم شب ملازمان شیخ یوسف را بطلب و صابا حاضر
ساخته و حضور این جماعه خون منتظر افع نمود. در باین فریب خویشان و برادران خود
را بخت و دارع و وصیت از بیرون شهر و درون قلعہ طلب داشت. چون ملازمان شیخ
یوسف او را بدین متوال دیدند. از آمدن مردم او درون قلعہ معافانه نکردند. بدین
تقریب اکثر مردم او بقلعه درآمدند. و بعد از دمانی سران بستر بیماری برداشته منتظر
خود را یکجا کرده بملکه ان را بکمر است هر چهار دروازه متعین کرد. تا نگذارند که او کران
شیخ یوسف از قلعہ شهر در آید. تا نگاه در خلوت سر رائے شیخ رفته کسان خود به
هر طرف نشانید. و شیخ را متعین کرده بر سلطنت برداشت. سلطان قطب الدین خطاب
کرده سکه و خطبه بنام خود را بچ ساخت. مدت سلطنت شیخ یوسف دو سال بود.

وکر سلطان قطب الدین گنگاه

سلطان قطب الدین یوسف مستقر گنگاه در سنه ششم بنیاد دهنه سکه و خطبه بنا نمود و کرد
بامور فرمانروایی پرداخت و شیخ یوسف به قاپو که یافت از قید فرار نموده پیش سلطان
سازد و جمع کرد و قریب است تفکرات. مهران از سکه و زغال که بچ بزرگ جمع و خرچ. ناری و
و غیره ای ۱۴۰۰ منتظر افع. فرماست منوال. هر ۱۳۰۰ سکه تقریب. نزدیک گریه نیک و مجازات
سکه و متسا. سلطان ۱۳۰۰ سکه در ک قلعہ بیاورد. این پادشاه بماند

بهلول بدحلی رفت سلطان بهلول رسیدن شیخ مفتاح را از دست خوش وقت گردید و
کمال احترام بجا آورده و خضر خود را بدو عقد مناکحت شیخ محمد شد خلف شیخ مذکور آورد.
القصه سلطان قطب الدین فرزان را استقلال تمام حسب الله عاقله باطل
طبیعی در گذشت مدت سلطنت او شانزده سیال بود

ذکر سلطان حسین بن سلطان قطب الدین لنگاه

سلطان حسین بن سلطان قطب الدین در سنه شصت و هفت و شش هجری قمری قانقار
پدر گشت چون دلاور بود بقوت و شجاعت و مردانگی قلمه شور را از تصرف غازیخان
بعد چند گاه چوت را نیز از ملک باغچی کوه که گشته سید خان گرفت - دور از
اوقات کوه کوٹ و دغلوکوت را هم تصرف شد سلطان لودی بخرابک شیخ پوت
بار یک شاه پسر خود را با تارخان حاکم پنجاب بر سر سلطان حسین فرستاد و بدین
اشنا برادر حقیقی سلطان حسین بنی و وزیر خود را سلطان شهاب الدین خطاب کرده
سر بشویش برداشت سلطان بمقابله برآمده بعد محاربه برادر خود را دستگیر گردانید
بار یک شاه و تارخان در نزدیکی لمان رسیده صفوف بیکار را راستند سلطان
حسین باده هزار سوار و پیاده آماده کارزار گردید - و هر یک از لشکر یا نش سه سه تیر
بر خنجر زد بیکارگی سی هزار تیر بر لشکر بار یک شاه که رسیده تاب تیاورده و بفرار نمود
و ناقصه حسینیت اصلا غنائ کشید و گناخته سلطان حسین را که در جبهه بود
بعد جنگ بدست آورده بعد خان فرستاد

سلطان مفتاح - غنیمت ۱۲۵۰ هجری قمری - ۱۸۳۵ میلادی - در دوزخین ۱۲۵۰ هجری قمری
۵۵ عثمان کشید - قیام کرد

درین ایام ملک سهراب داؤد زنی پدر را آهیل خان و فتح خان با قوم و قبایله
خود از نواحی گج گران بنجد دست سلطان حسین آمد. سلطان مقدم آمد و مقسم و دست
از کرد کوٹ تا دهنکوٹ بلک سهراب جاگیر داد. و از شینین این معنی بلوچ
بسیار از گج گران بنجد دست سلطان حسین رسیدند. و قبیلہ ولایت دریائے سندھ به
بلوچان مقرر گردید و از رفته رفته از سب پورتا دهنکوٹ بلوچان قرار یافت.
چنانچه از ان ایام آن ولایت در تصرف اولاد ملک سهراب است. چون صحبت
نیکنای سلطان حسین با کناف مالک مشهور گشت. جام بایزید و جام الزهیم
از جام فندا حاکم ولایت مصلح رنجیده بنجد دست سلطان حسین پیوستند. سلطان
آنها را پیش آورده رعایتها نمود. و فراتر حال هر یک جاگیر مقرر کرده. که
طرفین بر ولایت خود قانع بوده بر حدود یکدیگر تجاوزش نکنند. چون سیر و
ضعیف شد. پسر خود را سلطان فیروز شاه خطاب کرده خطبه بنام او کرد.
ازین جهت که خلق آزار و ستم نگار بود. عماد الملک وزیر او را زهر داده کشت.
درین صورت سلطان حسین باز خطبه بنام خود کرده. سلطان محمود پسر سلطان
فیروز شاه. ولی عهد گردانید. و عماد الملک را با انتقام خون پسر خود با اتفاق
جام بایزید و جام الزهیم خانه فرستاد. بعد چند روز سلطان حسین با جیل طبیعی بر حجت حق
پیوست ایام سلطنت او بیست و دو سال بوده.

ذکر سلطان محمود

۱۱۵۰ هـ. ق. آمدن گج گران. نام قبیلہ از نواح سندھ که احوالی گران خوانندش ۱۱۵۰ هـ. ق.
صیت. آوله ۱۱۵۰ هـ. ق. کناف. احوال ۱۱۵۰ هـ. ق. انتقام کین خود بن ۱۱۵۰ هـ. ق.

سلطان محمود بن فیروز شاه بن سلطان حسین در سنه شصت و نود و ده هجری
 قائم مقام جده خود گردید - چون خرد سال بود از ازل پرست شد - او با ش اجلاک
 گرداد فراهم آمدند - و اوقات او با توبه و حرکات سیفها و سبک مصروف میشد
 ازین جهت اشارت واکانیز از صحبت او دوری جستند - هنگامیکه طبرالدین محمد یابر
 پادشاه بقصد شیر هندوستان از کابل غنیمت نمود - بعد رسیدن در پنجاب
 بمیرزا شاه حسین ارغون حاکم غلج نشو و شکری نوشت که ملتان در جاکو اوجرت شد -
 آنرا تصرف در آورده در آبادی ملک و رفاه رعایا کوشید - میرزا شاه حسین ارغون
 از غلج آمده با سلطان محمود جنگید - و چند گاه در طرین مقابله و محاربه ماند - درین
 اثنا سلطان محمود درگذشت - و مدت سلطنت او بیست و هفت سال بود -
ذکر سلطان حسین بن سلطان محمود

سلطان حسین بن سلطان محمود سه ساله بود - امرای دولخواه آن طفلک
 را در سنه نه صد و بیست و پنج هجری بر منند حکومت نشاندند - و مراسم اطاعت
 بجا آوردند - بعد چند روز اقوام خان و لشکر خان لنگاه که سردار قوم و صاحب
 جمیعت بودند - خلفه شدند و اکثر محال ملتان را تصرف شدند - و بمیرزا
 شاه حسین ارغون ملحق گشتند با سلطان حسین جنگ کرده او را فتح برافراشتند
 و ملتان را تسخیر در آورده شهر را غارت نمودند - و شهریان از هفت ساله تا هفتاد
 ساله در بند آفتاده - سلطان حسین نیز مجبوس گشت - و بعد چند گاه بدار آخرت
 سله از ازل جمع از دل فرومایه «سلطان» و با ش - جمع بوش فرومایه «سلطان» جمع جلاوت - جمع ملک کینه
 سله مشهور فرات «سلطان» رفاه ربودی «سلطان» تخلف غلات جستن «سلطان» محال برایت شده بمحور

مشتانت. و ملتان آنچنان خراب شد که بخاطر هیچکس نبود که باز آباد خواهد شد. و مدت سلطنت که محض برای اتم بود هشت سال. میرزا شاه حسین ارغون در سنه صد و سی و دو هجری قمری متوفی شد و پسرش الدین نام ناکر خود را بخواست ملتان مقرر کرده لشکر خان لشکرها را پیش او گذاشت. لشکر خان در کار مالی و ملکی از پیش برده غالب آمد. بعد چندگاه پسر الدین را از میان برداشت. و بواسطه حکومت بد افراخته دم استقلال زد. درین واکه لاهور و ملتان بمالک شاهزاده کامران میرزا مقرر گشت. شاهزاده بعد رسیدن در لاهور لشکر خان را از ملتان طلب داشته جایگزین و دیگر رحمت کرد. و ملتان را کبسان خود سپرده چهار سال زمان حکومت میرزا شاه حسین ارغون بود.

بالجمله از ابتدای سنه هشتصد و پنجاه و هفت لغایت سنه صد و سی و هفت مدت هشتاد سال ملک ملتان از تشریف فرماندهان و هلی بیرون بود. درین واکه از شامل مالک محروم شده فرمانروایان و هلی گردید و شاهزاده کامران میرزا بران مکان تسلط یافت. درین ایام فرزندش بایر رسید که شاهزاده کامران میرزا را که بنظم و تسبیح دیار سبک شده بود. بیماری مصیب لاق گرفته فرمان داد که از آنجا برادر یا بمحضوری والا برسد. شاهزاده بموجب حکم عمل آورده در آگره رسید و مرض متعلقه داعی مضاعفه که معالجه یکس با عث از دستچو و دیگر کسی نشد. لاق بود. طبیبان حاکم هر چند در مداوا کوشیدند.

لشکر خراب بیرون. سنه نظم و نسق. هند و بخت. سنه از دوا. از دوا. سنه حادق.

پیش از سنه مادا. دیگر دوا.

سو دے نہ دیتد۔ وکارا مہا لچرہ گزشت عوارض اشتہاد یافت چون وقت مابتہ
 کشید و آثار یاس ظاہر گردید۔ مخلصان خیر اندیش موعظ دہشتند کہ در جن اوقات
 کہ کار از مدوا گذشتہ باشد چارہ منحصر بر تصدیق و دعاست۔ و او تعالیٰ قلہ
 و توانا۔ و تصدیق و قدیر نفس ہای یونی چیزے باید کہ ہر از ان دہ خزان سلطانی
 نتوان یافت۔ بالفصل الماسی کہ والدہ سلطان ابراہیم گذرانیہ ہیج چیز با آن
 بر آری نمی کند مناسب است کہ تصدیق شان را وہ کردہ آید تا ایند تعالیٰ اورا
 شفا بخشد۔ بابر در جواب گفت کہ جان ہای یون چنان عزیز است کہ ہیج مال دنیا
 قدر او نمی تواند شد۔ من جان خود را فدائے اری گردانم و مصیبت گشتہ تا کہ خواہ
 و عرض حاجت نمود کہ خداوند! من جان خود را قدر جان ہای یون کو اختیار
 رویدر گاہ تو آدر وہ ام۔ امید دارم کہ پذیرائی یافتہ ہای یون را شفا کرمت یعنی
 جان اثر خفت۔ جسکے در مرض ہای یون ظاہر گشتہ کہ انی بدن۔ و عرض تیری
 در بدن بابر پیدا اگر دید۔ و موجب حیرت مردم گشتہ۔ و سبب مرض ہای یون در
 تزلزل و عارضہ بابر در ترقی بود۔ تا آنکہ در کمتر زانے کہ خدا بد زیادہ از پنج شش
 روز نحو ابد و ہای یون شفا یافت۔ و بابر در سن چہل و نہ سالگی بجالم آخرت شافت
 و نفس او را بجا کل بردہ در گذر گاہ برب آجوسے بخاک سپردند۔ مدت سلطنت
 سی و ہشت سال از آنچہ در ہندوستان پنج سال و پنج روز۔

سال اشتہاد یعنی کہ تصدیق۔ و کارا مہا لچرہ گزشت عوارض اشتہاد یافت۔ و در وقت مابتہ
 کشید۔ و آثار یاس ظاہر گردید۔ مخلصان خیر اندیش موعظ دہشتند کہ در جن اوقات
 کہ کار از مدوا گذشتہ باشد چارہ منحصر بر تصدیق و دعاست۔ و او تعالیٰ قلہ
 و توانا۔ و تصدیق و قدیر نفس ہای یونی چیزے باید کہ ہر از ان دہ خزان سلطانی
 نتوان یافت۔ بالفصل الماسی کہ والدہ سلطان ابراہیم گذرانیہ ہیج چیز با آن
 بر آری نمی کند مناسب است کہ تصدیق شان را وہ کردہ آید تا ایند تعالیٰ اورا
 شفا بخشد۔ بابر در جواب گفت کہ جان ہای یون چنان عزیز است کہ ہیج مال دنیا
 قدر او نمی تواند شد۔ من جان خود را فدائے اری گردانم و مصیبت گشتہ تا کہ خواہ
 و عرض حاجت نمود کہ خداوند! من جان خود را قدر جان ہای یون کو اختیار
 رویدر گاہ تو آدر وہ ام۔ امید دارم کہ پذیرائی یافتہ ہای یون را شفا کرمت یعنی
 جان اثر خفت۔ جسکے در مرض ہای یون ظاہر گشتہ کہ انی بدن۔ و عرض تیری
 در بدن بابر پیدا اگر دید۔ و موجب حیرت مردم گشتہ۔ و سبب مرض ہای یون در
 تزلزل و عارضہ بابر در ترقی بود۔ تا آنکہ در کمتر زانے کہ خدا بد زیادہ از پنج شش
 روز نحو ابد و ہای یون شفا یافت۔ و بابر در سن چہل و نہ سالگی بجالم آخرت شافت
 و نفس او را بجا کل بردہ در گذر گاہ برب آجوسے بخاک سپردند۔ مدت سلطنت
 سی و ہشت سال از آنچہ در ہندوستان پنج سال و پنج روز۔

ذکر احوال نصیر الدین محمد جلیون پادشاه
بن ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ با جمال

میر نظام الدین میر خلیفه ناظم امور سلطنت و مدارطیه مملکت از شاهزاده
محمد جاپون میرزا بلیناک و هراسان بود. نمی خواست که بوجود امور سلطنت
زینت پذیرد. مانی انضیمش آنکه خواجه مهدی داماد بایر پادشاه را که سخی
بازل صاحب همت و ریاد دل بود و بامیر خلیفه بعضی امرا اتفاق داشت.
بسلطنت بر دارد. خواجه مذکور بامید این معنی طمطراق بسیار بر روی کار
آورده امیر و ار مجلس ادرنگ جهان بانی توفیق امداد و مهربانی امرای موافق
اما چون کارها وابسته امیت ازلی و غایت الهی است کارکنان قضا
و قدر هرگز الهی سریر و افسردانند. باین عطیة سرفرازی فرماید. بنا برین اعانت
امیر خلیفه و اتباع او خواجه مهدی را سوسه ندارد. و امرای عظام با اتفاق
در سنده صدوسی و هشت پجری جاپون پادشاه را در سن بست و چهار سالگی
زینت افروز سریر جهان بانی نمودند. مولیبت سیاه بدستور سابق بجال داشته
اکثری را باضافه سرفراز فرموده. و ولایت کابل و بدخشان و بلتان بقطاع
برادران قیمت یافت. بعد از تنظیم امور بجانب کالج نهضت شد. راجه آسما
تاب نیاد و مرگم انقباض بجا آورده و دوازده من طلا پیشکش گذرانید چون
سلسله سرخشت ۱۲ سکه باذل بخشنده ۱۳ سکه طمطراقی که در فرمان مجمل ۱۴ سکه بپوش کار
آوردن ظاهر نمودن ۱۵ سکه اتباع. جمع تابع پیران ۱۶ سکه موجب تخراب ۱۷ سکه پیشکش ۱۸

سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی بہت چو پور علم خود سری برافراشته بود لشکر
 باستیصال اونا فرو فرموده باگرہ معاودت کرد۔ سلطان محمود ناب صلت عساکر
 نیاوردہ بہت پٹنہ و بنگالہ رفت۔ و بعد چند سال در بہان طرف برگ طبعی در
 گذشت۔ چون محمد زان میرزا داماد با بر باد شاہ ابراہیم داشت اورا بدست
 آوردہ در قلعہ بیانہ محبوس نمود۔ و حکم فرمود کہ میل در چشم او بکشند۔ چون تقدیر
 برین رفتہ بود کہ مکفوف البصر نگردد فرمان بیاست ظاہر کردہ ازین بلیہ محفوظ
 ماند۔ و قاپو یافتہ از قید گر بخت۔ و پیش سلطان بہادر والی ہجرات رفت ہایون
 باستماع این خبر مکتوبے متضمن و داد اتحاد بسلطان بہادر فرستہ شد۔ و چون
 اورا بحضور فرستد یا از حد و خویش بدر سازد۔ سلطان بہادر کجراتی از بخردی
 جواب نا تلایم برنگاشت۔ و خود با خواہے سلطان علاء الدین ولد سلطان
 بہلول لودی و تاتار خان پسرش کہ نوکر سلطان بہادر بودند بر قلعہ چیتور متعم
 کرد۔ و تاتار خان را با لشکر گران بطریق ملک پادشاہی فرستاد۔ او جسارت
 نمودہ قلعہ بیانہ بشہر درآمدہ رو باگرہ نہاد۔ ہایون براسے دفع این شورش
 ہندال میرزا برادر خود را با لشکر گران و مبارزان جانان متعین کرد۔ و
 ہر دو لشکر با ہم پیوستہ کارزار نمودند۔ باقبال ہایونی تاتار خان با اکثر از قہ
 خویش در مہر کہ گشتہ شد۔ سلطان بہادر کہ از سفاہت جوہا سائے نا تلایم نوشتہ بود۔
 لہ عساکر جمیع عساکر لشکر ۱۱۰۰۰ سہ ہجری ۱۱۰۰۰ میل بر ہندی ملانی گویند ۱۲۰۰۰ میل در یکم کشیدن۔
 نایاگردن ۱۰۰۰۰ مکفوف البصر نایا ۱۰۰۰۰ ہوداد۔ و دتی ۱۰۰۰۰ ہم کرد۔ حکم کردہ ۱۰۰۰۰ ہستہ حصار
 دیری ۱۰۰۰۰ شورش۔ و داد ۱۰۰۰۰ مبارز۔ جنگجو ۱۰۰۰۰ سفاہت۔ نادانی ۱۰۰۰۰ سہ ہجری

هیاون بادشاه با قضاے غیرت ملوکانه گوشمال اولا زم دانسته از اگر دمنضت نمود.
 سلطان بهادر هم از محاصره قلعه چیتور برخاسته بقصد یکا رحازم گشت - هر دو
 لشکر در سخت میند سوزیم پیوستند و محاربات شوار و روسی داد سلطان بهادر
 تاب نیاورد و منزم گشت. و اکثر کجراتیان در آن روز کشته و خسته شدند. هیاون
 قصد اتصال او معمل کرده تعاقب نمود سلطان بهادر هیچ جا در ملک خود اقامت
 نداشت کرد. در جزیره اوز بخار در پلایه شمر رفته پنهان شد. هیاون تا کسب
 رفته تمامی بلاد آن ولایت را ضبط خود را آورد. و هر محله را به یکے از معتقدان
 خود سپرده بعد از فراغ و اطمینان ازین امور قلعه چا پانیر را که در رعایت و متانت
 مشهور است گرفت. کسان سلطان بهادر در حراست قلعه دیا گدار بیا مردانی
 نمودند. چون محاصره با متدا و کشید. روزی هیاون به بیانه لشکار با مود می
 برانده و در آن قلعه مشا به فرمود. نگهبان از گوشه نزدیک قلعه رسیده میخام
 فوادی بر دیوار نصب کرده تقصیف نفیس خویش با چندے از دلاوران بر قلعه صعود
 نمود اندرون رفت. و دروازه را بر روی لشکر بانی خود کشود. جمعی از لشکر
 داخل قلعه گشته اهل قلعه را علف تیغ بیدار می نمودند. و آن حصن حصین بعد محاربه
 سخت خنجر در آمد. و آن قدر خزان و اموال بدست شکر یان بادشاهی افتاد
 ملک گوال. سزا ۱۲ قلعه محاصره. سزا ۱۳ عامه لشکر کشید. سزا ۱۴ ساحت سیمان ۱۵
 ۱۶ تعاقب مد پد کسے رفتن ۱۷ سزا ۱۸ فراغ شدن ۱۹ سزا ۲۰ رعایت مصونی
 ۲۱ سزا ۲۲ تنگی ۲۳ سزا ۲۴ نصیب کردن ۲۵ سزا ۲۶ قلم کردن ۲۷ سزا ۲۸ بالا رفتن ۲۹
 ۳۰ سزا ۳۱ حسن حسین - قلعه پستور ۳۲

در وقت سواری غریب بدریائی شور افتاد غریب فغان گشت - و ولایت گجرات تبریز
 ادلیائی دولت هایدنی در آمد - و آن حضرت از آن دیار خاطر جمع نموده بهر حال علمه
 کار گزار و سپه سالار با فوج مناسب منصوب نموده با گره برگشت - چون شیرخان
 بسبب بودن رایات هایدنی نسبت گجرات قاپو یافت - ملک جوینور و بهار و ترانس
 و چنار را متصرف گشته وقت مکنت بمرسانید - در ملک پادشاهی می تاخت - و روز
 بروز لشکر گرداوج میگشت - لهذا اطفائی فتنه او لازم دانسته متوجه ممالک شرقیه
 شد - و قلعه چنار را بانکه محاصره از کسان شیرخان اختراع نموده متوجه پیشتر
 گشت - شیرخان قبل از هضت هایدن نسبت جنگاله رفت - و بجای آنجا جنگ و
 ادراست گشت داد - و جنگاله متصرف گشته در آنجا اقامت دزدید - نصیب ثلثه الی
 جنگاله زخمی گشته از شیرخان تیرت خورد - و بدرگاه دالار سیده - استغاثه نمود -
 هایدن پادشاه تسخیر بهار و جنگاله محصور نموده کوچ کوچ قطع منازل کرد و جنگاله
 نزول اجلال فرمود - شیرخان تاب سطوت او نیاورده جلال خان پسر خود را در نواح
 جنگاله گذاشته خود به چهار کفنه رفت پسرش نیز تاب تصادم افواج پادشاهی
 نیاورده پیش پدر گشت - هایدن بواسطه جنگاله را خوش نموده طرح اقامت انداخت
 و بعیش و عشرت پرداخته غافل و بی پروای گذرانید - تا آنکه حکم کرد که احدی
 خبر ناخوش بعرض نرساند - و عمده اسباب ادبار او همین بود - شیرخان با جماع این
 ۱۰ غراب گشتی ۱۳۰۰ الهجه - گرداب ۱۲۰۰ منصوب - مقرر ۱۲۰۰ اطفای نواح
 ۵۰۰ استغاثه - نزول نودین ۱۰۰ مصمم - پنجه ۱۲۰۰ نواح - جمع ناحیه طرف ۱۲۰۰ طرح اقامت
 انداختن بیام کردن ۱۲۰۰ ادبار - نصیبی ۷

احوال فرصت قیمت شمرده لشکر گران فراهم آورد. - و اطراف مالک بمصرف
 در آورده خلیل عظیم بر پا کرد. بعضی اُمراز غفلت پادشاه بے رخصت با گره آمدند
 و با غوائی آنها همدال میرزا برادر هایدون در آگره یعنی در زبده خطبه بنام خود کرد
 چون اخبار اختلال مالک و هیدون میرزا در لشکر رسید. هیچکس را بارگه آن نبود
 که بعضی هایدون رساند. آخو خیر اندیشان ضرورت آنست حقیقت شیرخان دینی میرزا
 همدال و اختلال ملک و احوال رسیدن غلات در آورند و فصل التماس کرد
 بعد اصفائی این اخبار در عین برسات از بنگاله نهضت نمود. اما از طغیان دریایا
 و شدت سیلاب و کثرت آب در راه حرج عظیم بر لشکر بان و دو آب اسباب شدت
 و اکثر بول در آب غرق شده بسیارے از چارپایا در راه تلف گشت چون در
 بهج بود بمنزل بمیه رسید. شیرخان یا لشکر بسیار و استعداد و شایسته رسیده
 نزدیک لشکر پادشاهی اقامت و در زبده و از روی مکر و خدایت پیغام اطاعت
 و انقیاد میفرستاد. چندگاه بهمین آئین در قیل و قال گذشت. ازا آنجا که اسب
 نارسیدن غلات و دیگر اجناس و اوراق اسبان و دیگر چارچالان سپاهیان پادشاهی
 بے سامان شده است و پیکار نداشتند با این حال در غفلت میگذشت. - شیرخان بر
 احوال لشکر پادشاهی و توقفت یافته و صورت غالبه خود را از صیغه احوال طرفین معالنه
 کرده بے خبر جمیع باستعداد تمام بر لشکر هایدون تاخت آورد. - لشکر بان پادشاهی را
 سه احوال. خلیل و افرغ شدن ۱۱ سه یا و سه تا ۱۲ سه اصفاء شنیدن ۱۳ سه
 دو آب. جمع داب. چند پای ۱۴ سه خدایت. زیر ۱۵ سه قبل و قال. گفتگو ۱۶ سه اعلان
 تلف شدن ۱۷ سه و قوت. واقعت شدن ۱۸ سه

در سینه مجبور بودی داد - اندک غفلت و بی خبری که در هنگام اختیار افتاد این پیشه
 و دیگر حوادث عظیمه که منجمله از آن مذکور خواهد شد نتیجه داد - هیایان در آگوست رسید بفرات
 آوردن لشکر و انتظام بر آنگذید ای احوال اشتغال در دزدید - در آن وقت ستقای
 مذکور آمده حاضر گشت - هیایان ایفای آنست که لازم دانسته بموجب قرار یک با او
 در میان آمده بود بر تخت سلطنت ابلاس داده سلطان عیم روز گز - انید - حسب الامر
 تمامی امر حاضر شده مراسم فرمان پذیری بجهت پیر و صاحبند - او در زمان مجلس
 بر تخت هر چه بخاطر دشت الحکام خویش جای کرد - گویند که از جرم خشک خوردن
 و دنا نیر بریده باب طلا و نقره اسم خویش بر آن نگاشته رایج گردانید - و این
 تا حال زبان زد مردم است - همدال میرزا که تحریک بعضی از امرای دزدیده بود
 شرمند و سرافکنده ملازم خود - عسکری میرزا نیز از بیانه بخدمت رسید و کامران
 میرزا هم با استیلا این چنین قریب از لاهور آمده چار و ناچار حاضر گردید - چون مجلس
 کنگایش آراسته گشت کامران مرزا که حدود عدالت بجای داشت و ابلاس ستقای
 بر تخت دست آید شکایت و فسادت گردانید - توفیق بسیار نمود - آخر از چراغ راز
 صحبت ظاهر کرده روانه لاهور گشت - و از جمله بست هزار سوار که همراه داشت -
 سه هزار سوار بخدمت هیایان گذاشت - و در چنین وقت که دشمنی قوی چون شیخان
 چیر و دستی داشت و بایستی که مراسم اتفاق و یکدیگر بنظر رسد - توفیق رفاقت
 ایفای محمد پان و ناکرون و سکه قریب سی ۱۱ سکه گنجش مشورت ۱۱ سکه
 جنگی شری ۱۱ شانت ملا محمد بن بزرگانی ۱۱ سکه توفیق گنجش ۱۱ سکه
 انفرجارد و تنگ ۱۱ سکه چیر و دستی ۱۱ سکه

نیافت - هپایون باز در سینه صد و چهل و هفت خود را آراسته با خواجه بسیار از آگره
 بدفع فتنه شیرشاهی متوجه شده از نیز با پنجاه هزار سوار و توغز و تهل بسیار دیگر اسباب
 پیکار از آن طرف در رسید - در حوالی قنوج هر دو لشکر با هم پیوست - در بایست گنگ مانع
 وصول هر دو لشکر با یکدیگر بود - آخر شیرشاه پیغام کرد که هر دو لشکر مقابل هم نشسته
 در انتظار انفصال دل تنگ گردیده یا پادشاه راه دهد و این لشکر عبور نماید با امر او شود
 که از سر معبر خیمه دکان حضرت مع عساکر فرو آیند تا آنچه در برده تقدیر نهیاست -
 آشکارا و عیان گردد - هپایون از غیرت سلطنت راضی به برگشتن نشده شیرخان
 را پیغام داد که پس تر و در او قبول نموده از معبر و در زرتشت - و هپایون با فوج
 خود عبور نمود - و محاربه سخت رخسار داد - جوانان کار و مردان کار گزاران مردی
 و جلالت دادند - باراده ازل و پادشاه لم یزل سکست بر لشکر هپایون اقتاده انتظام
 افواج از هر بخت - هپایون بذات خود و سه باز نیزه در کف بر صفت اعدا تا تحت
 و گرد و پیچ برانگیخت - اما چون بخت یاور نمود - سوسه ندیده ناچار از کارزار
 برگشت - و فیل سواره از آب در بایست گنگ عبور کرده کینا رسید - چون کناره
 بلند بود بر بسیاری میر شمس الدین محمد غزنوی که ز جمله نوکران کمران همراه بود - بالا
 بر آمد - و بجلدندی همین خدمت میر مذکور به انگلی شمشیر هزاره محمد اکبر سرفروزی یافت
 و در حقیقت شمشیر از نو مذکور سپهر قوم با هتاهم قبایله و بدو دست عظیم کایاب
 گشت - و در جاسه خویش گزارش خواهر یافت - با لعل هپایون با پادشاه با
 سه توغز کرد و در ۱۲ سکه عبور کرد و ۱۳ سکه جلالت - و ۱۴ سکه پیچا جنگ ۱۵ سکه
 جلد و ۱۶ سکه انگلی - شوهر دایه بودن ۱۷

هزاران محب و مشاق که در آگره رسیدند و در اینجا توقف صلاح ندانسته راهی شدند و
 بعد قطع مسافت در لاهور رسیدند بابر ادران مجلس مشوره آراست و دهر گونه کنکاش
 در میان آمد. هر یک از برادران موافق رائے خود بر خلافت رضائے همایون عثمان
 دور از کار مذکور کردند. همایون فرمود که فردوس مکانی یعنی بابر پادشاه هندوستان
 را بچه مشقت تسخیر کرده ساگر از بے اتفاقی تمام روز از حیطه تصرف بر آید پادشاهان
 روئے زمین شمارا چو خواهند گفت؛ و من هرگاه تنها بر سر غنیمت بروم. اگر بغایت
 انسی فتح و نصرت روسی و دهر شما بچه روم را خواهید دید. و اگر عیاذ الله ما
 بطور دیگر شود شما را در کنج هندوستان بسر بردن نهایت مشکل است. چون
 کامران میرزا را شیرخان از راه خدیعت امیدوار کرده بود که ولایت لاهور
 بر دستم داشته باشد ایله نه کور از معاوضت همایون پادشاه اجتناب ورزیده
 صلاح جنگ نداد. بلکه با اتفاق عسکری میرزا و اندک کابل گردید. بعد رسیدن
 بکابل غزنین و قندهار و بدخشان را متصرف گشته سک و خطبه بنام خود کرد. و
 بزم کامرانی آراست. و میرزا حمید را کشمیری خالده زاده همایون که در عهد بابر پادشاه
 از کاشغر آمده در آگره بکلازمت فائز گشته بود در خدمت گرفته. به کشمیر رفت. و آن
 ولایت را بنور شمشیر و قوت شجاعت مسخر گردانید. اولاً بصلاح کشمیریان سک و
 خطبه بنام نازک شاه والی آنجا بجال داشت و بعد چند سال که همایون از عراق
 سعادت نمود فردوس منابر کشمیر و وجه دراهم و دنانیر بخطبه و سک همایونی مزین ساخت
 سه محسن. جمع محبت. در جهان. سه مشاق. جمع مشقت. سه حمید. عیاذ الله بجاه بخدا. سه ایله
 هجری دهر بود در ۱۱۲۵ هجری. یاری ۱۲۰۰ هجری اجتناب. بر بریر کرد.

از اجماع هندوستان بکثرت و محبت و وسعت ولایت ممتاز بود برافت - و از راه
 اوج و بیکانیر متوجه جو پور که دارالایالتی را سه ساله بود شد - چون مرده کرد -
 جو پور رسید معلوم شد که راه ساله بود بقصد ایست نظری و خوف شیرخان خیال
 فاسد در سر دارد و لهذا پیش اور فتن از حرم بعید دانسته کسان معتبر را سه تحقیق
 مانی التعمیر و بطریق اخفا فرستاد - خبر آوردند که فی الواقع اراده باطل دارد - بالخصوص
 از آنجا معادرت نمود چون راه ریگستان طے پایسته کرد - شتر سوار پراچیسلی روانه
 گشت - در راه سه روز و شب آب میسر نشد - از بس آب می و نهه آن قلعه اکثر مردم
 تلافی شدند - هزاران لقب و حصار امر کوٹ نزول واقع شد - رانای پرشاد
 حاکم آنجا تمام جایون منتقم دانسته شرایط خدمت تقدیم رسانید - بعد رسیدن در آن
 حصار - تباری پنج رجب سنه نه صد و چهل و نه هجری آخر برج کامکاری از سلطان
 امید مسیده شانه زاده جلال الدین محمد اکبر از بطن حمیده بانو بیگم که شب آن
 عقیقه بزبده اولیای کریم حضرت زنده نیل احمد جام میر سید و همایون پادشاه
 بعد رسیدن بر نواحی طبرستان در عقد ازدواج خود در آورده بود - متولد شد منجمان
 صحیح نظر و تبار شناسان نیک اختر مبادیه زایچه او بر بیدار می بخت و
 بلندی طالع و خط و در سلطنت دار ققائے جاه و دولت و از دیاد عمر و شوکت

له در الامامه پاریخت بابت ۱۲۰۰ خرم پوختاری ۱۰۰۰ مانی العیمر انچه در دل باشد ۱۰۰۰ خمر
 اخفا پوشیده دکن ۱۰۰۰ تقدان گم شدن ۱۲۰۰ زنده ۱۰۰۰ خطا ۱۰۰۰ زنده نیل - لقب
 یک از ادب ۱۰۰۰ از داج - زنده ساقین ۱۲۰۰ خاور - همیشه - پیشگی ۱۰۰۰ بالارفتن
 بالارفتن ۱۲۰۰

متبصر گشته بپایون را بشارتها دادند آن حضرت مراسم حمد و سپاس بدرگاه الهی العالی
 تقدیم رسانید و چندگاه در آن سرزمین بسر برده دل را از آن حرو و در گذرد و راحته
 نمود که بقصد عمارت رفتن برگیان را در اینجا گذارد و خود قدم آن در دریا و بحر نهاده روان
 که منظر گردد بنا برین باجاکم خطه صلح کرده راهی شد چون در حوالی قصد عمارت برین
 عسکری که از جانب کامران میرزا در اینجا بود قلعہ داری کو شیده آمار و جنگ گردید
 و نظر بر قلعہ استعداد بپایون نموده خواست که او را دستگیر نماید بپایون مقتصدان
 وقت صلاح در جنگ ندیده متوجه پیشتر شدند چون یک منزل از قلعہ دور
 تر رفت بمیرزا عسکری از قلعہ برآمده قصد بپایون نمود او با ستاع این خبر
 بسرعت روانه با بعضی متعلقان حرم سرا بر رفت بمیرزا عسکری بخیمه گاه او
 رسیده از دور اعارت کرد و شانه زاده محمد اکبر که بدست آن بدست افتاده
 در قلعہ عمارت آورده بعد چندگاه پیش کامران میرزا بجای بل فرستاد چون در انتظار
 حکمتای الکی انواع مصالح و در پرده نامراد بر آن رسید و می باشد درین انقلاب
 عیار مردم از اقا رب و اخوان و ندما و ملازمان گرفته آمد بپایون دل تنگ گردیده
 خواست که قدم در باد نیز ترک و تخریب گذارد و در این مقصود حقیقی بدست آورد که گشته
 غرضت بپرسایند از دیده ابنائے زمان بر کران باشد لیکن بالجامع و ساجت بپایون
 ۱۰۰۰ و اسبیل اعطایا بحیثه بخشش ۱۰۰۰۰ و اعیمه خواش ۱۰۰۰۰ متعلقان حرم سرا
 دکنیزان شاهی ۱۰۰۰۰ سرشت ذات ۱۰۰۰۰ و شمار جمع ستر پردا ۱۰۰۰۰ عیار سخین ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰۰ و جامع ندیم پیشین ۱۰۰۰۰ و بادیه جنگل ۱۰۰۰۰ و تخریب بر بنه کردن بجای ترک دنیا ۱۰۰۰
 الحان زاری نمودن ۱۰۰۰۰ و ساجت خوشاود ۱۰۰۰۰

و استر خانی خاطر و فاکیشان که درین سفره خطر هم اخلاص و جان سپاری تقدیم
 رسانیده بودند - نسخ این اراده نموده متوجه خراسان و عراق شدند - چون در حدود
 خراسان رسید بامیر الامر اے هرات از درو و خود خبر داد - او در جواب نگاشت
 که درین حدود بکام و آرام آسوده نامه به پادشاه سلیمان جاهد شاه طبرستان
 صفوی بفرستگارند - بعد و در جواب هرگز نه مرضی او باشد بعل باید آورد - همایون
 بقلم خاص خود عریضه بآن پادشاه سلطانین پناه متضمن حوادثی که روسی داد
 باجبال نگاشته استمرانج نموده این بیت هم دران مندرج فرمود بیت

گذشت از سر آآنچه بگذشت چه بکوه و چه بصحرای چه بدشت

چون کتابت همایون بان سلاله خاندان شرف و سیادت رسید بمقتضای
 جوان مروی جلای و عطف فطری فرمانی بامیر الامر اے خراسان و جمیع حکام
 آن دیار و ملازمان در باره ضیافت و مهمانداری همایون با کمال احترام و عزت
 و احترام بنا کید تمام نگاشته جمیع جزو یاتر امور مهمانداری را دران مندرج فرمود
 و تاکید نمود که در هر جا خدمت کنان همایون پادشاه را از خود راضی داشته نزدیک
 مابکام و آرام رسانند و چنان کنند که به هیچ وجه غبار ملائمت بر خاطر عاظم نشیند
 و به همایون پادشاه نیز نامه در جواب متضمن تشریف آوردن و آرزوئے ملاقات
 در نهایت دلجوئی و مروت قلمی فرمود - در این بیت حافظ شیرازی را عنوان نامه

سکه استرخان خوشنودی طلب کرد ۱۲ سکه کام مقصد ۱۱ سکه استمرانج منراج والی کرد ۱۲

سکه سلاله بهجه خلاصه ۱۱ سکه سیادت سرداری ۱۱ سکه غبار ملائمت بر خاطر عاظم نشیند
 دل نازکش بهیچ وجه ملول نگردد ۱۲

گردانید - بمیت -

پائے اوج سعادت بدایم یافتد اگر ترا گذرے در مقام یافتد
 و با تالیق شاهزاده که جانشین و حاکم خراسان بود نوشت که چون همایون بدر سلطنت
 هرات رسید شاهزاده را با استقبال برده با دب پدیری و سپهری بان پادشاه و الاجاه
 ملاقات بکنانند - و هنگام دخول شهر و در راه رفقن شاهزاده بغا بطه پسران
 همراکب پادشاه راه رود - و پادشاه اگر نظر بحال وقت در ملاقات و در راه رفقن
 تو اجمع نماید بخوبی عرض نموده از ان قسم سلوکها باز دارد - همایون بعد وصول
 جواب با صواب غره و یقعه سنه صد و پنجاه و هجری در هرات رسید محمد خان
 حاکم هرات بموجب فرمان عالی شان شاه طهماسب قهرمان ایران بر همه مانداری
 و از مخدم خدنگزاری بجا آورد - حسب الامر شاه صاحب شاهزاده مراد میرزا را با استقبال
 برود و لازم بزرگداشت و تجمیل و احترام بظهور رسانیده - با همایون پادشاه
 ملاقات نمود - و جمیع اسباب عظمت و هر گونه مایحتاج سفر را برانجام کرد که تا
 محل ملاقات شاه و الاجاه بتیج احتیاج نداشتد - همایون چندگاه در هرات مقام
 فرموده بعد سیر تراسی با غماد زیارت مرقد خواجہ عبداللہ انصاری و دیگر مرقد
 اولیائی عظامه کوفچ کرده در جام زیارت مرزا حضرت زنده قبل اجمعیام نمود - و
 از انجا در مشرف مقدس طوس رسیده زیارت روضه رضویه علی مشرف السلام البقیع
 سه دخول - اندرون آمدن ۱۲ سلطه قهرمان - حاکم حکومت با جلال ۱۴ سلطه تجمیل - بزرگداشت
 و تکریم کردن ۱۲ سلطه مرقد خواجہ مجاز قبری ۱۵ مرقد جمع مرقد ۱۶ سلطه علی مشرف الخ -

بر فرست و بنده آن در روز دسامبر ۱۰۲۰

فاز گشت. شاه قلی خان استجا او حاکم آنجا بقدر مناسب در لوازم مخدنگاری سعی نمود و همچنین بموجب حکم شاهای حکام امصار و بلاد و قصبات که در راه بودند هر یک در وسیع اسکان و مسعود و در خود خدمت می نمودند. در نیشابور سیرکان فیروزه نمود و در آن مناک چشمه الیت. خلاصه اش آنکه اگر چیزی بگوید درون آن افتد در هوا طوفان پیدا شود و از شورش باد و خاک هوا تیره گردد. این تماشا را بنظر بکشم خود مشاهده کرد.

بعد سیراکان مرقوم در حجه بیشتر شد چون نزدیک بدار السلطنة رسید. اهل اردو و ارکان داعیان دولت و امرای نادر افروز را می دید و می شنید و از آنجا که سید دایمی حساب الامر عالی شاهی باستقبال برآمدند. چون بایون نزدیک رسید شاه سلیمان مرتبت نیز از شهر آمده در میان ابریه و سلطانیه ملاقات نمود. و از روستای مردمی و مروت و عظیم و تکویم و قیقه فرو گذاشت. و طوئی عظیم ترتیب داده لوازم صیانت و هماننداری بنوعیکه سزاوارترین تواند بود بوفور آمد. و هر روز مجالس تازه آراسته و داد و اتحادی افزود. و در او عیش و عشرت بنابر دلجویی و خاطر داشت همان عزیز سید داد و انواع تحت و هدایا از اسبان عراقی آتشیان بانه نهال طلا و عنایات سر موقع و دیگر کسائی ناخود و ششای مرتب و شترهای صهار قمار می پیکارده و در چندین شب و نیمه و کمر مرصع بجواهر و میاهات

له مشاهد. دیدن ۱۲ سکه امان. جمع مکان ۱۲ سکه طوی. عربی ۱۲ سکه تحف. جمع ۱۲ سکه هدایا. جمع هدیه ۱۲ سکه و کدکی. نام زید ۱۲ سکه شتر. قاطر ۱۲

نقود و تماشا می نفیس و پستین های لایق از قائم و سمور و سنجاب و خر و غیر ذلک
 و جامه های پوشیدنی از جنس زربان و نخل و طلک و مشیر قرنگی و یزید کاشی
 و چندین طشت و آفتاب و شمع دان و در و نقره و مرقع بر بواقیت و لالی و چندین
 طبقه های طلا و نقره و خرگاه های مزین و بساط های عالی که در کلانی و خوبی نادر
 و روزگار بود و سایر اسباب پادشاهان و تراض فرموده جمع ملازمان و رکاب همایونی
 را با عطای نقد و جنس بقدر حال هر یک جدا جدا تفقد فرمود - و هر یک را در عایت
 بقدر حال نموده همان پادشاه هم در آن جشن عالی در بیت و بچاه لعل کریم
 بدشانی بر سر این غنائی بمقتضای شاه و آلاجه بنوعی گذرانید که موجب مسرت طرفین
 گردید - و مجالس متعدده به پیش و عشرت گذشت ابیات

دو صاحبقران در یک بزم گاه	قران کرده با هم چو خورشید و ماه
دو سعد فلک را یک بروج جا	دو دلا گهر را یک درج جا
دو کعب که در میان فلک است یز	بهم در یک عرصه چون فرقدین
دو چشم جهان بین بهم هم عنان	بهم چون دو ابرو تراض کنان
دو نور بصیر چشم آفتاب را	دو عید مبارک مهر و سال را

سلفه نقود و جنس تمام - سمور - سنجاب - این هر سه جانور در برستان می باشند و از پوست
 آنها جامه درست کنند - سلفه خر - جانور که از پیش و از چشم با نفع - سلفه مشیر - قسمی از بار پرنده
 منقش - سلفه بواقیت - جمع باقوت - سلفه لالی - جمع لودگو هر - سلفه از غنائی - تخف
 دادن - سلفه کعب - ستاره - سلفه عرصه - میدان - سلفه فرقدین - در ستاره نزدیک
 قطب شمالی گرداگرد قطب میگردند - همواره ظاهر باشند -

در آشنائی مکالمه شاه والا جا به رسید که سبب شکست و برآمدن از هندوستان
چیز شد؛ همایون گفت که یونانی هم را آن و اتفاق برادران - بهرام میرزا برادر
حقیقی شاه طهماسب صفوی ازین سخن آزرده خاطر گشته خواست که برهم زن
معامله همایون پادشاه گردد. سلطان سلیمان شاه بعید از همان فواری و غریب
پروری دانسته التفات بکلماتش نفرمود. و بدفعات بزم نشاط و انبساط که
لائق شان پادشاهان والا قدر بوده باشد آراسته آمد. و به نمودن تماشائی شکار
فرقه چندین باز رنگ زد و اسلحه دل گرفته و خاطر شکسته همان گردید. قریب سال
هایون پادشاه در آن سرزمین بهشتی عشرت گذرانید چون این مدت تنقصی
گشت شاه والا همت بعد از اسلحه مرهم اخلاص و همانده می فرمود که ما را برادر
خویش تصور نموده میبایست ابرار و اعانت دادند. و آنچه مطلوب باشد بجهت شکست
اظهار نمایند تا آنقدر کمک که در کار و سزاوار باشد سرانجام داده آید. و اگر
یارا بایر رفت همراهی کنیم. همایون پادشاه شکر الطاف بجای آورده استدعای
کمک نمود. شاه سلیمان جا به اسباب سلطنت جمله میبایست ساخته شاهزاده سلطان
مراد میرزا خلعت خود را با دوازده هزار سوار جرایه کمک همایون مقرر کرده بمنزل
او تشریف آورده و دایع فرمود. و همایون از آن بخار و نه شده سیرابیل زیارت
مزار بزرگان آن دیار کرده بعد قطع مراحل و طی منازل با لشکر کمکی شاهی در
حوال قندهار نزول اجلال فرمود. میرزا عسکری در قلعه تحشش - حصار براسیم
سه مکالمه با هم گفتگو کردن ۱۲ ساله شکار فرقه شکارگاه که مراد سلیمان در احاطه آید و گون
گزارد ۱۳ ساله جرایه - در ۱۴ ساله تحشش - در قلعه پناه بردن ۱۵

قلعه داری سعی بلیغ نمود. و بعد سه ماه عاجز گشته بوسیله خاننژاد بگیم شیر بایر اوشاه
که کامران میرزا اورا براسی سفارش از کابل در قندهار فرستاده بود ملازمت نمود
مقابل قلعه نظر گذرانید. هایلون قلعه را متصرف شده عسکری میرزا را در قید نگذاشت
چون از بادشاه طلبا سپ قرار یافته بود که قندهار را بجارشان شاهمی سپارند
بنابر ایفای عهد قلعه را بدیباغ خان که سرآمد امرای ملکی بود. سپر و کعبه تقدیر
شاهزاده سلطان مراد میرزا پسر شاه بر محبت حق پیوست. هایلون تهریت سنگاری
و مردم آزادی بر بدیباغ خان بسته قلعه قندهار را بکرو حیل از دست او انزعاج
نمود. و به کسان خود سپرده درین مخصوص صندرتها بشیاه سلاطین پناه نوشت.
و آن والا همت از راه قنوت پذیرفت. هایلون بقعه تنظیم و تنبیش بهسات قندهار
متوجه کابل شد. و کامران میرزا از قلعه کابل برآمد. و بانگ جنگ رو به نریست
نهاد به طرف غربت رفت. و از اینجا پیش شاه حسین میرزا حاکم قندهار رسید. هایلون
بفتح و غیره زمی داخل قلعه کابل گشته بدیدار فرزند و لبنت خود شاهزاده محمد اکبر
پیش کامران میرزا در قلعه کابل مقید بود و میرزا در زمان بد آمدن براسی جنگ
اورا به اینجا گذاشته بود و کامیاب بهجت و مسرت گردید. و جشن شادمانی ترتیب
داده بامتحان شعور نور دیده خود و والده او را در میان عفا نقیب دیگر ایستاده کرده
فرمود که والده خود را بشناس. با آنکه از مبادی ولادت تا آن زمان چهار سال
از عمر او گذشته و درین مدت از والده خود جدا بود و بمقتضای شعور خدا داد و جزویت
سلطه مقامید. کلید ۱۸۳۵ حارسان. جمع حارس محافظان ۱۲۰۰ نفر قوت جوانمردی ۱۱۰۰
تفطیر نظم دهان ۱۲۰۰ نفر تنبیس اینظام کردن ۱۱۰۰ نفر بهجت خوشی ۱۲۰۰ نفر عفا نقیب. جمع عقیقه زنان
بال دامن ۱۲

و غنیمت خلقی در چندین نسوان لطیفه کار و الدۀ خود در آمد - از مشاهدۀ این حال که
خانی از غرابتی بنود - غریب از عصا هم حرم برخواست - و همایون در شکفت مانده
انطوائی این دی شامل حال آن تازه نهال چنین اقبال آغوش کرد -

المقصود چندگاه در کابل دوازده ششتر داده شاهزاده برادر کابل گذاشته بود
بدخشان گردید - و با میرزا سلیمان حاکم بخارا جنگ کرد - و مظفر و منصور گشت
در آن حدود طبیعت همایون از مرکز اعتدال منحرف گشته بیمار شد و صعب بتیلا گردید
چند روز غشی و بهوشی روی داد - خیر ائس ناخوش بر تریا نهاسه جاری گردید
بعد چند روز افاتت عاید حال او گردید - آشفتنی شکین یافت - و بر همی انتظام
نبردفت - اما کار آن میرزا برادر همایون که دلسر اسیرین و نفاق داشت -
با شجاع جان اخبار و لاین مسرور گشته از حاکم طمطم کمک گرفت - و بجای تعجیل
را این گشته و به خیر و کابل رسید قلعہ را تسخیر در آورد - و از اوضاع ظلم و ستم بر
مردم نموده انقباض لایناحق گشت چون این معنی بسمع همایون رسید از بدخشان
متوجه کابل گشته قلعہ را محاصره کرده کار بر محققان تنگ ساخت - کامران میرزا
و مستب جبر و جفا بر عیال امرائے پادشاهی که درون قلعہ مانده و امرائے مذکور -
در کاب بودند و در آن گریه و زنان را بستان بسته از گناره قلعہ در آویخت - و بچکان
صغیر را سر از تن جدا کرده در مرد و چیل ای پادشاهی انداخت - بزعم غلطش آنکه
شاید امر از دیدن این حال از کاب همایونی جدا شوند و نفهمید که این کار
سلطه نسوان - زان « سلطه غرابت شکفت » سلطه عصا هم حرم - بکلیات شاهی « سلطه
خارج - اندو » سلطه تعجیل - زدوی « سلطه راهی گشته - روانه شده »

باعث از دیار عناد و در سوخ هداوت او در دلبائے اُمراء غیرت شمار خواشد
اُمراء مخلص و فاطمیه حیات کیش اعتنائے بی بی حیاتی او نا کرده و در حجاز قلمه
نمات در زبیده و او مرد انگلی میدادند۔

چون کامران میرزا دید که باین صورت ہم کار از پیش نمیرود نهایت بر جری
و سنگدلی را کار فرما گشته - شاهزاده محمد اکبر برادرزاده خود را که در قلمه کابل مانده
بدست میرزا رآمده بود - محاذی تو بجان پادشاهی از کنگره قلمه در آن بخت عین
وصون ایندی شامل حال فرخنده تالش گردیده اصلاً آسیبه نگزند و بادر سپیدم
آن را که حد انگاه دارد گر سنگ ز آسمان ببارد
حاشا که بادر سد گزندے آزرده شود زنا پسندے

کامران میرزا به وبال احوال خود کارے از پیش تنواست بر و آخر الامر
دست پاچه گشته از قلمه برآمده و بهر محبت نهادر همایون بفتح فیروزی داخل
قلمه گشته - شاهزاده محمد اکبر را در آن خوش رفت گرفت - و بهر شادمانی برآراست
کامران میرزا بعد از نهمیت در پنج رفته به میر محمد خان والی قوران التجا آورد
میر محمد خان بدخشان را از میرزا سلیمان مستخلص نموده کامران میرزا را در آنجا
نصب کرد - و بجائے خویش برگشت - بعضی اُمراء نفاق سرشت واقع طلب
از اجتماع تسلط کامران میرزا در بدخشان از همایون جبرانی محبت قریب هزار
سوار از کابل فرار نموده به بدخشان رفت - همایون بعد از آن جماعه بدمال بریده
سایه اعتنا غوغای کردن - بر کار کن ۱۳ سله محاذی مقابل ۱۲ سله عین یاری ۱۲ سله

صوبن حفاظت ۱۳ سله دست پاچه مضرب - پریشان ۱۴ سله رافت - مهربانی ۱۵

رفع شودش کامران میرزا و تادیب امرای کافرقت از کابل روانه شد. در وقت عزیمت آن سمت یادگار ناصر میرزا را که سر حلقه افتنه اندوزان در قلعه کابل

محبوس بود مسافر ملک عدم گردانید بهیت
آنشته را که حلقی را اسود جز بکشتن علاج نتوان کرد

بعد قطع مراحل دزدیکی طالبان رسیده بر کامران میرزا منظره منصور شده
و میرزا اگر بخت در قلعه طالبان محصن گشت. و هاپون محاصره قلعه نموده کار
بر او تنگ کرد. میرزا عاجز شده قبول اطاعت نمود و اسناد حاکم رخصت
کله مغظم کرد. و از قلم برآمده عانم شد. و امرای که از کابل فرار نموده بودند
همه را دستگیر نمود و شمشیر و کیش در گردن هر کدام انداخته مجبور آوردند بهاپون
بنابر حقوق رفاهت داد. و در محبت قلم عفو بر جرائم آن جماعه کشید و هر کدام
را بعتایت سر قرار فرمود. بعد پنج روز کامران میرزا که عازم کعبه بود از راه
مصادرت نموده بهاپون استسعا و جسته مورد مهراران عنایت گشت.
هاپون ادلا بدایب سلطنت میرزا را در گرفته. بعد از آن بهادرانه ملاقات نمود.
در کنار گرفته گریه ها کرد. چون از آن باز که در نوار حی لا بهور از هم جدا شده بودند
مفارقت در میان بود بعد از نه سال ملاقات هم روی داد. بزم عیش و شجرت
آراسته شد و داد انتعاش و سرت داده آمد.

چون مجلس آخر شد گویا اب و بعضی از ولایت بنرخشان بکامران میرزا محبت
سله استسعا و سعادت جتن ۱۲ سله و اب بخوی و صلت ۱۲ سله انتعاش و شجرت
بعضی عیش و نشاط استعمال کنند ۱۲

فرمود عسکری میرزا را که تا حال در قندهار بماند و مکافات گزین قمار بود - خلاص نموده
حواله میرزا کرد - و در همان طرقت جاگیر داده بفتح و فیروزی بجای معاودت فرمود
بعد از نظام بهام کابل و حصول عیش و کامرانی در سینه صد و پنجاه و شش هجری
تسخیر بلخ وورش فرمود - با جمیع شایسته متوجه آن سمت شدند و منشور می زمین
طلب کامران میرزا و دیگر میرزایان که در آن حد و بودند - صادر گشت میرزایان
و امرا لشکر شایسته آمده ملازمت کردند - مگر کامران میرزا بطلعت لیل گزیدانید
و هاپیون کوچ کوچ روانه شد - بعد رسیدن در آن ملک با لشکر جنگ قلعه را
انزع نمود - بعد آن در نواحی بلخ نزول اقبال اتفاق افتاد - پیر محمد خان
والی آنجا حضرت آراسته آماده مصافقت گشت - و جنگ غلیظ در پیوست - آخر
شکست بر لشکر مخالفت افتاد - و پیر محمد خان از سر که بر آمده منظم گشت - هاپیون
داعیه تعاقب مخالفت و تسخیر بلخ مقصود داشت - اما از بی اتفاقی اخل و امشست تمام
مخالفت کامران میرزا و غریبت استیلا کابل این اراده ظهور رسیده که صورت
گرفته انجام نیافت - و بضرورت وقت تسخیر بلخ موقوف داشته روانه کابل شد
و داخل قلعه کابل گشته بعیش و عشرت اشتغال ورزید - کامران میرزا از گویاب
بر سر پشته شان و آن نواحی لشکر کشیده با میرزا سلیمان و میرزا هندال جنگ
نزد واد آنجا کار سه ساخته رو کابل آورد - هاپیون با ستیاج این خبر متوجه دفع
او گشته در ضحای متصل غور بند هر دو لشکر با هم پیوست - و آتش کارزار مشتعل
گشت - هاپیون با فوج قول بر پشته ایستاده حال نوکران خود می بخند - و دیگر که اکثر
لشکرها فات با دوش دادن - سه مشتعل - برافروخته - سه قول - فوج در میان دانه و ببط
سه سنجیده - استخوان میگرد

اُمرا خاکی او با بر فرق روزگار خود ریخته بجانب کامران میرزا روانه شدند و بعضی
در استعداد رفتن هستند و معامله دیگرگون گردید. بمشاهده این حال از سرفرد
غضب و غلبه غیرت سنان جانشان بدست خود گرفته بر فرج مخالف تاخت -
ناگهان تیرے بر اسب خاصه رسید و لشکر غنیم غالب آمد و لشکریان همایون
مغلوب شده و بفرار نهادند. **بیت**

چو بینی که لشکر همه پشت داد تو تنهاده جان شیرین برادر
چو بینی که یاران نداشتند یار فدیت زمیدان غنیمت شمار
بالصور بخان تاب گشته بجانب ضحاک روان شده و بنا بر ضعف که بسیار
تردد عارض شده حبیب خاصه از بالاس و الای خود فرود آورده بیکه خدمتگار
سپرد و او از سادان و حی حبیب را بدر راه انداخته راهی گشت. چون نزدیک کمر
رسیده نزول اقبال واقع شد شخصی از این طرف آواز داد که اے کاروانیان
در میان شما هیچ خبر پادشاه است - همایون خود فرمود که چه میگویی و در میان شما
خبر پادشاه چگونه است؟ گفت که پادشاه زخمی از معرکه برآمده - دیگر کسی ایشانرا
ندیده - همایون روئے خود باو نمود و دیدن روئے پادشاه باعث تسلیه او
گردید. مردم کامران میرزا حبیب همایون را که در راه بدست آورده اند پیش
میرزا آورند. او در گذشتن همایون ازین جهان تصدیق نموده شادمانها گردد
و از آنجا رو بکابل آورده قلعه را بشیخ در آورده و شاهزاده محمد اکبر را مقید ساخت
س و استعداد رفتن هستند آهه رفتن هستند ۱۱ سله نرود - آه و زاری ۱۲ سله
تسلیم - تسلی با قن ۱۳ سله حبیب بزره ۱۴

بعد سه ماه هجایون باز سامان لشکر کرده متوجه کابل شد. و کامران میرزا باستماع این خبر کسان خود را در قلعه گذاشته و شاهزاده محمد اکبر را متعبد با خود گرفته بقصد بیچاره برآمد. هجایون از روسیه رفت نشور متعجبین نصایح از جنبد که گوشواره گوش هوش او تواند بود اصداف فرمود میرزا در جواب نوشت که چنانکه قند عسل به شما تعلق دارد کابل بمن باشد. باین شرط مصالحه می تواند شد. باز هجایون نوشت که اگر راستی در درستی را آنگاه مستقیم است. صبیحه خود را در عقد مناکحت شاهزاده محمد اکبر در آرد تا کابل را با آنها عنایت فرموده در تسخیر هندوستان کمر همت برینیم میرزا میخواند که این معنی را قبول ننماید. امرای منافق بکذاشتند و بجای به انجامید و در نزوی که چار بکاران محاربه عظیم روسیه داد. و میرزا کامران تاب نیاورد و در روز بزمیت نهاده. و خود را در افغانستان کشید. و میرزا عسکری باز در قید آمد بیت

ز قیروزی شاه لشکر شکن سپه را در گرجان در آمد بن
 شاه زاده محمد اکبر که در قید کامران میرزا بود بکاز مست هجایون شرف گشت
 و موجب هزاران شاد کامی گردید و مقرر شد که من بعد شاهزاده از رکاب اعلی
 جدا نشود. و از آنجا روانه کابل شد. و میرزا عسکری مسلسل نزد میرزا اسلیمان
 در بدخشان فرستاد که براه بلخ روانه کند. مسئله گرداند. میرزا عسکری در نهایت
 خجالت روان کعبه الله گردید و در سینه صد شصت و پنج هجری در میان مکه و
 شام آبام جانش بنام مات رسید. کامران میرزا بعد ترسیت خود را براه بخرد زده
 سه راقه هراتی ۱۷. که منافق. و در ۱۱ اسفند مسلسل بقید ۱۱ اسفند مات. در کا

قلندر اندازده سیر بطرف جوی شاهی که الحال بحال آباد موسوم است رو نهاد و
 با عاقله افغانه خلیل و ده تند در سه مرتبه جمعیت یکجا کرده با فوج پادشاهی که
 بر سر او متعین شده بود کازار فروده شکست یافت - هاپون براسه دفع شورش از
 کابل بهفت فرمود - چون نزد یک گندهاک رسید - کامران میرزا با برادر بر چشم
 افغانه شیخون آورد - و کاسه ناساخته بدر رفت - اما میرزا هندال و ران شیخون
 از دست افغانه نازانسته تخیل رسید - و هاپون را با عیش غم فراوان گشت و
 به نزد یک فرار بر خود بابر پادشاه در گذرگاه کابل مدفون گردید - بالجه هاپون
 در موضع قبضه و از توابع ملک بهار تا انقضای ایام زمستان اقامت فرمود -
 چون آنجا رسید و صولت سرار و یکی آورد - و بر سر افغانه که کامران میرزا و پناه
 آنهاره بود و یورش نمود در پیش طاع پاسه از شب گذشته جنگ رویداد -
 اکثر افغانان بوحشت آباد عدم رفتند - کامران میرزا از اینجا گریخته بدر رفت بعد
 دل چسبه از قندهار بحال طاع و دست فرمود - کامران میرزا به قندهار آمد و دهستان
 نهاد و پیش سلیم شاه و لک شیر شاه که بعد از قتل پسر شهنشاه به قندهار پناه
 بود و ران و قندهار در پنجاب به هم چون اقبال داشت و در مقام قسبه رسید
 سلیم شاه پسر خود آواز خان و مولانا حمید الله سلطان پوری و دیگر امرا استیصال
 فرستاد و خود طلبید - بعد از فراغ از قلم چون میرزا را همراه گرفته عازم دیلیشت
 و میخواست که او را دستگیر نماید - میرزا برین معنی آگاه گشته در منزل با چچی و دو
 سه احشام جمع ختم ۱۱ سکه بخون آوردن در شب انش ۱۱ سکه صولت شدت
 ۱۲ سکه تنو - حاجه ۱۱ سکه انفرغ - فارغ شدن ۱۱

فرصت یافته پوست آفتابچی را در جامه خواب خود گذاشته فرار نمود. و بر اچه
 گھاٹ که بہت کڑوہی سرہند واقع است پناہ بردہ از انجا نزد راجہ کھاوہ کہ از راجہا
 کوہستان بہت و جمعیت و ولایت ممتاز بود رفت. چون ادہم بمرد دست پاچہ
 گشتہ بہ نگہ کوٹ رسید. و از انجا در جیون آمدہ در انجا ہم توانست اقامت
 ورزید. بمشقت بسیار پیش سلطان ادہم بمرد. در ان زمان با پادشاہان نیایش
 نہ داشت و بطور خود حکومت میکرد. رسید سلطان آدم میرزا را نگاہ داشتہ
 عرض داشت من استعفا می مقدم ہایون نمود او مع شاہزادہ اکبر براہ نگشات
 متوجہ شدہ از آب سند گذشت. سلطان شریط دولت خواہی بجا آوردہ کامران
 میرزا را ہمراہ گرفتہ در مقام برہالہ بخدمت ہایون آورد. چون میرزا اسعد
 تقصیرات عظیمہ شدہ بود و ہایون از بے اعتدالی و نفاقا تہائے شوالی او و فتنگ
 و حیران و لشکران ہم بجان بودند و محمد بابا پادشاہ بہ ہایون وقت مردن وصیت
 کردہ بود کہ برادران با تو ہر چند بدی نمایند قصد جان نہ کنی بنا بر امتثال امر پدر
 قصد جان میرزا نکرد. میل در خشم او کشید و از نور بنیش عاقل و سکا و معظہ را ہی
 گردانیدہ میرزا در ان مکان شریف و موضع نیفتہ رسیدہ بعد از اکتساب سہ حج
 در سہ صد و شصت و چہار ہجری ہمان طرف را وداعیت حیات بخالق کائنات برد
 و ہایون بعد از خست میرزا بطرف مکہ در کابل رسیدہ ہمیشہ عشرت پرداخت
 داؤد یال دوست ہایونی کہ عبا را آورد جو اوث بود سیر چشمہ و انفصال الکی مشقت تبا
 لہ آفتابچی سالہان برادر ۱۲ سہ شوالی ۶۰۰ در چہ ۱۲ سہ ہشتال. فرہان پیر بن ۱۲ سہ عاقل
 ہر طرف ۱۲ سہ مفیت. پاکہ بزدگ ۱۲ سہ اوداک حصول ۱۲ سہ اذیالی. جمعہ ۱۲ سہ ہشتال

یافت اکنون ششم از احوال شیر شاه تحریر شد آردون در ایام مترسده ان خیار ملاطین
از صفای گذاشتن ضرورت نموده می گارد

ذکر شیر شاه نامش فرید خان سوره اراو لوس افغانه

در زمانیکه سلطان بابل لودی فرمانروای هندوستان بود ایامیم خان جدا دکه سوه گری بابل
کوه از ملاطین رفته و به موضع مله تاج تار تول توطن گزید. در عهد سلطان سکن برین بابل
لودی پیش جمال خان سلطه بون پور - نوکر گشت - بعد فوت او من خان خلافت او که پدر
فرید خان است در خدمت جمال خان رفته و کارهایی نمود تا هر گزوه مرتقی یافت و برگشته مسلم
ملاطین از توابع رتاس بچالگیر او به پانصد سوار همراهش مقبره گشت. حسن خان بکنیز مال
گشته اولاد او را عزیز می داشت و فرید خان و پدر او را از نظر انداخت. فرید خان از
فرید غیرت و شجاعت جوانی ترکی میاجبت پذیرفته و چون پدر رفت و با جمال خان
بسر می نمود و در شجاعت و تحصیل علم عربیت منوره مقدمات خود و صورت
یاد گرفت. پدر هر چه تعلیم و جوع به سر آمد و به اتفاق او جمال خود به
احضار بکنیز داد و لادش با جمال خان ظاهر نمود تا آنکه پدر اندیشیده و بجهت بد رفت
و بعد از قال و معال نصیحت اقوام را خوان فرید خان را در علیه حلاط جایگز
خود گردانیده به سر آمد و بخش فرموده فرید خان که از اصابت فکر و اوقار عقل بهره
بود و نظم و تنقیدات آموخته ای کرده در مادیب و تحریک گردن کشان قطع
و قطع نمودن کوشید و در عایا را خوشنود آ باد گردانید. و چنان سماعی جمعیله
سه مترسده نگه کنده ۱۲ سکه لودی - ۴ سکه استیلا - ۲ سکه سالی
جمیله کوششهای نیک

بکار برد که در اندک وقتی جایگزین پادان و محصل نژاد ان گشت و سرکشان از بیم او
بر خود لرزیدند. تن بجا گذاری و رعیت گری در دادند. بعد از آنکه حسن خان باز
بجای خود آمد گنیز که مشغول او بود. به کار گری جهان کرد که باز کار جایگزین و دست خردان
بر آمد و دست پسر کلان آن گنیز سپرد آمد. و فرید خان آن ده گشته باز بجای خود
چون حسن خان برادر ریاست با وجود تسلط گنیز از گنجان بفرید خان رسید. اما
برادران غلامی با او اتفاق بودید و قاپو می طلبیدند. در آن زمان هم از فرید خان
چهار تن را بفرید رسید و در کعبین آشنا و پیچیده می شدند. آنکه ظهیر الدین محمد
او تنگ آرد و سلطنت پند و پستان گردید. و سلطان ابراهیم لودی در کارزار
کشته شد.

فرید خان بجا که بهار که یکی از امرای لودیان و دران زمان ام سلطنت بر خود
بسته خطاب سلطان محمد داشت رفته نوکر گردید و معتمد در خدمات پندیده گشت
نوبت و حضور سلطان محمد در شمار گاه از دهه جرات دوداری شیرازی را بشیر
زود او فرید خان را شیر خان خطاب داد و پیش آمد و در روزی در تبرک او بخت
گردانید. بعد چند گاه بوکالت پسر خود و مقدر کرد. بعد چند به بنا بر بعضی جرات
شیر خان را حوخته پس از و بهم رسیده نزد سلطان جنید بر لاس که از اعانگی امرای
باری و خواهر یا دشمن در حال کتاج او بود و با تنگ پور رفته نوکر گردید. اتفاقا
سلطان جنید بر لاس از تنگ پور عزت بادشاه داد. شیر خان همراه او بود و فتح
۱۵۰۰ تن مردان. قبول کردن ۱۱۰۰۰ لایه گری. خوشامد ۱۴۰۰۰ سرور گذشتن ۱۱

۱۵۰۰ برادران غلامی. برادران از مادران ۱۲

سروری عاری و شیرخان بدر علیه امور او از حین حیات پدید و بد قوت پدرش کمال
 استقلال یافته بهمت به تسخیر اطراف و کائنات گماشت. و به هم دین اعیان تابع خان
 افغان که قلعه چنار گنده را تسخیر نمود و در گذشت. و او غیر از زن و ارشده نداشت
 و پنج برادر از اناخته کار برد از خان او بود و هیچکدام را از اناها با شیرخان آشنا نمی ریختند
 دلی بود. شیرخان در باره دادن قلعه استعراج نمود. او بد نوشت. و دین زده ای
 که کار با اختیار راست اگر کسی نکند. شیرخان بد اناها شافته قلعه مذکور را
 بقبضه خود در آورده و زن مسطور را هم بجا از انکسار خود گرفت.

و بز درین زمان که خیمه الدین خیمه یار پادشاه راه ملک بقا پیور و نوسیل بدین
 محمد یون پادشاه در آرائی سلطنت گشت. سلطان محمد دین سلطان سکه در ملک
 به بنده رسید. و سکه آرائی حکومت گشت. شیرخان متابعت او اختیار کرده با اناها
 بگذرید. و چون پیور رفته آن نواحی را از اناها پادشاهی متخلص گردانیده. و چون بچنگ
 لشکر پادشاهی چون پیور را از دست اناخته باز گرفت. چون سلطان محمود در سینه
 نه صد و چهل و پنج چوری در گذشت. شیرخان بلا مشا گشت خیمه بر بنده و بنحاله
 تسلط یافته قوت و حکومت بهی رسانید. و بر ملک های یون با خشن شروع نمود. بعد
 از آنکه های یون بدفع او متوجه شد. شیر شاه صلح جوئی نمود. و پسرخون را با فوایح
 و در لازمیت گذاشت. که در خدمت حاضر باشد. چون های یون به تسخیر کجرات شتافت
 پس شیر شاه از اناها گزینته پیش پدید آمد و های یون را در نیم کجرات و کجری رسد
 قلعه شیرخان فرست یافته باز تمبر و برخواست. چون از کجرات معادوت شد.
 سکه در ملک. و بری سکه تمبر و برخواست. عامی شد.

اول افواج پادشاهی بر شیرخان متعین گردیده متعاقب آن هلاک و نیز ستودیده
 ازان زمان شیر شاه در نواح قلعه رهناس سرگرم تدبیر تسخیر قلعه مذکوره و توجیه یافت
 و تالان اطرافش بود و بر اراج ختناسن حاکم قلعه رهناس بواسطت برهنی پیغام
 کرده که چون محل در پیمان است مگر از روی سروری و مروت اهل و عیال مراد وین
 قلعه جانے دی ایصال عظیم باقی عمل بر گردن نخواهد بود و بر همین را با انعام
 زرد و سخن سازدی جهان فریفته شود گردانید که ادبار اراج سماجت نمود و حاضر اراج
 کردن خود ترسانید و اراج پیاس ندر هب ناچار گشته با آنکه راضی نبود قبول نمود
 که اهل و عیالی او در قلعه در آیند و آنگاه شیرخان چند مدتی ترتیب داده با هر
 دودی و نفر انفال بهادر را بنابر حفظ ناموس همه فرستاد و اراج را که سار
 دولتش نزدیک بغرب بود از ساده لوحی فرزدیکه نر محبت نکند و چون دویسا
 بقلم در آمد راجه خود با معذرت برائے همان نوازی و دلدادگی بر دروازه چایکه
 مقرر شده بود آمده تهنیت بجرم سران شیر شاه گفتند فرستاد و اراج غنچه قوی جنگ
 بیکبار شمشیر با حکم کرده راجه را مع همراهمان زیر تیغ بید ریخت گرفتند و غنچه قلعه
 عظیم از قلعه برخاست شیرخان نیز با توج مسلح خود را بدر وانه رسانید و اراج غنچه
 در برابر دے آتشوده اندرون گرفتند و اتباع راجه همه بقتل و تالان فرستاده
 چنان مستحکم در کمال سهولت و آسانی بدست آمد شیرخان این قلعه را بدست آورده
 اهل و عیال خود را در آن جا گذاشت و درین مبین خبر مفتوح شدن قلعه جیاراوه
 بدست او بآن دولت هلاکونی بشیرخان رسید اگر چه ملول شد و آن گفت که

سے ضلح کردن خود یعنی خودکشی نمودن ۱۱

الحمد لله الذي افاض على هذا الامير حصار رخت اساس بهتاس به اذان بخشيد - چون
 هارون پيش آمد - شير شاه هم قاصد بنگاه گويد بهيش بهيش ميرفت - آخر تاب
 مقاومت نياورد و خود را بگو بهستان بجا زد و گشت - و احوال بر آمد نزل ز کو بهستان
 مذکور و غالب آمدن بر هارون در شرح احوال هارون مفصل شده - شير شاه بعد فتح
 ثاني بر هارون تا لاهور تعاقب کرده از آنجا خواص خان قلام خود را که مقدمه بهيش
 و قوت يادوي او بود بالشکر گران تعاقب پادشاه فرستاد - او تا ملتان و ايج
 تعاقب نموده معادوت کرد - شير شاه خود هم در پيله او را تعلقه کنکران رفته گشت
 به متصل کوه بال هم قلعه بنا و نهاده به بهتاس و سوم گردانيد و ده هزار سوار بر
 سواره لشکر پادشاهي و بالش کنکران در آنجا گذاشت - و سلام شاه آن قلعه
 را با بهتاس رسانيد +

الفصل في شير شاه بعد تنظيم قوت و هيات آن ديار با گره رسیده در سنده صده
 در جبل و هفت بهتری سکه و خطبه تمام نمود و شير شاه لقب يافت بهد از ان
 بر سر راجه پديد مل که شوکت بهر سانیده کرده و در ده هزار زن مسلمة
 و هند و در نه هزاران در قاصان گذاشته و حرم مرايش خود داشت تاخته
 با تقصا سکه عسيت اسلام و آئين سلطنت بنا و عيب و همت گماشت - و قلمبر
 را محاصره نمود - پديد مل را عاجز ساخت - راجه استه عاي مصالحه نمود و بجای
 پيمان پديد مل بر آمد - طماي افغانی که غولان بيا بانی اند قواي سب ايمان
 پديد مل روئ دادند که هر چند عهد و پيمان بعمل آمد چون اين کافران مسامحه غا
 له مقدمه بهيش بهير و لشکر لاسه اخذ - گر قن ۳

دارد قتال با او برابر جدا است - بچاره شیر شاه بایستی آن بدو توان بقصد
 نواب جنگ برخاست - هم اریان آورد از جان شسته کار بر حسب نمودند
 و زنان و اطفال خود را با صطلاح هندو چو مهر نموده خود هم درو بنال کت آنها شتا فتند
 و بلند نامی بیادگار گذاشتند - شیر شاه بعد این ماجرا در آگره رسیده بیمار گشت
 و عارضه صعب کشید - بعد حصول محبت بر راس مال دیو حاکم انجمن خود بود و بود
 میر که پنجاه هزار سوار در ظل رایت آید و دیویش آورد و در جنگها نمود - چون
 دید که کار بجنگ پیش نمی رود و بدید و اندیشیده مکاتب چند و چهار باب را چو توان
 که اعیان عساکر آید و بدو در شخص اطاعت پادشاهی و انحراف از راهی مال دیو
 و تحسین آنها و درین مخصوص و دو اعیان بنایات و فرمان محبوب کردن را می مزبور
 بر سر آتش نوشته - نگار آن خطوط را بخوبی فرستاد که بدست مال دیو افتاد - و باین جمله
 دل راس مال دیو را از اعیان دولتش بدگمان گردانیده خطی عظیم در لشکر او انداخت
 و علی التواتر جنگ با کرده فتح یافت - و او هم بر پا پیغمبر در آورده بدلی مر حبت نمودند
 چون حاجی بیگم حرم خاص همایون پادشاه در جنگ بهو چوید بهیبه دست شیر شاه
 آمده بود و شیر شاه از او کس نیک ذاتی آن عظیم را با ندرت محفوظ و محفوظ
 میداشت - بعد از آنکه شرمعادوت همایون پادشاه از عراق و خراسان بکابل شنید
 آن وقت قباک با با تمام تمام پیش همایون فرستاد و نیک ذاتی و صفات
 آن چه هر دو است و در نزد که هنگام جنگ چون تاب مقاومت نشیبه زنان و بچگان
 را کشته یا سوخته گیرند - سکه د نبال عقب - سکه با خنکی - بعد از سکه
 تمام جمع بتب عبادت یا جاری گنبد نما

و محفل و تدبیر ملک گیر و جهان ناری کم همتا بود. جسد من در قوم افغانه نظیر نه داشت.
 و در رفاه و رعایا و آسودگی غلانی تهمت بسیاری گماشت. در محکمه عدالت خویش و
 بیگانه را بیک نظری دید و گویند در دژهای شاهزاده عادل خان که از همه کلان بودیل
 سواره اند کوچ آگره میگذاشت. بقال نمک در خانه نمک و دیوارهایش بیت بود
 برهنه غسل میکرد و چون نظر شاهزاده بران زن افتاد بیژن بان بسوخته او افتاد
 و نگاه می کرده از آن کوچ گذشت. از آنجا که آن ملوک همایون عصمت و زاری
 عقیقه بود ازین حرکت که بیگانه او را برهنه دید خواست که خود را بکشد شوهرش
 واقف گشته مانع شد و او را از بکشد باز داشت. آن بیژن بان را بدست گرفته و در یک
 فریاد آن رفت. و حقیقت حال بعضی شیر شاه رسانید. آن پادشاه عدت پناه
 بر اجزای بقال واقف گشته بر احوال پسر بسته ناسف گردید و قتی ایستاد
 کیشی حکم کرد که این بقال را بر فیل سوار کرده زن عادل خان را پیش او حاضر
 سازند تا کشتیش چون بیژن بان را که بدست دارد بسوخته او اندازد. و زراد افرا
 هر جنبه در استغفای این امر التماس کردند پذیرائی نیافت. و گفت که نزد کس
 من در عدالت فرزند و رعیت برادر است. آخر الامر بقال را راضی شد عرض نمود که
 بحق خود رسیدم و از نظر باز آدم +

دیوان سلطنت خود اکثر اختراعات شایسته در تمام جهان بنانی نمود. در سنج
 قوانین سلطان علاء الدین خلجی که تا پنج فیروز شاه بنی مشعر است پسندیده دارد
 کارهای خود بر آن ضوابط گذاشت. در این اسب را که پیش ازین سلطان علاء الدین
 مقرر کرده اما راج نیافته بود راج گردانید. دو هزار پانصد کرده از بیگانه که تا

رتاس پنجاب بمحاصله و در کرده همان سرا با آباد کرده در هر سرلای دو اسپ یک
 نقاره گذاشته و آنکس چوکی نام نهاد و در سه روز خبر جنگ به رتاس می رسید و
 و نیز مقرر کرد هرگاه براسه او دشمنان گسترند نقاره بوزند و در هر وقت که آواز
 نقاره دار سلطنت چون سرا با نزدیک بود بخوبی نقاره از هر سرلای بلند گشته افغان
 پادشاه تا منتهای سالکب قلم و او هر جا سرا بود در ساعت واحد صدای نقاره
 بملکه پادشاهی رسیده آنگاه بی دست سپید و در پیمان وقت از سر کار پادشاهی
 بمسافرین سلیمان طعام دهند و آن آمد و در غن و فیروزه میخواست رسیده کاه خواست
 جمیع مسافران و مسافران از مالکة افضال آن پادشاه در بالوال برآوردند و
 مسافران تهیه است هر تنی از بغض اود بیاوردند و در عهد سلطنت او نیست بعدی
 بود که اگر مسافران متمول در محراب منزل کردند حاجت پاسبانی نمودن و بیات
 اگر یک تن بود چون هر روز از مشرفی تا مغرب غنچه از در
 نیار و بیج عود از دست و پیریز که در شش روز ادبش کرد و تیز
 گویند چون آئینه دیدن تا صف کشیده که نماز شام بقصد رسیدیم چون آتش
 بسراش شیر شاه را داد عیبه تسخیر کالنجور در دل رسوخ یافته قلعه را محاصره نمود و با او
 رفیع که سرکوب قلعه تواند بود از تو دای گل و خاک آراست و حقه های باروت
 را آتش داده درون قلعه انداختن آغاز نهاد - اتفاقا حقه بر دیوار قلعه خورده بر گشت
 و در دیگر حقه افتاده آتش در گرفت - بسیار از لشکر بان نابود شدند و شیر شاه
 سله عود - برهنه و قلاش ۱۲ سله دروغ بهر بیگاری ۱۲ سله سرکوب - بلند ای را
 گویند که بر قلعه خانه اشرف باشد ۱۲

هم چون نزدیک بود بهمان آتش سوخت - اما از قی دشت تا کید در تخیر قلعه میگرد
 و آخر جهان روز قلعه مفتوح و در وجه شیر شاه نیز از حصاه بدن بیرون شد - سال تاریخ
 او ازین قلعه ظاهر میشود - انبیات

شیر شاه آنکه از عداوت او شیر و بزر آب را به هم می خورد
 چونکه رفت از جهان پادشاه یافت تاریخ او را آتش مرد
 مدت حکومت او بیست سال و کسری از آن جمله پانزده سال در امارت و طاعت
 پادشاهان و پنج سال سلطنت هندوستان -

ذکر اسلام شاه اسپهر شیر شاه که معروف بسلم شاه است

اسلام شاه اسپهر شیر شاه معروف بسلم شاه نام دارد قبل از سلطنت جلالت خان
 بود چون واقعه ناگزیر شیر شاه روی وادارگان دولت و اعیان حضرت شورت
 کردند که شاهزاده عادل خان خلعت بزرگ در قلعه زنجیر و در دست است و چون
 بادشاهان بایستد پاسبانی سپاه و رعیت ضرورت یافته و خلیف بر خاسته و جلالت
 درین اوقات ماهی یا به ناگزیر شاهزاده جلالت خان خلعت بردارد اما که در بعضی
 زمانه فادیه بچشم بود و طلب راه استیلا و استیلا کانیم رسید و در دست
 و بجاوه و در بجزی بر تخت سلطنت جلالت را در و سکو و خلیف بنام او باری شد
 اسلام شاه خطاب داده بر بلاد بزرگ بر نگذاشت که بر آنست که شورش خلعت
 سپاه بر این چراغ اقامه نموده ام - و در حقیقت بجز خلعت امر که دیگر شورش نیست -
 و واقعه ناگزیر بر مینو برگ

شاهزاده عادل خان در جواب نوشت که اگر این گفتار فریض راستی دارد و خواص خان
و طبع و چهار امیر که بر این بنشینند تا در پنجار سپیده و خاطر را مطمئن گردانید و در اسلام
شاه امر کسی مذکور را فرستاد که تسلیم خاطر شاهزاده نموده بیاورند. بعد از آنکه از کابل
بگریه رسید. شاهزاده عادل خان نیز از رنج خود آید و قرار بر ملاقات طرفین افتاد
اسلام شاه را از راه دیگر گون گشت و خد ر سعه در باطن اندیشیده مقرر کرد که زیاده
از دو سه کس و قلمه همراه شاهزاده نیاورد. چون تقدیر از قلمه بود که این اندیشه
با این دوستی ظهور یابد در وقت آمدن شاهزاده مجمع کثیر و در وقت قلمه تقدیم اسلام
شاه با بغیر و اظهار ایفای عهد نموده گفت که احال افتاد و از تفرقه نگاه داشته
شده اکنون بشما می سپارم. برادر کلان این کار را عکار کرده و دست اسلام شاه
را گرفته ریخت نشانده. و او را خود سلام مبارکباد گفت بعد از آن دیگوان کوشش
و تهنیت تقدیم رسانیدند.

و شاهزاده عادل خان همان وقت در خدمت شعله در بیان رفت. اسلام شاه
با وجود این همه اطاعت که از برادر کلان بود قوی بود مطمئن خاطر نشد. و از بی انتقاد
بعضی از ترسناک و اندیشه مندی بود. بنابراین از تحمیل طلب بدست غازی خان کابل
فرستاد که شاهزاده را متعبد کرده بیاورد. شاهزاده بعد از اطلاع به این معنی نزد خواص خان
در میزبان رفت از تقصیر عهد اسلام شاه او را مطمئن گردانید و خواص خان از بدین
معنی پراشتفت و رفیق او گشته با لشکر بسیار روانه آگره گردید. قطب خان و دیگر
امرا که در عهد رفیق بودند از اسلام شاه رنجیده شاهزاده عادل خان را ترغیب سلطنت
اسلام تقصیر. شکستن عهد ۱۲

نمودند. اسلام شاه بعد از یک این شورش پرداخته قطب خان و غیره را با خود متفق
گردانید. شاهزاده عادل خان با اتفاق خواص خان و دیگر اُمراء و نواحی اگر آمده
در سقوط پیکار است. با ازارت الکی شاهزاده عادل خان شکست یافته بطرف
در رفت. بعد از آن احوال او کسی را معلوم نشد. خواص خان و عیسی خان هر بیت
خزوه بجانب کوه کمان رنفتند. اکثر اوقات از کوه برآمده و امنه کوه که تعلق پادشاه
داشت تاراج میکرد. بعد چند گاه قطب خان با عساکر گران بر سر آنها متعین گردید.
چون قطب خان هم در عجب آمدن شاهزاده عادل خان شریک بود بدین سبب
همیشه از اسلام شاه هراس میداشت. از آنجا راه لاهور گرفته پیش عظیم جانپون
رسید. و از قطب خان را بموجب حکم اعلیٰ قید کرده در حضور فرستاد. اسلام شاه او را
با چهار کس دیگر در قلعه گردانید. اگر چه عیسی بر دروی و عدالت
گستری داشت و در بعضی صفات حمیده دیگر هم با پدر همان بود اما اُمراء سیاهی
پیشینه و انبساط و لشکر و آزرده پیداشت. بیکه از ستم ظریفی های او آن بود که
او هر که آزرده میشد علوفه را بر توخت و شسته و جاگیر تغیر کرده و فرکان می داد که با جمعیت
خود حاضر کرده بر سر خدات پادشاهی کرده باشد. در صورت تقاضای بیکه اسلحه
توان مورد اعتبار بیکه حساب گشته مع فرزندان بیاست میر سبط

سپه را در آسودگی خوش برادر	که در حالت سختی آید پیکار
سپاه که کارش نباشد برگ	کجا دل نهد بر درز هجای برگ
بهائے سرخویشتن می خورد	و انصاف باشد که سختی برد

چو دارند گنج از سیاهی در بخت
در بخت آید شوی دست برون بخت

همان بگر لشکر بجان برده ای
سحر سلطان بلشکر کند سر دنی

بر وقوع چنین امید بعید اندر شخړت شدند و اعظم پهلوان عرف و حمیت خان نیز در
لاهور را بایت اقامت افزاشت و خواص خان و عیسی خان از طرف کماؤن در انباله
مستعمل شدند و پیوسته شورش کردند که شایان را از طرف خان و اطراف و شش سلطنت بید
برداشتند. اعظم پهلوان که خود آواره سلطنت داشت قبولی نکرد و خواص خان را بخوبی
سجده جنگ بر خاسته رفت و عیسی خان خود را پیش اسلام شاه رسانید و اعظم پهلوان
و دیگر یاران متصل انباله رفتند که استقامت با اسلام شاه آواره و پیکار و باندک جنگ
منتهی گشته آواره و شش آواره شدند. سید خان برادر اعظم پهلوان خواست در
مردمانیکه مبارک با او شمشیر میدادند رفته قصد اسلام شاه نماید و قلیان از این معنی وقف
گشت و کاسه از پیش رفت +

التماس نامه باین گونه در دفترون گشت و در دفترون گشت و در دفترون گشت
نارنجاس تعاقب کرده معاودت نموده بگو ایثار رسیده. روزی شجاعت خان را
شخصی ناگهان زخم زده بود و در سنوچ این واقعه را با شاره اسلام شاه تصور نموده
شو هم گردید. و از حضور گر خفته بباله رفت. عیسی خان با بخت هزار سوار به جواب
از عین شد و محاربات متواتر نموده شجاعت خان را عاجز ساخت. با نفر و شجاعت
خان اطاعت کرده و در حضور آمد. بعد چند گاه مورد عنایت گشته باز بگوستان سر فراری
یافت چون ظاهر شده که اعظم پهلوان در دفترون قاضی در زنده در این نوازی
له اعتلا - بلند شدن و بغایت - کله سنوچ - واقع شدن

مصدق رفتند و فداواست بنابر رفع این شورش خواجہ ادیس را که از عهد امرای
والاشان بود با بست هزار سوار شصین نمودند و خواجہ در جنگ شکست یافته رو بفرار نهاد
اعظم جایون بعد فتح تاسرند تعاقب خواجہ ادیس نمود و لشکر ایشان بر قصبهات و دژها
بجانب دست تطاول دراز کرده ال و مویشی و سکنه آن دیار غارت نمودند و شورشی
عظیم و حالتی غریب بر سکنان آنجا رخس داد - بنابرین اسلام شاه با لشکر گران و تنگنا
فرادلی از دلی برآمده عازم رفع نیازیان گردید - اعظم جایون که رئیس آن جماعت بود
تاب مقابلہ نیاموده و در دهنکلیک متحشمت گشت - و لشکر اسلام شاه بی قلعہ و ارگ و قریه
اسباب قلعہ گیری هتیا کردند - و شکست بر مخالفان افتاد - اعظم جایون که بنحیثه در
کوهستان کمران رفت - و سلطان آدم که پناه برد - و اهل و عیال و مال و مالش در دست
مردم پادشاهی سپرد - بعد آن اسلام شاه بر کمران لشکر کشید - سلطان آدم را با
پیکار گشته بارها مصاف داد و آخوالا سلطان آدم عاجز شده خد را بخود است - اعظم
جایون را از پیش خود بدر کرده از فرار نموده - بطریق کشمیر رفت - اسلام شاه از کس
تعاقب نموده گشت - و در آن سفر از راه تنگی اتفاق عمید اقتاد - شخصی که کین کرده
شمشیر بر سر اسلام شاه بانداخت - اما کارگر نشد - با دشاہ چستی و چالاکي نموده و
غالب آمد - و دست خود را بر اقبال رسانید +

با بعد اسلام شاه از آن فوجی خاطر جمع نموده براه دانته کوہ روانه دلی گردید
چون نزدیکی جمیون قطعیہ بن رسید خبر آنکه کامران میرزا برادر خود جایون پادشاہ
در کابل از برادر شکست یافته با تدعی تنگکس آمده نزدیک خمیمه گاه پادشاہی رسیده
است - اسلام شاه از آلاء خان پسر خود را مع مولانا عبد الله سلطان پوری بمنتقبال

فرستاد که آنرا بنام میرزا آرا بردند چون میرزا در حضور پیدایستاد و سلام شاه از روی
رعایت استخفاف او منظور داشته عجز افغانی کرد و حسب لایما میرزا بآواز بلند
گفت که قبله عالم مقدم زاده کابل بخوای کنده این لفظ سه مرتبه تکرار یافته موجب
سبه آبروی میرزا گردید و اسرار سلطنتی شاه نیم قدر خواسته بایستاد اوقات کرد
و این همه گفته در دیده تیر با عیش و نغمه گفتن کامران میرزا شنید چون از بخانه رفت و از
شهر میرزا را نظر بدید و بدو داد قاپو یافته از راه گرفت و در راه کوه سدا کوه تهنیل
مشاق بالایطاف پیش سلطان آدم کمر رسید سلطان او را دستگیر کرد و بنزد
پایون پادشاه رسانید +

الفصل در بیان سلطنت شاه در دهلی رسید شهرت یافت که پایون پادشاه پسر
دستگیر کرد و کامران میرزا از اسب سوار گشته با استقبال این خبر اسلام شاه از دهلی
شهر جدا بود که دیدن گاهان توپ خانه پراکنده بر آسمان پیچیده رفته بود در غایت
عجالت بر اسب کشیدن از راه آسمان توپخانه آد میان شهر شدند هر توپ کلان را
دو هزار آدم می کشید بعد رسیدن بلاهور خبر یافت که پادشاه بدگرشن کامران
میرزا از راه سده باز کابل مراجعت کرده اسلام شاه از آن دیار عاودت نمود
بخط داشت که بلاهور شهرست بزرگ در اندک فرصت تجملات پادشاهی در
ساکن لشکر پادشاهی برودی از و حاصل می تواند شد و طریقی دو آمد مقل زکابل
بهین راه است باید شهر را خراب کرده با کوشش را که در عین راه واقعه قطعه
سده در عوشت غروب ۱۲ اسکنه میرزا در کعبه ۱۲ مشاق بالایطاف
نخستین خانه بیرون از طاق ۱۳

استوار کرده اوست و دارالسلطنه گردانده و آن قلعه است ضمن چهار قلعه استوار
 فراتر که در کوچه ها مقارن هم در جهت مجموع آن قلاع آسانی از نفع و نظارت
 از یک قلعه زیاده نمی نماید و وصول لشکر با آن قلاع مشکل و بر تقدیر وصول
 سکنه آنجا مست یاقین بسی و شمار بسیار است که اگر افراد آن دارد و اگر در چند آنکه
 خواهند میسر لیکن این اراده او برای قلعه زیادت - چون گو ایار رسید در آنجا
 مقامات افغانی اقتدار و عزت و کج شیر شاهی که او هم از افغانه است بی نگار و که
 تقیر در زمان اسلام شاه پدید آمد که نامش بود دلا باکیانه می زیست - خبر از
 شکست چنان نمی کرد و بعضی افغانی و بعضی هندوکان لذت جوانی و غلبه داشت
 اسلام شاه که باس و خواهرش بسیار می نمود با سیه او را پیغام ممانعت از چنین مجلس
 از دحام که نام نشنیده پیش خود تعجب و طلبیده تعجب کرد و گفت که اگر باز بر سر این
 کار آمدی بعد از این رسید - در آنجا هم می زانید - تقیر کمال به پروانی گفت که
 این تو خود اندر سر دشمن باز و بان بعد از آن تا بسوزان و بر رفت و قضا را همان روز
 یازد و دیگر دین نزد یک متبع اسلام شاه به رسید و گفته درشت که اسلام شاه غلبه
 دی گفت که سوختم بهین حال بعد یک دو سه روزت هستی از دنیا نیست - گوید
 در شنید و این علالت و تواضع سلطنت را نمی برد و بلی جبر می میداشت در عهد
 دوست خود یا بعضی فغانی رسید از غلبه از میان سران که شیر شاه اعدا
 کرده بود یک یک سران دیگر تمیز نهاده چه شود پیران می مسافران طعام از سر کار
 سبب افغانی را که صحت افغانی آنرا مرد و بان ها که عفت و جبر

مقرر کرد. قانون گویان برگشت برائے حکما داشت سر رشته نگذاشت از فقیر و غنی و پادشاه
 حال رعایا و تدبیر آبادی و افزونی زراعت و دیده بانی ضبط حاصلات و گزافه نشین
 و دیگر اختیارات است. ملک گیری و جهاد و امری و امری و معدت و انصاف و نظام
 تمام در اقل ایام بنوعیکه از بین پدر و پسر ظهور رسیده از ملاطبت گذشتند که در زمان
 می دهند. مدت سلطنت او هشت سال و دو ماه و هشت روز.

ذکر فیروز شاه بن اسلام شاه بن شیر شاه

بعد از طبع اسلام شاه ارکان و دولت و اعیان سلطنت فیروز خان را که در عمره
 سالگی بعد از تخت نشاندند. اسلام شاه در حیات با زوجه خود بی بی بانی میگفت
 که مرا که این فرزند تو بر دست سپاه از خان برآمد است. اگر سلامتی سپر خود را بخوابی
 دست از این برادر خود بردارم. و بگوید که من او را از میان بردارم. او جواب میدهد که
 برادر من در دولت تو پیش و عشرت میگردد از اندام او را به پادشاهی کار نیست من بکس
 برادر دارم. اگر او هم بنام شد و سلطنت تو مرا چه لذت زندگی خواهد بود. آخر آنکه حکم اسلام
 شاه بنظر دو برین دیده بود زن او را نیز مشا بر داشت. و بعد سه روز از جلوس فیروز خان
 بر تخت سلطنت مبارز خان بطبع سلطنت قسمه خواهر زاده خود کرده اندرون حرم را
 بنوعیکه چشمه میرفت و راه بی بی بانی آشکار شمرات از ناحیه حال او دیده هر چند
 مجروح الحاح و گرید داری نموده که دست از قتل سپهر من بردارد و حقوق مسلمانان
 مرا که از دوست اسلام شاه مکر ز راه مانده جان بخشی تو کنایه هم فراموش کن
 الله تعالی فیروز شاه را از اندک و بیش ۱۳

و طفل را به بخش که من دست او گرفته بهر جا که گویی بروم آن بچه حیات سنگین دل
قبول نکرد و فیروز شاه را با تیغ ترین جو گشت - و خسران دنیا و آخرت برائے خود
اندوخت - و در تب سلطنت آن طفل مظلوم سه روز 4

ذکر سلطان محمد عادل شاه معروف بمبارز خان برادر زن اسلام شاه

سلطان محمد عادل شاه عت مبارز خان عدلی بن نظام خان برادر شیر شاه
در سنه نه صد و شصت هجری بر تخت سلطنت جلوس نموده بیکه و خطبه نیام خود کرد و
بسلطان محمد عادل مخاطب گشت اما در افغانه بلفظ عدلی شهرت یافت - و از بر خیزان
کشور و دماند سلطان تغلق دست بزدل اموال کشاده - شمشیر خان برادر خسرو
خواص خان را که علام زاده شیر شاه بود وزیر اعظم و مدار علیه مالک ساخت و بهیون
بقال ساکن ریوازی پیش او اعتبار یافت - ابن کمپون در ابتدا پیش که چا بنزلان
بے ملکی تک شور فروخته - بعد آن در اردوی اسلام شاه دکانداری میکرد - بعد
چند سیه بطائف اسمیل بودی سرکار اسلام شاه گردید - چون طالع او ایداد کرد
اعتبار سے یافته از ستم آن گشت - و در اکثر امور ملکی و مالی دخل یافته - بعد از آنکه
سلطان محمد عادل با دشا و شه بهیون محمد علیه گردید - در فتره فتره جمیع متهومات ملکی و
مالی با وجود جرم شد - چند گاه بخطاب لبنت رائے مخاطب شد - بعد آن را به بکر حبیب
خطاب یافته - کار سلطنت از پیش بُرد - و اگر چه احم سلطنت بر عدلی بود اما کار و بار
جهانبانی بهیون تغلق داشت - نظم و نسق مملکت و عزل و نصب حکام و اعطای

جاگیر و انتظام عساکر با اختیار او بود. فیلخانه و خزانه شیر شاه و اسلام شاه و قندهار
او بود +

گویند بر قیافه و کردار منظر و کتاه قد و دراز اندیشه بود. سوار می اسپ نمیدانست
و شمشیر در کمر نمی بست. همیشه سوار می نیل میکرد تا شجاعت و دلادری بفرموده داشت
که از طرف سلطان محمد عدلی با افغانیکه مدعی سلطنت بود بست و در جنگ نموده مغفود
منصور گشت. و دام عقل و دانش همچنان بهره داشت که مدبر فرمانروائی و کشور
کشائی آنچه از نظر و رسیده از رؤسائے افغانه کسے نگرفته و جمیع افغانه را بخوبی
سلطع و متقاد خود نموده بود که احدی را بجال سترائی و سران خط اطاعت او بیرون
بردن نیتش نبود +

التقصیر بعد چند ساله افغانه از سلطان محمد عدلی برگشته هر یک به نصیبته بنی و در او
دقت و عظیم بر جاست. شاه محمد قریب و سکندر خان پسرش پیش از دس سلطان محمد
عادل گفتگو سنا هموار کرده بسیار را کشتند و خود نیز کشته شدند تا جاج خان پسر او
سلطان کلانی در دیوان خانه سلطان عدولی از اطاعت نموده از گوالیار برگزار
در یائے گنگ دشت. و جمعیت فرا هم آورده لوائے مخالفت برافراشت. بهیون با
لشکر بسیار رفته او را شکست داد. ابرار عظیم خان سور که خواهر او در عقد نکاح عدلی و از
جی اسلام شیر شاه بود. مخالفت و زبده اکثر بر گنات نواحی دلی را استعیرت گشت
و لوائے بیائے با خود متفق گردانید عدلی تاب نیاورد و بطر و قله چنان رفت.
احمد خان سور که برادر زاده و ولکاد شیر شاه و خواهر دیگر عدلی خیر زمانه او بود. خود را
سلطه بر قیافه. به شکل ۱۴ ساله بنی اعظام. پسران برادران و عطا

سلطان بکندر ملقب ساخته بر سر ابراهیم خان رفت. لشکر ابراهیم خان هفتاد هزار
سوار بود. و سکندر رخاں و هزار سوار داشت. بنامیادت سجائی سکندر خان غالب
آمده اگرچه در دلی را منصرف گشت. و از سسند تا در پاس گنگ بقدرت او
در آمد. میخواست که شش بق رویه رفته. در میان حکومت را از میان بردارد
و بسبب شهرت توپچا پادشاه از کابل بیست هندوستان در آگره متوقف گردید
مجموع از جانب عدلی یا لشکر بسیار و پانصد نفری نامدار و توپخانه به شمار با ابراهیم خان
جنگ کرده متفرک گردید. و بعد اطمینان از طرف او بیست چار نفره رفیق سلطان محمد عدلی
که دلی ختمش بود گردید. و از پیش او بر سر محمد خان سور حاکم بنگاله را که علم مخالفت برافراشته
عالم و تپچا کالجی آگره بود رفت. و در وقتیکه دو از ده گرد و کالپی مجاوره غلبه نموده فالت
حکومت داد. و محمد خان در روزگاه شته شد. و کار جمیع بلندی پذیرفت. اما بنا به تسلط سکندر
بر آگره و غیره اراده این طرف با مقرون بصواب ندیده بجانب بهار و بنگاله را بای
گشت. بقیه حال عدلی بمجموع در ضمن سواران ایام اکبر بادشاه گذارش خواهر
اکثون ذکر آمدن همایون پادشاه به تخیل هندوستان و منطقه مقصود بر شدن او بکنند
و انقطاع رشته سلطنت افغانه از هند مناسب تر است. مدت حکومت عدلی قریب
دو سال. و از این پس شیر شاه تا عدلی مذکور شانزده سال.

ذکر آمدن همایون شاه به هندوستان و تصرف اقلین بر افغانه

چون همایون در کابل شنید که در هندوستان بهر قطر که از قتل رانجانی بواسطه
حکومت برافراشته دم استقلال میزند ملوک طوائف شده به تحت تخیل این حکومت

عین صلحت دیده در سینه صد و شصت و دو و پجری ششم خان را انجا کومت مراست
کابل گذارشته بطرف هندوستان نهضت نمود. و روزی که میخواست روانه شود و
دیوان حضرت حافظ شیرازی که بے شبه لسان الغیب و سرکش بے عیب است طلبیده
تفاصل نمود. و باین مبحث پیشگشت. **بیت**

دولت از مرغ همایون طلب سایه او ز آنکه بازغ وزغن شهر پیمت نمود
شاهزاده محمد اکبر را همراه گرفته با سه هزار سوار براه کھوی روانه شده کوچ کوچ قطع مسا
نموده بلاهور رسید. افغانه آبخا با استماع صیحت سلطنت مرکب همایونی پراکنده شدند
و لاهور بے جنگ بتصرف او لیاسی دولت همایون درآمد. بعد رسانیدن بلاهور
افواج قاهره بسر کردگی بیرام خان خانانان بچانب جانان و غیره متعین فرمود. دو
مرتبه در آن نواحی جنگ در میان آمد و خانانان غلظت منصور گردید.

بعد آن خانانان زور یاسی تسلیم نمود و در حوالی باجی واژه بطور شب خون بر
افغانه ریخت. و جنگ عظیم نموده بتأییدات آچی افغانه را شکست داد و قیل و اسب و
دیگر اسباب بادست بهادران فیروز مندرآمد. خانانان بفرار و سرگرد رسیدند.
درین وقت سلطان سکن در از استماع خبر غلبه لشکر منصور و شکست یافتن بکران
خود از آنکه کوچ کرده باشند و هزار سوار و قیل و توفیانه بسیار در تنزدیکی پسرند آمد
و گریه و شکوه خود نموده مستعد کارزار نشست. خانانان شهر را محکم کرده
بمقدور و در دافعه میکوشید. و عراض متضمن رویداد به همایون نگاشته است و مقدم او
نمود. همایون با وجود عارضه قوتی از لاهور نهضت فرموده بطریق مواصل و سرپرد
سده سرودش فرشته که از غیب خبری دهد. هاتف ۱۲. سله تفادیل - فال گرفتن ۱۲.

نزد اقبال فرموده مسعود بیکار آراسته بمقابل غنیم که امضا عفو مضاعف لشکر آید
 نشسته هر روز جنگ تب و تفنگ در میان می آمد. بعد چهل روز پورش را تصمیم او را
 بر سر فوج مخالفین سخت تبارید و نصرت ایزدی فتح و ظفر نصیب ارباب می دوات
 هیاونی گردیده شکست برافراخته قناده سکندر را ازان مهر که برآمد بر سر قرار کرده
 سواک گذاشته تعلیم با مکتب اقامت در زیره هیاون شاه ابوالمعالی را با لشکر گران
 از سهند بجانب لاهور متعین نموده فرمود که اگر سکندر را زکوه بر آید از لاهور ناید و نیز همت
 ولایت پنجاب را امنیت دهد و خود بفتح و فیروزی از سهند روانه شده بدار اسرا بماند
 دلی نزدل اجلال فرموده و از سرنو اکثر بلاد هندوستان بقبضه تصرف او در آمده -
 و امرائے که درین مهم مصدق و قیادت شایسته شده بودند بجایگزین شده نقشه سفر از می یافتند
 و سکه و خطبه بنام هیاون را بکج گردید - آب رفته در جو آمد - بخت خفته بیدار شد -
 جنگها کشاد یافت - جنگها مدا و پذیرفت - بقیه این سال بعیش و عشرت در
 دارالملک دلی گذرانید - درین اثناء بعضی رسد که سلطان سکندر از کوهستان برگرد
 برگشت پنجاب دست تصرف در از کرد - و با برگشته چهار دست و پیا از شریعت تحصیل
 ال نمرد - شاه ابوالمعالی ازین جهت که با سپاه همراهی سلوک ناسنجار و دست و پا
 غنیمت ادوست او سرا بنام تو انست شد - هیاون نفرس ازین معنی نموده برای دفع
 این لشورش شاهانه کامکار فرخنده اختر بیکر را با برام خان خانخاناں رداد
 فرمود و هنگام رخصت انواع الطاف پدری نسبت بحال شاهانه مصروف داشته
 سلطه مضاعف مضاعف از دو چند و دو چند ۱۱ سلطه تمکینت دهد - ردال ۱۱۶۰ سلطه
 نفرس - فراست - دانی - قیاد شناسی ۱۲

این قطعه بر زبان آور در ابیات -

چرا سخن چون تو اندر رود و مانم چرا روشن نباشد چشم جانم
بهر کار که زیزد آن یاریت باد ز عمر و ملک بر خور دایت باد
شاهزاد جهان بخت بعد رخصت از حضور قطع مراحل نموده در قصبه کلان روزگار
اجال فرمود - سکنه را از آواز و انتهای مرکب منصور دست از تصرف باز کشید
در قطعه ناکو شکامان بود زفته متحضرین گردید +

ذکر رحلت همایون پادشاه

چون بقا خاصه آفریدگار - و کمالات را در زمره چند در دنیا بر آید کارهای
که باید بهره از دود و دوده بدو آخرت طلبیده اند جایون را هم زمان زندگی بسر گذراند -
با علم نجوم و معرفت کوکب شوق داشت - روزیکه نقطه طلوع ستاره زهره بود
وقت اشام بعزم دیدن آن کوکب بر بالاسی سقف کتاب خانه برآمد - و نقطه استاره
اراده فرود آمدن نمود - مؤذن شروع بانگ نماز کرد - او تعظیم اذان بر زمین دوم
اراده نشستن کرد - در جات زمین از شایسته صفای غریبگی داشت - سر حصا
لغزید - و همایون بسر در آمده غلطان غلطان بر زمین رسید - و اعضا و مفاصل
کوته شده - و ضرب عظیمی بشقیقه راست رسیده به پیشانی منجر گشت هر چند طبایا
و حکما بهما لجه بر داختند فائده بر آن ترتیب نگردید - بالاخر داعی حق را بتکلیل جایت
سلسله انتباه - نهفت نمودن ۱۲ سله - نقطه - گمان ۱۳ سله - ما شام ۱۴ سله - مفاصل
پیوند ۱۵ سله - منجر گشت - کشید ۱۶

گفته بعالم باقی نر امید - و عشق او در کیلو گری مغز الدین کی قباد مدنون گردید - و
 عمارت عالی بر واحد شایسته - اکنون بزبان حال داستان حضرت میخواند -
 شعرائی عصر در تاریخ وفات او اگر چه اشعار بسیار گفته را اسحقوری داده اند اما

این قطعه نادر افتاده - بیت

که فیض خاص ادهام افتاد	همایون پادشاه آن شاه عادل
اساس عمرش از انجالم افتاد	بنائے دولتش چون بایست فوخت
به پایان در نماز شام افتاد	چرخ رشید جهان تاب از بلندی
خلل در کار خاص عالم افتاد	جهان تاریک شد در چشم مردم
همایون پادشاه از باطل افتاد	قضا از هزار غشش رقم کرد

درت سلطنت او مرتبه اول ده سال و مرتبه دوم ده ماه -

ذکر الوافتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن همایون پادشاه

اگر چه احوال عجائب اشغال آن پادشاه قوی اقبال مهران سوانح ایام
 مثل خواجہ عطائے قزوینی در تاریخ اکبر شاهی و خواجہ نظام الدین احمد دہلی قضا
 اکبری و شیخ عبد القادر بداینی و شیخ الہمداد و شیخ فرید نظامی بمرغزی خان شیخ
 ابوالفضل بن مبارک و محمد شریف قندھار و در اقبالنامه جہانگیری مفصل نگاشته
 یا دیگر گذارشته اند - خصوصاً خصوص فضائل صورت و معنی شیخ ابوالفضل بن مبارک
 یعنی الاصل ہندی نادر و ادانشا دارہ کتابی مشتمل بر سہ قسمن حلال و دوا
 آن پادشاه و الاچاہ بکمال شرح و بسط و احوال بزرگان سلسلہ تیموریہ از پدر اکبر تا

حضرت ابوالبشر علیه السلام با جمال مناسب تجرید در آورده کتابی موسوم با کبریا
دست نمود و دفتر سومی را باین کبری مسمی گردانیده - و نصف دفتر اول متضمن
احوال نیاکان کبری و نصف آخرش محتوی جلوس اکبر بر وزنگ جهان بینی و
واقعات هفتده ساله که بانو کران خود محاربات غمزه آهنگار گوشال و حبیبی داد و دفتر
دوم شعری بترتیب ولایت مالود و گجرات و بلخ و بنگاله و اذربیه و کشمیر و بهار و طبرستان
قندهار و بلخ و پور و خاندیس و ممالک دیگر و استیصال و فرمان پذیری حکام آن لایا
و واقعات از ابتدای سال هجدهم لغایت سال چهل و دوم جلوس احوال تیمار
و پنج ساله اکبر و دفتر سوم که مسمی باین کبری است متضمن برخی و صیایات عقاید
و ضوابط و قواعد پادشاهان و جنگ و نکی صوبها بلاد هندوستان با قید حدود و آراء ارضی و
جمع آنها و اسامی اعوان و ملازمان و بهره یاران از سرکار پادشاهی و درویشان
و ریاضت کیشان آن عصر و تفصیل مزار و بیتخانه و معابد بلاد هند و از باب
و ساز و پیشه و در این هنر و پر دانه و تعریف و اوضاع و اطوار هندوستان و آیین و ادیان
هندیان و عقاید و دقائق کتب و علوم هند - الحق این کتاب متضمن فوائد بسیار
ست بشرط تفحص و توضیح مطالبش باین حال حاجت بند که احوال اکبریت - ۱۳
بنابر انتظام سلسله ذکر سلاطین سلفه سلسله از خلاصه واقعات عظمی بقید تسطیح و
آدرن مختصر آن وقایع و اخبار را از مغانی ساز کرده آمده +

المختصر بنگامیکه جایون پادشاه سمنند زندگانی را در عرصه آن جهانی جلوان
دادشاه پند و محمد اکبر با استیصال سکندر که از قلعه مان کوٹ برآمده بطرف لاهور
سلسله نیاکان - جمع نیا - پوران ۱۲

افروخته بود بالشکرگران در نواح پنجاب تقصیه کالانور بود. چون این واقعه ناگه
 باور سید بعد تقدیم مراسم تعزیت در نصف النهار در جمعه سوم ربیع الثانی سنه ۱۱۵۵
 هجرت در سهجری از جنگ سلطنت را بنفر قدم خود بلند پایی بخشید. در آن ایام
 عمر اکبر پادشاه سیزده سال دشت ماه و بیت دشت روز بود. بگرام خان غلامان
 بد بر الملک وکیل السلطنت گردید. حل و عقد دشتات و قیض و سبب معاملات
 در قضیه اقتدار و کتب اختیار او بازگشت. بعد انجام لوازم جشن جلوس برائے
 قلع و قمع سکندر از کالانور نهفت نموده کوچ کوچ پایان قلعه مان کوٹ رسید. بنابر
 رسیدن برسات دید که در بر قلعه ستانی آسانی پیش نمی رود و مراعات حال سبب منظور
 فرموده و اسفرا این مقام چند روز موقوف داشت و از انجامها و دست نموده خود و
 جانانه هر منزل گزید.

در بیان آمدن سپهسالار و مبارزه علیه سلطان محمد عدلی بود با ایل تیم خان سید و با

سلطان محمد حاکم بنگاله و دیگر افغانه که هر یک دعوی پادشاهی و بر بلخ از باب تسلط
 دشت محاربات نموده ظفرافیت و در اندک مدتی کار نامها بطور رسانیده اولی
 اشکبار برافراشت. با شجاع خبر و حال همایون از نزاع سلطنت از دست اکبر استیاع
 او آسان شمرده عدلی را در نشئه گذاشته عازم آگره و دهلی گردید. چون با گره رسید
 با سکندر خان و قباخان گنگ و دیگر امرائے پادشاهی مصافحه و ملاقات کرد. اگر چه را
 متصرف گشت. و از آنجا بدلیری و دلاوری تمام در دهلی رسید و نزد بیگ خان ا

مع ویکر امرائے بادشاہی بانک جنگی از پیش روی خود بر داشته گردانیده و با پنجاه
هزار سوله و هزار و پانصد خیل و پنجاه و یک توپ کلان و پانصد ضرب و نود و یک
توپ خاوه گران پائے ثبات و آهتقلال در دہلی افشرد. این خبر در مقام جالندھر
برض اکبر رسید چون دانش بزرگان با وجود خود سال حیات یزدی داشت باطلاع
این خبر بمقام سکندر لکھنوی داشته بقصد استیصال مہمون بقال نہمت فرمود. امرائے
بادشاہی از اطراف و جوانب حسب الطلب حاضر شدند. تروی بیگ خان کہ از
مہمون شکست یافته بود در ساعت سہرند بلازمت رسید. بلام خان خاننایان کہ بجای
ہمچشمی وجود ادنیٰ خود است درین ساختمہ اورا سبک دانستہ بمنزل خود برد. تقصیر
فرار از بقالے بر او اثبات نمودہ بقتل رسانید. و برض اکبر رسانید کہ نہمت امر
و فتح مہمون از تفاقل تروی بیگ خان روی داد و کشتن او برائے عبرت دیگران
صلاح دولت بود. اکبر ہوشیاری و اقتضائے وقت اغراض فرمودہ چیزے برد
او بنیاد د از انجا متوجہ پیشتر گشتہ بعضی از عساکر منصوبہ بسرکردگی سکندر خان
او زبک برکہ منتقلہ دستور می یافت کہ چند کردہ پیشتر میرفتہ باشد. مہمون کہ از
نہمت امر او تسخیر نگردہ و دہلی خمیرہ و دلیر تر شدہ بود باستماع نہمت اکبر از دہلی
روانہ گشت. و توپ خانہ را بفرط غرور پیشتر از خود در حوالی پانی پت فرستاد تا در آن
نواح در مکان مناسبی نصب کردہ آادہ پیکار باشد. فتح اکبر کہ بہر سہم منتقلہ متعین
شدہ بود جسارت نمودہ. توپخانہ را از دست فتح مہمون انتزاع نمودہ بقبابوی خود
در آرد. این امر موجب دل شکنی بقال و لادری لشکر اقبال گردید. ہمدین

صلح اغراض چشم پوشی ۱۳ عہ منتقلہ. پیشرو لشکر ۱۱

آتشا همچون دل قوی داشته به پانی بت رسید و هنگامه کارزار گرم ساخت - فوج
منظماً اقبال پادشاهین متظر گشته بآن شب اتش در - و بهادر پس قوی لچن پیران
زنجیر گسل از طرفین وارد مردانگی دادند - آن غار غلبه از فوج بهیمن ظهور رسیده
بر فوج پادشاهی شکست افتاد - و اکثری راه فرار مییافته بهیمن از هوش غفل
سر بر آورده در صدد اجتماع فوج خود و تعاقب فراریان گردید -

چون خواهش ایندی باستیلانی اکبر و اولاد او بر بار بند رفته بود و خسار را
تیرے از شست بکے از دلاداران مغلیه که در آن وقت پاکے استقلال فشرده داشت
جسہ در صدد پیچیدن بهیمن شست عدا کاسہ سرور گذشت او از غایت در دین خود بر
بکلمه گذشت بچرا سبایان هوش را خالی دیده راه فرار در کمال اضطراب مییافتند و شکست
بعد از فتح بر لشکر او افتاد عساکر پادشاهی که مغلوب گشته سراسیمه حال بودند شایده
ابن علی بنی علفه غلان نموده تیار راج اسباب و اسلحه را سب و قبل لشکر غنیم
پر داشت ناگاه شاه قلی خان نزدیک خیلے که بران بهیمن پنهان افتاده بودند
خواست که فیلیان را کشته خیلے را که با سازه تفرقه بود بدست آورد فیلیان از
بیم جان اان طلبیده بهیمن را در خوفه خیلے نشان داد شاه قلی خان ازین بشاشت
شادمان شده فیلیان را همراهی نمود آن خیلے را با فیلیان دیگر گرفته روانه معصوم
گردید - رایات خاص اکبری از سوا سے کر دنده کوچ فرموده هنوز به لشکر منتقله
نیوخته بود که زید فتح و غفر بعض رسیده بعد از زمانے شاه قلی خان بهیمن را دست
بگردن بسته حاضر آورد و بهیمن بنا بر نظر تها سے متواتره که بر افواج درو سائی ادا نموده

یافته بود نهایت خبرگی و دلیری داشت. و با سبکباری گفت که هرگاه بر چنین لشکر بیاید
 بیکران افغان نظر باشم. این پادشاه خردسال باین قلت لشکر بجانب نقاد
 تواند آورد. و سخت او با عیش و زوال و ادبار او گشت. بعد آمدنش در حضور چنان
 اندوختن پرسیدند جواب دادن توانست. بعضی از امرا التماس نمودند که پادشاه
 بدست خود بقصد غزاق بیاید و جواب آن شمشیر برآوردند از ده اکبر جواب
 داد که تیغ بخون اسیر آلودن از آئین مردی نیست. بیрам خان پاس سرشی
 پادشاه کرده بعرض رسانید بیعت.

چماچت تیغ شاه را بخون کمر آلودن نوشین و اشارت کن چینی یا باروئی
 این گفت و پیش دستی نموده بمصام خون آشام من او را از بار سر سبک
 ساخت. سر او بکابل و تنش بر هلی فرستاد و بردار کشیدند. بعد از قتل سید جمال
 روان شده و در دارالملک دلی نزدل اقبال فرمود. و چنین شادمانی ترقیه آرد
 بر سریر جهان بانی سجده و جلوس کرده و در فرام آورده و بر آگندگیهای امور سلطنت
 تحقیق و زریه. سواد اعظم هندوستان از فروغ معدلت شاه بر و نقشه تازه بیعت
 امری که مصدق تر و ذات نمایان و محاربات شایان شده بودند بخطاب لاش
 و جایگزین مناسب سرافراز گشته براسه انتظام اطراف ممالک و تصور می یافتند. و ملانان
 ناصرالملک عرف پیرخان بضبط ولایت میوات متعین گشته. بدو همچون را که پیشتر
 سال بود از قصد برپاوری اسکن او بدست آورده و بنهایی وین اسلام کرد و او جواب
 داد که هشتاد سال عمر گرانمایه و درین کیش بسر برده آئین خود آفرید کار را برتش نمودم
 اکنون دستم پیش نیست چگونگی آئین خود نموده اختیار دین دیگر نمانم تا ممالک

واب آن بزبان شمشیر داده بیچاره را از هم گذرانید

در بیان فتح ماکو و اخراج سلطان سکنه و نقطه شش فغانان

چون بعضی اکبر رسید که سلطان سکنه را از کوهستان بر آورده در نجاب شریع پور
و تحصیل مال بعضی بزرگان نموده در آن دیار نقشه برپا است. قطع و فتح او ضرور و اینست
از دار الملک دلی نسبت بجای حضرت نمود. بعد قطع مراحل در قصبه و همیری که اکنون
منور پور مشهور است نزدلی اجماع نمود. را جدام چند مرزبانان که کوشا و دیگر
را جاد و این کوهستان بملازم رسیده. که خدمت بر بستند. در آن وقت اکبر از
سکنه جناب حافظ شیرازی رحمه الله تعالی تفاول نمود. این بیت بر آید طبیعت
سکنه در اخی بخشند آری
بزد و زدیست نیست این کار

از این بشارت خوش وقت شده. متوجه پیشتر شد. و پایان قلعه مان کوش که
سلطان سکنه درون آن متحصن بود نزل نموده محاصره فرمود. جنگ تفنگ باینها
آمد سلطان سکنه را استماع خبر گشته شدن همیون بقال و فتح عساکر اقبال گشته
خاطر شکسته بال بود. درینو لاشنید که عدلی که در نواحی چنار گدازه اقامت داشت
خضر خان سلطان محمد خان سورسکه و خطبه بنام خود کرد. و سلطان بهادر خطاب خود
مقرر نموده با تمام خون پدر خویش که در جنگ همیون کشته شده بود با عدلی جنگ کرد
غالب آمد. و عدلی در رزم گاه کشته شد. سکنه را در لک چنین اخبار فاضله را
حادی از اقبال محمود بدست و پا گردید. و عنان جرأت از دست رانده زبان بجز
واکسار برکشود. و استعدا نمود که یک از بند های درگاه والا جا به دست گرفته مراد

حضور رساتد. حسب التماس ویر شمس الدین محمد آنکه خان دمولانا ناصر الملک
برائے اطمینان خاطر داد و آودنش در حضور رخصت یافتند. سکندر فرستاد و را
باعزاز دریافت التماس نمود که مصدر تقصیرات عظیم شدہ امروئے آتی ندارد کہ در
حضور رسیدہ عذرخواہی نمایم۔ بالفعل پسر خود را بقتلہ فلک رقبہ صیغہ شہید نمود
گاہ خود ہم بجانب والار رسیدہ و نامہ ساسطہ عفو و رحمت خواہم شد۔ التماس از در
حضور با جابت مقرون گشت۔ و حکم شد کہ سکندر بطریق طینہ رفته آن ولایت را از
افغانان بر آوردہ تصرف شود و پسرش در حضور والار رسیدہ خدمت بجا آید سلطان
سکندر پسر خود را بدرگاہ فرستادہ سمجستہ پذیرفت۔ و بعد و سال در میان حدود
مسافر ملک نیستی گردید۔ و در شروع سال دوم از جلاوس فتح قلعه مان کوٹہ و بلخ
سکندر و اطفالے آشوب در قلعن ملک پنجاب صورت گرفت۔

و بیان بے اعتدالی ہامی بیرام خان و انجام عمر و اقبال و

چون کبیر بادشاہ بقضائے عمود امور جہانبانی کمتر اشتغال می دزدید و سرانجام
تہات بانی و ملکی۔ بیرام خان خانخانان از عمد ہماہون بادشاہ مخلص بود۔
اقتدار و شوکت خانخانان از مرتبہ نوکری و درجہ و کاست و امیر الامرائی در
گذشت۔ و دست تصرف در جمیع کارخانجات و تمامی معاملات بنوعی نوی گشت
کہ بالاتر از ان تصرف و تہیت مستی دولت و اقتدار دہ آورده شل بیرام خان کسی
را مغلوب و مغلوب عقل گردانید۔ و بعضی امور ناانقضہ از و بطریق پیوست۔ از جملہ
سلطہ اطفالہ نشانین آتش ۱۱

اکبر باقتضای شیخیم شریکی مناصب عالیہ و جاگیرائی آبادان میر حاصل بلے رفتہ
 خود گرفتہ بایندہائی پادشاہی سلوک پائے نایب دیدہ می نمود اکبر را خود سال تصویب نمود
 غلبہ و ظفر و مخالفان و نظم امور جهانیانی بزر و عقل و بازوی خود میدانست از گشتاخی
 و بله ای پائے عظیمہ و دانکہ نزدی بیک خان را کہ از امر اسے کبار بود بلے حکم اکبر
 بقتل رسانید۔ و صاحب بیک را کہ از ملازمان و الا بود نیز بلے اطلاع اکبر گشت۔ و
 سولانا را سر الملک را کہ از وابستگان او بود بنا بر خدایات پسندیدہ مورد عنایات اکبر
 گشت۔ قبول بارگاہ بود مغرول التمسب کردہ و داتہ کعبہ اللہ گردانید۔ و همچنین با اکثر
 خلعسان اکبری در شت پیش می آمد۔ روزے فیله از فیلیانہ سرکار و الا بلے قتل
 فیلیان ر فیل بیрам خان دودہ فیلیان اورا گشت۔ خان مراعات ادب لمحوظ
 برداشتہ فیلیان پادشاہی را بقتل رسانید۔ و نیز روزے بیрам خان کشتی تشستہ
 بسوہ یائی جناسی نمود۔ یکے از فیلیانے سرکار و الا در جوش خروش مستی بر زبان
 و سرکشی آغاز کرد۔ چون کشتی نزدیک رسید۔ فیلی بجانب کشتی دوید۔ اگر فیلیان
 آن فیل را بزرگ گاہ داشت۔ اما بیрам خان را ازین حرکت و احمہ از طرف اکبر ہم
 رسیدہ آزدہ خاطر گشت۔ اکبر باستماع این احوال فیلیان را بستہ نزد خان خانان
 فرستاد۔ و اظهار عنایات بسیار نمود۔ چون آیام او بارادتر و یک رسیدہ بود پاسل و
 داریت۔ و از دوست داده فیلیان بلے گفادہ را بناخت گشت۔

و ازین قبل اکثر بار و صد رسیدہ و بی ما گردید۔ از سنج و جنین او و غیر مستحقین
 مزاج اکبر تر شفت۔ و ترک کردہ و در قند میر و فخر افتاد۔ و بعد از آنک زمانہ

با چند سوار از امرا بهانه لشکار از آگره برآمده در دهللی رسید و شهاب الدین احمد خان محمود
 دهللی این را از سرسبته در میان آورد و فرامین مطاعه بامرائی که در اطراف بودند صادر
 یافت متضمن آنکه خاطر اقدس از بیرام خان متغیر گشته تمشیت امور سلطنت بر ذمت همت
 خود گرفته ایم - هر کس از اوده بندگی دارد بدرگاه آمده حاضر شود - و میسرسل الدین محمد
 خان آنکه را از سهند طلبیده آشته علم و تقاره و آئین طریق و منصب بیرام خان با و در محنت فرمود
 اکثر امرا از اطراف آمده حاضر شدند - و امرائیکه نزد بیرام خان بودند نیز از و جدا شدند
 و در حضور رسیدند - بیرام خان با استماع این خبر عجز و نیاز بسیار و معاذیر بیشمار نوشت -
 اکبر جواب داد آمدن او در حضور مناسب نیست بهتر آنکه روانه کند که منقطع شود و بعد از آنکه
 مراجعت نماید مورد الطاف خواهد شد - بیرام خان چون رخصت سفر حجاز یافت از
 آگره برآمده بعد رسیدن در میوات پسر سلطان سکندر افغان و غازی خان سور را که
 با او بودند مرخص کرد و گویند که وقت رخصت ایما می کرد که در مملکت محمود و خلل اندازند
 خود از اوده پنجاب نمود - اکبر با استماع این خبر فرامی نوشت متضمن مواظب پسندیده اصدار
 فرمود - بیرام خان با خوانی قفسه پر و ازان و حسب جاه و توقع و نخوت اقتدار یکدست
 در بیجا نیر رفت - و چندگاه پیش راه کلیمان ل زمیندار آغا آسوده سمیت پنجاب
 روئے آورد - پرده از روئے کار برداشته نیمی مرتع و زبیره براه بند و تنهاره و در پنجاب
 رسید - اکبر میسرسل الدین محمد خان آنکه بلا با امرا سدی دیگر بمداخله اوستین فرمود - و خود نیز
 در پی او از دهللی حرکت نمود - آنکه خان گریه و حسب شتافته در رسید و در میان دریا
 تلخ و سیاه در حوالی موضع که محور تالیم برگشته و در مرک ملاقی عسکین اتفاق افتاده

چهار بزرگمرد داد. بیرام خان غالب آمد در لشکر پادشاهی حمله آورد چون زمین
 شالی زار و گل و لاله بسیار بود و ربائی لشکر بیرام خان در گل فرد رفت. و لشکر
 آنکه خان حال مخالفان بدین منوال دیده اکثری را به تیر و قند و بسیاری را علف
 تیغ بیدارین نمودند و بر شتر را اسیر گرفتند. بیرام خان پشاه این احوال تا بنیاد و ده
 منهنم گشت و در بنجاه راجه گیش و چند اروا مار پور که در کوه سوادک واقع است رفته
 و تزلزل و آه است و در دیده خبر این فتح در منزل سپهرند بعرض اکبر رسید. پادشاه
 ادر اک این نوید بلا هو تر شریف برده. بعد چند روز از انجام امر اجت نمود. و در حال
 تلوار نزول اقبال فرمود که سپاهان هجوم آوردند بعد جنگ بسیار و و بنزیمت نهادند.
 بیرام خان چون صورت او بار در آئینه احوال خود مشاهده کرد و در تقصیرات و اذیت
 بسیار بخشنود پادشاه معروض داشت و استدعا نمود که معتدلی از حضور آید و دست
 مرا گرفته باستان و الا حاضر سازد. اولامولانا عابد الله سلطان پوری المشهور بخندم
 الملک بعد آن منعم خان متعین شدند. فرستاد با انواع دلا و دلهای بیرام خان را آذره
 و رو پاک و گزینان انداخته حاضر کردند. او کینه بر سپاه گریه بسیار کرد و اکابر و رؤسای
 عنایت رو پاک اندک گزینش و در نمود و دستور سابق حکم نشستن کرد. و در آخر
 مجلس بنحوی روضی رخت سفر حانه داد. بعد اتمام این حکم رایات عالی متوجه دلی
 و بیرام خان روانه مکه مضطر گردید. این مقدمه در سال ششم جلوس رود داد.
 القصد بیرام خان بعد قطع مسافت و در شهرین از مصفا فات احمد آباد کجرات
 رسیده روزی چند بنا بر رفع ماندگی مقام نمود. مبارک خان نامی افغان لوحانی که
 پدرش در جنگ با چچی و او که افغانان را با بیرام خان در رقابت همایون پادشاه

روسی داد بود کشته شده نزد موسی خان حاکم آنجا قیام داشت. به انضمام خون
 پدیده خود قصد بیرام خان بخاطر آورده اتفاقاً روزی بیرام خان بسیر کوای بزرگ
 کدر میان آن نشین بود بکشتی ششمنه رفت. هنگام مراجعت چون از کشتی برآمد بسیار کشت
 مذکور با چهل افغان دیگر رسیده چنان نمود که بقصد ملاقات میرود. همین که
 نزدیک رسید چنان محو طرب داشت بیرام خان زد که از سینه برآمد و دیگر شمشیر زده
 کارش تمام کرد. جمعی از قرقاقلیب غولی او را که در چهره شاد داشت یاخته بودند از پشت
 در حوالی منقیر شمع نظام الدین خجاک سپردند. بعد از آن استخوانش بمشید مقدس
 رسید شاعری این رباعی در تاریخ شهادت او گفته. رباعی
 برام بطون کعبه چون بست احرام نرسیده کعبه کار او گشت تمام
 تا سرخ دفات او بگشتم از عقل گفتا که شهید شد محمد بیرام
 میرزا عبدالرحیم پسر بیرام خان که سه ساله بود در حضور اقدس رسیده مورد
 الطاف گشت. اکبر دست نوازش بفرق او گذاشته خطاب میرزا احسانی
 می خواند. چون به همت رفته تمیز رسیده. و مصدر خدای پستیده گردید
 بخطاب فرزند. بر خوردار خان خانان سپید سالار منصب بیخ برای که در آن
 زمان زیاده از آن منصب و خطاب بنود سرگزشت برافراخت. چنانچه فتح ولایت
 گجرات و کابل و کن آکرده. بعد فوت راجه خرد مل نظم و نسق امور وزارت اعلی باد
 تعلقی یافت و خان خانان که بموردنی و لطافت طبع رحمت عالی و شجاعت فطری
 به دوائی نمایان در هندوستان شربت دار و همین خان خانان است.
 انقضای چون بیرام از میان برداشته اکبر به شش خود در سر انجام تمام سلطنت

و جهان داری و قلع و قمع مخالفان و اماری متوجه شد.

در بیان تسخیر ولایت مالوه

چون باز بهادر و کله شجاعت خان المشهور شجاع دل خان افغان که از امرای
شیرشاهی بود در ولایت مالوه حکومت با استقلال داشت - از مستی سحرانی و
مستلذات نفسانی در صحت زنان و مجالست نسوان بسر برید - و بسیار
از انانیت صاحب جمال دولبران با غیج و دلال فراهم آورد و اوقات در شهنشاهی
نفس گذرانید - از جمله آنهاروپ می نام مشغول داشت که از آوازه محسن
نعمه و جمال او عالم بالا مال بود

بخندان از ثریا نور میر بخت نمک از خنده پرشوری بخت
بگلزار رخس از مشک دانه گزفته آشیان زانچه بیاسنه
سکمل ز گش از سرمه ناز ز مرزگان بر جگر انا و کانه از
دو لعلش از تبسم در شکر ریز دانهش در تکلم شکر آمیز
بزیچرخ کس پیدا نکرد که رویش بیند و شیدا نگردد
باز بهادر نقد دل و جان در محبتش فدا کرده گرفتار دام عشق او گشته بود نقیض
بے نظیر در سرود که بزبان هندی می بست نام خود در روپ می را یکجای آورد
شبان روز با ستاج نعمه و سرود اوقات عزیز را ضایع می نمود - و در شرب مدام
صبح و شام گذرانیده روزانه شب می شناخت - و اوقات حیات را با بایست
که نقیضه نصیفه را تمه با

مصروف می ساخت - بعیت -

بنائی دولت خود آن کسے خراب کند که شام می خورد و بجاگاه خواب کند
 چون بستی های او بر آگند گیسای ولایت بعرض اکبر رسید عساکر مشغول
 بسرکردگی او هم خان بنابر استیصال آن بد مال و تسخیر ولایت مالوہ متعین فرمود
 او هم خان بعد طے مراحل در حوالی شهر سارنگ پور که دارالایالت او بود رسید
 باز بهادر که بقتل و بدستی زندگانی میکرد و فتنے مطلع گردید که جویش فیروزی شهر او را
 محاصره کرده بناچار صفوف آراسته آمار و پیکار گردید - و باندک زدن و خورده راه قرار
 گرفت - او هم خان بعد نریمت او بشهر آمده بغلام آوردن خزان و دقائن
 گرم گردید - خصوص در بهیم رسانیدن زنان سرانده و رفاه گرم ترشت - بعد
 ضبط نقد و جنس و دست آوردن اکثر زنان کسان را بجهت جوے روپنی برگاشت
 چون باز بهادر در رهنگام انزایم کسان خود را برائے قتل زنهای محبوبه خود برسم
 هندوستان که در بابیان حوادث عظیم عوالات را به تیغ بید ریغ میگزدانند و آنرا
 جوهری نامند فرستاده بود - و آن شکیں دلان دیونژاد اکثر بر پی پیکران را از هم
 گنه زانیده خون بگینا بان چند را بخاک ریخته بودند و نوبت بقتل روپنی
 رسید و ظلمه لبیک زخمی چند با او هم زده هنوز کارش تمام نکرده بودند که لشکر
 منصوب در رسید - و آنرا آن قدر فرصت نشد که کار روپنی با تمام رسانند و را
 هم پیش او هم خان حاضر آوردند - آن بخت کار التماس نمود که زخمهای کاری دارم
 بالفصل مراد به خان تهنه بنگاه داند بعد به شین بخدمت حاضر تیاو نام شد - او هم خان
 او را در خانه شیخ عمر نام در پیشه که به تقوی دران دیار مشهور بود گذاشت و پیش

در عورات در دیش بسز برده معالجه نمود تا آنکه به شدت - لیکن زخم فراق باز بهادر
 که در دیش بود به بختی شد و صبح زخم بجران نشود به زرد او ای حکیم - ادبم خان از
 غایت بشوق پیوسته خراش میگرفت - چون روپوشی صحت یافته غسل نمود و چائے
 غرضے نمائند التماس مشک و عنبر و کافور و دیگر خوشبو میبائے نمود تا خود را آراسته
 و تعطیر کرده بخدمت تشا بد - ادبم خان که فریفته از بود فی الفور با خوشبو میبائے
 مطلوب به کافور را هم چون خواسته بود فرستاد - او در ادای حقوق عشق باز بهادر یک
 گفت دست کافور خورده جادر بر سر کشیده چنان خرابید که دیگر سیدانگزید ابریات
 زن ز آتش عشق بیش سوزد خاشاک ضعیف بیش سوزد
 خوش آمدنکه براه عشق جان داد عشق است که جان با دوای داد

ذکر احوال سلاطین مالوه

برتر صدان اخبار پوشیده نمائند که بلاد مالوه ملکیت در سیح - ولایتیت
 فراخ آباد - و همه وقت حکام ذی شان دران دیار بوده اند - در اجماعی کبار
 و درایان نامدار شکی راجه بکرا جیت و راجه بھوج و اشال ذک که تا حال
 حکایات عجیبه و اوصاف حمیده آنها بر زبان عالمیان جاریست بکومت آن
 ولایت نام و نشان شایان گذاشته اند - در زمان سلطان محمود غزنوی و محمود اسلام
 دران دیار شده - از سلاطین دہلی سلطان غیاث الدین بلبن بران تبدیل یافته
 ازان زمان در تصرف سلاطین دہلی در آمده - چون سلطان محمد شاه بن سلطان

فیروز شاہ جمعے را کہ در ایام ادب و شرف رفاقت و ہمراہی کردہ بودند بعد جلوس بر
 اورنگ جہاننامی رعایت کردہ چہار کس را چہار ولایت داد۔ و آن چہار کس سلطنت
 رسیدند۔ اعظم سیایون ظفر خان بہ بکرات و خضر خان بلتان و دیال پور۔ و جو
 سرور خواجہ جہان کہ خطاب سلطان الشرق یافتہ بود بچو پور و دلاور خان بالوہ۔
 از ابتدائے سندھ مقصد و نو دستش بھری دلاور خان بکومت قیام داشت۔
 چون سلطان محمد شاہ رحلت نمودہ در ہندوستان حیح و مرج روئے دادہ ہر یک
 از امرا ہر نایت لوائے حکومت برافراشت۔ دلاور خان نیز از والی دہلی انحراف
 و رزیدہ بطریق سلاطین ملک دارائی خود نمود۔ مدت حکومت او بہست و پنج سال
 سلطان ہوشنگ بن دلاور خان سیزدہ سال۔ سلطان محمود بن سلطان ہوشنگ
 یکسال و چند ماہ سلطان محمد خلجی امیر الامرائے سلطان ہوشنگ شاہ بود۔ و خواہر
 او در جبالہ نکاح سلطان محمود۔ سلطان را از ساقی زہر دہانیدہ۔ بر سر حکومت
 تمکن یافت۔ و تمام ولایت ہندوئی و ماہ و اڑبڑ و تمشیر برگرفت۔ ایام حکومت
 او سی و دو سال۔ سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی سی سال سلطان
 ناصر الدین بن سلطان غیاث الدین چہار سال و چہار ماہ و سہ روز سلطان محمود
 بن سلطان ناصر الدین بہست و دو سال و دو ماہ۔ سلطان بہادر شاہ دلی بکرات
 سلطان محمود را در معرکہ کشتہ و لایت مالوہ بہ تصرف خود درآورد۔ ایام حکومت او
 شش سال۔ ملوک قادر شاہ از امرائے کبار سلاطین آن دیار بود بعد فوت سلطان
 بہادر شاہ چون ولایت مالوہ فرمان روائے نداشت غالب آمدہ سکہ و خطبہ
 بنام خود کرد۔

و در زمانیکه نصیر الدین محمد پادشاه بطرف مالوه نهضت فرمود شیر شاه
 در آن ایام که آغاز خرمیج او بود به ملوک و درخان شاه نوشت که بطرف اگر دخل
 اندازد و قهر بر من می نامد. و ازین جواب آنرا نوشته قهر بر من و منم جواب
 زد. شیر شاه بدین جهت بر آشفت و بعد از استیلا بر سلطنت بمناعت او برخاست
 قادر شاه تاب مقاومت نیاورده ملاقات کرد و عوض مالوه ولایت لکنوتی باد
 مقرر گشت. روزی از منزل خود سوار شده بملاقات میرفت جمعی از مغل که در
 معارک بدست کسان شیر شاه اسیر شده بودند تعمیر گویا را بیلداری میگردیدند.
 قادر شاه فرسید که مباد شیر شاه با من بچنین سلوک کند. ازین بهر اسیر گشته بدرفت
 ایام حکومت او شش سال و پنج ماه. شجاعت خان عرف شجاع دل خان افغان
 نائب شیر شاه در ازده سال و یک ماه. باز بهادر عرف باذیه خان بن شجاعت
 خان دو سال و دو ماه و سب و سه روز از ابتدای سنه هفتصد و نود و شش نفایت
 سنه نه صد و شصت و هفت هجری مدت یک صد و هفتاد و یک سال حکومت ولایت
 مالوه از تبعیت سلاطین دلی بیرون ماند. اما درین مدت اکثر اشخاص اغلب مان
 اصالت و برین بعضی اعیان و کائنات در آن ولایت حکومت کردند. چون بهر خان
 کامیاب فتح و فیروزی گشت و خزان فراوان با چنین ولایت و سب بدست او
 افتاد مغرور گشته سر از اطاعت پادشاهی بر تافت و آنچه از نقد و جنس و فیلخانه
 و توپخانه و زینهای باز بهادر بدست آورد. و همه را متصرف گشته از انچه چیز می
 بدو نگاه و الا ارسال نداشت. و حق نعمت پروردگی را بر طاق نیان نساده
 له بر طاق نیان نهادن. فراموش کردن ۱۲

را همه با کسی دواختن گوید. لاجرم پادشاه خود متوجه مالوده شده نزد یک قلعه کار کرد
که لکان زمان مفتوح نشده بود رسیده در طرقته العین آن قلعه را تسخیر کرده آورده متوجه
پیشتر گردید.

ادهم خان که از هفت سوکب والا بنی خیر قصد تسخیر قلعه مذکور از شهر سازگ بود
برآمد بود. ناگهان طلعه را با تپا اکبری نظرش درآمد. و عجله تمام پیشتر رفته از آب
فرد آمد. بشرف پائے بوس شرف گشت. اکبر در سازنگ پور نزول قبال فرمود
شب در منزل ادهم خان بسرید. اولوازم پیشکش و نیاز تقدیم رسانید. رونم
چند در اینجا اقامت رکود داد و بعد جمعیّت خاطر از نظم و نسق آن ولایت ادهم خان
را بدستور سابق بجمال داشته معاودت مستقر الخلافه اگر فرمود. بعد چندی

عبدالله خان بحکومت آن ولایت متعیّن گردید و ادهم خان در حضور رسیده چون
مست باد دولت و جوانی و در هوش می نادانی بود روزی در محل دیوان عام
بادشاهی با شمس الدین محمد خان آکه گفتگو کرده او را بقتل رسانید. و قصد پادشاه
عازم حرم مرا گردید. پادشاه در استراحت بود از شور و غوغا بیدار گشته بیرون می آمد
در راه ادهم خان رو برو شد تیغ برهنه خون آلوده در دست داشت اکبر از نفرس
در یافته بانگ بر دے زد و گفت ای سچو لاده آکه مارا چرا کشتی؟ و چنان شتی
بر سرش زد که او بے هوش افتاد. حاضران بهو جب حکم آن بیباک را بسته از کنگره
قلعه بفریانداختند و در وقت غایب نمی کرد.

در بیان تسخیر ولایت کمران

این ولایت مابین دریای سند و بھٹ واقع است. مرز بانان آنجا از

همان جامع بطور خود بوده گاه اطاعت فرمان بر دایان دینی نکرده بودند در بعضی
از سیر نوشته اند که آن ولایت از قدیم داخل کشمیر بودند سلطان محمود غزنوی
به تسخیر در آورده بیکه از امارت خوشش که از نژاد گیان بکرام داشت سپرد از آن
زمان شکل او بکبکیران معروف ویران ملک قابض بوده حکومت استقلال میکردند
شیر شاه و اسلام شاه مدتی به تسخیر آن ولایت کوشیدند و قلعہ ربهاس نام بر
سرحد احوال کردند تا جماعت کبکیران عاجز شده مطیع شوند - اصلاح کارے از
پیش زفت و مصالحه در میان آمد سلطان سارنگ حاکم آنجا مع سیر خود کمال
خان بارادہ ملاقات پیش اسلام شاه آمد و هر دو را دستگیر کرده بقلعه گوالیار فرستاد
سلطان آدم برادر سلطان سارنگ بر سینه حکومت متوثر جنگ های مری
نموده بزور شجاعت ولایت خود نگه داشت - و اسلام شاه بنیل مقصود بگشت
نزد بچه اسلام شاه فرمان داد که زندان خانه گوالیار را کاواک کرده و از باروت
آشناشته آتش زنند - فرمان بیدیران حسب الامر بعمل آوردند - سلطان سارنگ
با تمامی زندانیان در آتش باروت پریده بعالم میستی شتافت - و بقطعه الهی
کمال خان پسر سلطان سارنگ در گوشه زندان خانه از چنان بلائی بزیهارت
سلامت ماند -

بعد انقطاع رشته دولت افغانان کمال خان از قلعہ گوالیار خلاص گشته
شامل ملازمان درگاه اکبری گردید و در جنگ مہیون و دیگر محاربات تردرات
لے نیل یافتن ۱۲ لک کاواک خالی ۱۱ لک بر بنہار - پناہ ۱۲ لک انقطاع - بر یونہا
۱۱ محاربات - جمع محاربیکار نمودن ۱۲

نمایان کرده مورد الطاف پادشاهی گشت. چون پادشاه را بحال خود متوجه یافت
استدعائی ولایت موردی خویش نمود. فرمان والا بنام سلطان آدم صادر
گشت که چون او در ونگیر کردن کامران میرزا اسقفی و پهلوان پادشاه و جنت آرا را گاه
نیگو خدتها بظهور رسانیده و دم الطاعت این خاندان میزند بنابرین از روی فضل
و کرم نصف ولایت بر او مسلم داشته شد. باید که نصف ولایت بعده کمال خان که
نیز داشت آن ملک است و خدمات شایسته بجا آورده و اگر از روی سلطان آدم
مبتدئه نامه بر گشتگی سخت سراز حکم بخواهت بود حسب فرمان عالیشان عمل نیامورد.
لذا امیر محمد خان برادر کلان آنکه خان و دیگر امرایین پنجاب با سیاح سلطان
آدم و اعانت کمال خان مامور شدند. سلطان آدم قدم بر آستان از انداز خود برین
هناده ناقصه سپیدان این طرف آب بگشت. رسید به کربا پادشاه جنگ کرده منهدم
گشت. امیر محمد خان متعاقب او رفت و تمام آن ولایت را بنیض خود در آورده
داخل ممالک هر دو سه خود نمود. اگر از روی عنایت تمام آن ملک کمال خان حجت
فرمود. و سلطان آدم اخراج یافت.

در بیان سیدن ختم تیر با کیم پادشاه

روزی پادشاه یزیدت روضه شاه نظام الدین معروف باولیا تشریف بزرگ
هنگام مراجعت چون بجوگر رسید کیم از خون گرفتار در کین گاه بوده تیری بسوی او
ساخته بمال. پنج بر کندن ۱۲ سکه اعانت یاری نمودن ۱۲ سکه اخراج بفرین
کردن ۱۲ سکه مراجعت. یادگر دیدن ۱۲ -

انداخت۔ در کشتی راست رسیده۔ قریب یک وجیب فرو نشست۔ غریب از نهادن جان بر خاست۔ آن بے یک را دستگیر کرده حاضر آوردند۔ مردم در پی تفتش شدند۔ حکم شد که تفتش نکنند مباد این مجاوره مردم را نا حق در بلا اندازد۔ جهان را از لوث هستی آید و د پاک سازند۔ بموجب فرمان جهان و هم او را بقتل رسانیدند۔ و اکبر با وجود چنین زخم منکر همان طور تمکین و قرار اسب سوار بدولت خانه آید و بجای خود پرداخت۔ و در عرض هفت روز زخم اندمال یافت۔ بعد از آن ظاهر گشت که آنکس قتلی نام غلام شرف الدین حسین میرزا بود۔ او تیر با کبر بر اسے آن زد که میرزائے مذکور او را از عداوت بقصد پادشاه فرستاده بود۔

در بیان کشته شدن شاه ابوالعالی

او در زمان پادشاه بوسیله جمال ظاهری از مقر بان در گاه شده بود و خود را از فرزندان پادشاه می شمرد۔ اگر چه حسن صورت داشت اما به خود بدسیر بود۔ بهیبت جفت باشد که کمر و سه نکو غنی بود۔ رنگ آن گل بهیم ارزو که در دیو بنود دقیقه در خطه کلانور سر در جانیانی بوجود اکبر یا شاه زیب و زیست یافت جمیع امرا در مجمع جشن حاضر شدند۔ ابوالعالی بعضی سخنان دور از کار بر زبان آورده تا آنکه حضور عذر پاجست۔ بیایم خان خانان بهر صورت او را دلاسا داده طلب داشت۔ و در همان انجمن بموجب حکم محبوس گشته بلا هو ر رفت۔ از غفلت کوتوال قلعه از لاپه سه گفت۔ دوش ۱۲ سکه کوجب۔ انگشت ۱۲ سکه غریب دشو رو غوغا ۱۲ سکه زخم منکر زخمی که علاج نپذیرد ۱۲

گرفته بعد از مدت باز دستگیر گردید و در قلعه پایه زندانی بود زمانیکه پیرام خان در آن
 شده در آن نواحی رسید او را باز بنیانیان و دیگر سرداران و بیکه فتنه بعد چند سال باز
 بهندوستان آمده گرد و شورش برانگیخت - چون کاسه پیش بردن نتوانست و در
 کابل رفته ماه جو جاک بیکه والدۀ محمد حکیم مرزا را بقصون و فسانه بطرف خود کشید و دختر
 او را که همشیره میسرزاد بود در عقد نکاح خود در آورده و در کابل مدار علیه جمیع کار گشت
 و مردم را بخود گرد ویده وقت قابو بیکه را بقتل رسانید - و دوم متعلق از دو مرد را بام
 اکثر امرای بیگم را بهمان خانه عدیم فرستاد میسرزاد سلیمان حاکم بدخشان بر حقیقت
 حال واقف شده بدوق استعاضه محمد حکیم میسرزاد را بکابل لشکر کشید - ازین طرف
 شاه ابوالمعالی فوج آراسته بقصد بیچاره روانه گردید - و بر کنار آب خور بنید و لشکر
 بهم پیوسته آماده کارزار شدند محمد حکیم میسرزاد که از بغایت تنگ بود و در عین جنگ
 خود را جلوتر از میسرزاد سلیمان رسانید - شاه ابوالمعالی از مشاهده این حال سرپیچ
 شد و در بغلار نهاد و بدخشان تعاقب کرده در موضع چار بیکاران رسیده دستگیر نمودند
 میسرزاد سلیمان بعد فتح در کابل رسیده بعضی از محال کابل امرای خود جاگیر داده
 صبیحۀ رضیه خود را در جهالۀ محمد حکیم میسرزاد آورده معاودت به بدخشان نمودند
 ابوالمعالی را از بخیر کرده نزد میسرزاد فرستاد - از آنجا که او حق نعمت فراموش کرده و بعد
 امور نا شایسته شده بود میسرزاد او را بقصاص خون والدۀ خود بکلیت کشیده بدست
 نه هرگز شنیدیم در عمر خود پیش
 که پدر مرد را تنگی آمد به پیش

نوارده شده میسرزاد را که در ۱۲ سلک گرد و شورش - در انگشت فتنه فساد بر پا کرده - و دوم
 - چندی بعد از انعام به بدخشان فرستاده شد -

در بیان تسخیر ولایت کر که آنرا گویند و الا گویند

قبل ازین همگیس از خواقین اسلام بران دست نیافته و هم خیل سلاطین مسلمین
 دران دیار نرسیده و درینو چون راجه ولیپ حاکم آنجا قوت شد: هر نماین بر سر خیابان
 او قافله مقام گردید: رانی درگاه قی و الله او بسبب خرد سالگی بسبب حکومت آن ولایت
 ان عورت را بجماعت و فراست یکتا بود. هنگام کارزار مردانه و از کار نماند: بنظر راجه
 و در شکار گاه شیر را بر خاک پلک انداخته و بارعام داده امور حکمت را با یکن مردان
 عالی فطرت صورت انجام داد: در روزم کلداری و مراسم سرداری تدابیر خاصه
 بجا آورد: چون حقیقت آن ولایت بعرض اکبر رسید: آصف خان و عبدالحمید
 وزیر خان برادرش از اولاد شیخ زین الدین خوانی که امیر قهر باد اعتقاد تمام داشت
 بتسخیر آن با کسرتین شدند: آنها را بنجار رسیده صفوفی معارف آرد: استغفر ربی
 درگاه قی مسلح گشته قبل موار و مکر آمد و جنگ مردانه نمود و از دست قهر و ترس و تنگ
 نبوده و بسیار کشت: و کارها شده نمایان بنظر راجه رسید: بالاخر آصف خان کاتب
 آنکه قهر و ترسند گردید: و لشکر بانی رانی اکثر کشته و جسد شدند: و بقیه بسیط نمایان
 که بهریت گشتند: رانی احوال خویش بدین شدال دیده بزنا را داری که بر فیل او
 بجایان تیلان نشسته بود گفت: که آنه بجز آید: را در تمام کن: و جواب طرد که ازین
 بر مژ و مکر خجرات نمی تواند شد: آن عورت که بهریت مردانه داشت: بزبان آورده که
 مردن به بنگلای: از زیستن بجا رست: این را بگفت و بدست خود بنجر بزان کار
 سلاخیول جمع خیل اسپان ۱۲

خود تمام ساخت - و آن ولایت بششیر بهمت آصف خان و وزیر خان همه سمرگشت -
 صد و یک صندوق از نرنی طلا سولگی زر سفید و نقره آلات و طلا آلات و اقسام
 هیاکل و تماشیل و اقسام طلا و دیگر انواع اجناس بیرون از حد شمار و قیاس و هزار
 فیل نامی بضبط درآمد - آصف خان همه را تصرف خود در آورد و هیچیک از انجمله بدرگاه
 اکبر فرستاد - و از طرف یافتن چنین ملک وسیع و بدست آمدن این قدر دولت و خورده
 گشته نبی در نزد - آخر کار چار و ناچار بدرگاه دارالسید و در جمعی تصور دیگر همات مصلحت
 خدمات شایسته گشت - و آن ولایت بتصرف او بیاک دولت درآمد -

دربیان تعمیر قلعه کسب آباد

در سال دهم جلوس و الامطابق سنه ۱۰۵۰ هجری اسامی بنا کرده
 هر روز چهار هزار استاد کار از سنگ تراش و معمار و آهنگر و نجار و فردوران بکار
 برداخته بعضی سی درم برآوردند - و بنیاده آن از آب و گدشت و از تفلح بشست و در
 رسید تا سر کنگر و از سنگ تراشیده بنا نهاد و اندک همچنین بنایان چا بکدست - و خارا
 تراشان قوی بجه و آهنگران و نجاران عمارت و گلش و مانند فلج افراد و لوطا
 و الا بتربیب برآر استند - نقاشان جاد و کار و مصوران هم طراز در تصویر گلها و غیره
 تماشیل و یغنیانده گویا نگارخانه چین و گلزار بهشت آئین بر روی کار آورده
 له هیاکل و تماشیل - جمع هیکل و تماثل بعضی صور تمامه به ۱۰۰۰ یه بیضا - اعجاز موهبی
 یعنی کلاست شکر ۱۲۰۰۰ نگارخانه - تصویر خانه ۱۲۰۰۰ میر و دست کار آورده
 ظاهر کردند ۱۲۰۰۰

و در عرض هشت سال قلعه تین و شهر عظیم صورت نمایش یافت با کربا و موسوم -
گردید - این شهر در وسط ممالک محروسه هندوئی است - قاصد و چوکی او خوش
سیر در یاد نگش -

در بیان قتل علی قلی خان بهادر خان

در زمانیکه غفران پناه همایون پادشاه از عراق معاودت فرموده از جلالت کربا
عراق که شاه طما سب کبک و امرا و مشین فرموده حیدر سلطان مع برود پسر خود
علی قلی خان و بهادر خان نیز بود - حیدر سلطان بعد فتح قندهار در وقت بهریت
همایون از کابل مرزا در آنجا راه بر حمت حق پیوست - علی قلی و بهادر پسران
او در رکاب همایون بوده مصدر خدایا پسندیده شدند - و خطاب خانی یافتند
بعد نخست همایون چون او رنگ سلطنت بجایوس اکبر رفت پذیر گشت و همون
بقال و دیگر مخالفان بد حال متاصل شدند علی قلی خان خطاب خان زمانی هم فرزند
یافت - و سر کار سنجل بجا گرد مقرر گشت - با تقضائے شجاعی که در وقت بزرگشیر
از سنجل تا او در تصرف خود در آورد - بهادر خان برادرش نیز خدایات شایسته بجا آورد
و کیل السلطنه و دار الممالک گردید - خان زمان بمجا بخت سفله طبعان و خرد
شجاعت سر از اطاعت پادشاهی برافتن - و آری فی دنا فرمانی از درو نه نمود
لبعض امور که خلاف مرضی پادشاه نه بود و بظهور رسید - از جمله آنکه شاه هم بیک
نام ماه بان سپهر که حسن صورت داشت و در سرگسگ تور جهان همایون پادشاه
سلطان غفران پناه اختیار شد و در ظاهر شهرن و تکه تو لاجی سکاری خادیمه با زبان عجمی

شنگ بود. خان زمان با او تعلق خاطر بهم رسانیده بعد رحلت همایون اورا
 بملائیست و مدارا بسوی خود کشید. و شنگی بسیار ظاهر ساخته کار بجای رسانید
 که پیش او کور نش کرد و پادشاه هم میگفت. چون این معنی بمرض بگر رسید فرمانی
 متضمن نصایح بسیار نوشته حکم فرمود که ساربان پسر را بدرگاه دال بفرستد. آن
 مست غور متنبه نگشته آثار بدستهای زیاد و ظاهر سادشت و مزاج بادشاه اخوان
 بسیار از او بهرسانید. بعد بیالاف بسیار ساریان پسر که در انظار هر انبیا خود
 راند. چون خان زمان آرام جان نام نوشته در محرم خود داشت. و بابت غایبی
 شاه هم رنگ آن زن نکاحی را با او بخشیده بدت زیران شاه هم بگ هم بود این
 نیز آن رنگ را بعد الرحمن نامه که از مخلصانش بود و بالولی مکرر تعلق خاطر
 داشت بخشید. و درینو که شاه هم بگ از خان زمان بظاهر جدا گشته پیش علی الرحمن
 مکرر در بر گرفته سر پر که جایگزین خود آمده روزگار می گذرانید. روزی در حالت
 مستی از عبد الرحمن طلب پولی مسطور نمود. او نقد و میان آورد. شاه هم بگ
 بعت و نقد پیش آمده عبد الرحمن را متعبد ساخت. و لوله از خانه او برد آید
 متصرف گشت. برادران عبد الرحمن رسیده بمقتضای حیثیت جنگ گرفته شاه هم
 را بقتل رسانیدند. این خبر خان زمان رسیده موجب شنگی خاطرش
 گشت. چون بقوت شجاعت بر سر افغانه غالب آمده تا ولایت او دود و در لشکر
 داشت و مبارز خان پسر سلطان محمد عدلی را که افغانه اورا شیر شاه خطاب
 کرده سرشوزش برداشته بودند نیز شکست داده و نیزه گشته بود و زیاد تر مغرور گشته

سال متنبه. سید ارد ۱۲۸۵ هـ. لای. زن زمانه ۱۲۸۵ هـ. شنگی ۱۲۸۵ هـ.

قتل شاه هم بر یک رابا اشاره پا در شاه تصور نموده یعنی در دید و صراحت سر از اطاعت بر نیت
 و بهادر خان از بدوش نیز رفته بود ملحق شد. و این هر دو برادر مصدر شورش گردیدند
 باعث اختلال ممالک محروسه گشتند. پا در شاه چنان مرتبه بنفس خود پیش بر سر آ نهادت
 و جنگ با در میان آمد. اما بواسطه امرای بزرگ تقصیرات آنها معاف میگشت.
 چون قدر عنایت ندانسته با وجود غفوه چاره نتوانست و مصدر حرکات ناشایسته شدند
 بالضرورت اکبر باستیصال آن بدلا آن جا قدم گشته از اکبر آباد بلغار فرمود. و چنان روز
 و شب قطع راه نموده در حالی پر گشته سکر در آن گمان بر سر خالفتان رسید و محاربه
 سخت روئے داد آن هر دو برادر دولی بر مرگ نهاده جنگ رستمانه کردند و در آن
 وقت اگر چه همگی با قصد سواره چندین نیل و ظل رایت اکبر بود. اما هزاران
 لشکرا نید آتی همراه داشت. قضا را در عین جنگ اسب بهادر خان چو اسب پا
 گشت داد از خانه زمین بر زمین افتاد. بهادرانی لشکر منصور رسیده او را دستگیر
 کردند. و دست پر گردنش بسته بجنون آوردند. اکبر پرسید که اسب بهادر در حق تواند
 ما چه بد واقع شده که مصدر این همه رفته و نساوشده می. او هیچ جواب نداد. بعد
 مبالغه بسیار بر دوشش رفت "الحمد لله علی کل حال". درین اثنا شهاب خان
 بموجب حکم دلا او را از دیار سرسبز که دوشش گردانید. پس از ساعتی یکسره همراهی خان
 زمان را گرفته آورد. او ظاهراً که که فعلی یکسره اندان سرکار پا در شاه خان زمان
 را کشته و او را بر کوه افتاده است حکم شد که هر کس سرای حرام نمکان بیاید و بجایاب
 سرغول یک اشرفی و هر سرسبز دستاکی یک روپیه انعام یابد. امر دم سرایا

لشکر این مخالفت را بریده می آوردند و اشرافی و درویشی را با قتلند تا آنکه سرخان زن
آوردند. اکبر از پشت زمین بر زمین آمده چپته نیاز را بسجدهات شکسته نیاز بر زمین
سایید. و سر آن مرد و تنک حرام را بجا بکبر آباد فرستاد. از ابتدا ای سال
سوم جلوس لغایت سال یازدهم علما ازین هر دو برادر در ممالک محروم و سرحد
در مبادی سال دو و از دهم قتنه و آشوب آنها فرزندت نظم
حق صاحب نمک بته کردی بشکند شخص را سیر و گردن
بادی فحمت از برون آئی گرسپهری که سرگون آئی

ذکر بیان شورش میرزایان و تادیب و تخریب آنها و تخریب ولایت گبر

ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا و سید حسین میرزا و قاضی حسین میرزا
پسران محمد سلطان میرزا که سلسله او بعد از حقیق ان امیر تیمور گورگان میر سید
بمقتضای بدینتی و سفلی خونی مصدر شورشها می شدند. و به خان زمان و
بهادر خان یک دل بود در ممالک محرومه خللی انداختند و محمد سلطان پدر آنها
که پیرایه کن سال بود در برگشته اعظم بود سرکار سبھل جاگیر خود می گذاشتند و درین
که خان زمان و بهادر خان بمکافات گروار خود رسیدند. میرزایان قتنه و فساد
برنده خود گرفته. هنگامه بردازی را بسجدهات قتنه چون رایات عالیاات عیبت پنجاب
نقشت فرموده از سبھل برآمده دست تاخت و تاراج کشادند. و بعضی از
جاگیرداران را کشته ال و متاع آنها منع جاگیر تصرف شدند و در دلی میبده

قلعه را محاصره نمودند و باعث آزار و خرابی و شورش عظیم گردیدند. اکبر
 باستماع این سانحه از پنجاب سبقت دلی گرفت. میرزایان از خبر کشت موبت
 عالی دست از محاصره دلی برداشته بطرنت مالو رفتند و آن ولایت را از محاصره
 برلاس کریم که از امرای پادشاهی بود گرفته تا سمرقند تصرف نمودند و آرد و نند بهسد
 نزول نایب اقبال در دلی جو و منصوره با سی سال میرزایان بد حال متعین
 گردید. در آن زمان سلطان محمود گجرات فوت شده بود و چنگیز خان غلام سلطان
 محمود در آن ولایت علم ریاست بر می افراشت میرزایان تا به مقاومت همدگر
 پادشاهی نیاوردند. بودند خود در ولایت مالوه از خجراتاب و توان خود بیرون
 و انسته چنگیز خان پناه بردند از آنجا که استخوان خانی گجراتی که او هم از امرای
 سلطان محمود بود بر سر احمد آباد با چنگیز خان محاربه داشت. چنگیز خان رسیدن
 میرزایان شنید دانسته بطرنت جاکیر ایشان سفر کرد. چون جلالت خورشید نشین
 آنجا نیز محبت و در گرفت و با چنگیز خان هم به بطرنت خاندیش رفتند و
 از آنجا باز مالوه آمدند. بعد از آنکه جهان خان حبشی چنگیز خان را کشت. در
 ولایت گجرات خلیفه روی داد. میرزایان از مالوه باز به سمت گجرات رفتند قلعه جانپور
 و سورت به چنگ گزیدند پس از آن قلعه بطرنت را تصرف شده فوت و کشت
 بهر ساحتی. چنان این مقدمه بعضی اکبر رسید. تسخیر ولایت گجرات و از
 میرزایان در خاطر خود هم نموده بدو است و انقباض متوجه آن سمت شده بعد
 سه اضرار کردند و ساندین استاده موبت لکار واری شاهی. قلب لشکر ۱۲ هزار
 دایره ۱۲ هزار جلالت - مرشد

رسیدن در حوالی گجرات سلطان مظفر عرف غفور ال آن ولایت را که از اولاد سلطان
 بهادر غفلت خود سال کرده بسبب نمود امر ایستاد خود و غفلت اغازی میرزایان سرایست
 میگشت. و لشکر کرده آورده اند. اکبر او را در قید نگاه داشت. او بعد چندگاه قایل
 یافتن گنجینه است. اعتماد خان خواجهمهر که مراد علیه آن ولایت بود و دیگر امر ایستاد آن
 دیار آمده ملازمت کردند. و گجرات بے جنگ منتهی گردید. احمد آباد و سرحد و امیت
 بفرورد و اکبر رونق تازه یافت. پیرزاعزیز که کلتاش ولد خان اعظم شمل بدین
 محضر که را خطاب خان اعظم که موروثی او بود. سرافراز فرموده به صوبه داری گجرات
 مقرر گردید. بعد انتظام بهرام خان در بندر کنایات سی کرد و به احمد آباد تشریف برده
 میرور و یابی شور نمود. و از اینجا سعادت فرموده با سبب سال میرزایان متوجه شد.
 و در قصبه میرزا نال نقیب لغیس خود با میرزایان جنگ غصیم نمود. آن فتنه بکشان تاب
 سلطت با تشاهی نیاورد و منقرض شدند. و هر یک بطرفی روانه شد. اکبر بعد فتح
 بسبب سورت منت نهاد. درین وقت راجه علی خان برادر محمد حاکم فاندیس
 از ازمیت نموده به چند ریختن و مورد عنایات گشت. در حوالی سورت روایت
 از شجاعت و مردانگی راجه جوان سخن در میان آمد که جان در پیش این گدود قدیس
 قیمتی نداده. چنانچه بعضی راجه جوان نیزه را که هر دو طرفت سان داشته باشد
 بدست یک میبردند که همگر گرفته بایستند. و دو کس ازین جا آمد که هم یکدیگر بافتند
 از هر دو سو آمده نوک ایستاد بر سینه خود گرفته و در کرده بر روی هم میزدند.
 له سر سیمه بر شان ۷ سکه مهر شهر مصر جامع در هر یک ۱۱ سکه نوک با این نیزه که در
 هندی حال گویند ۱۲.

و سنانها از پشت هر دو کس بیرون می‌رود. باین صورت با هر گران آویننده کاشها
 می‌نمایند. اکنون خبر استماع این سخن فی الفور سیدنت خود را علم کرده قبضه بدیوار
 نهاده نوک تیغ بر سینه خود داشت و گفت ما خود هرگز ندانیم که بر دش را چو توان
 به عمل آوریم. بر نوک همین سیدنت زور کرده حمله بر دیواری کنیم. حاضران را غریب
 حالتی عارض گشت. کسی را مجال دم ندان نمود. راجه بان حکم الله و نه اخص
 جالاکی نموده چنان دسته بر شمشیر زد که اندک بر زمین افتاد. قدری باین
 انگشت زو سبای پادشاه مجروح شد. اکبر از دهنه خشم راجه بان شک را بر زمین
 انداخته بر سینه اش نشست. مظفر سلطان گستاخانه دست مجروح را تاب داده چه
 را خلاص گردانید. درین کنش از خم زبانی پذیرفت. اما در اندک پا و هوا باجا
 جز اعلان اندمال یافت. بعد قح قلعه سورت و جمعیت خاطر از سر انجام امور آن
 نواحی در احمد آباد نزدی اقبال اتفاق افتاد. آب و هوا و آفت شهر با مزاج
 اکبر ناگوار آمد. فرسود در جبرتم که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی بودم بطور آشفته
 که در چنین سرزمین بی فیض به همه چیز قهر و با این عظمت اساس نهاده و بعد از آن
 دیگر این راجه فائده نظر آمد که عمر گر آفتاب درین خاکدان گنبد را نیده اند. پیش
 با جمیع طبایع مخالف است. آبش هر زمانه ناگوار و در پیش چشمه رگستان کم آب.
 گردد. غبار بجای که در شدت با دزدیکان چهره گردانند و در روز و شب متصل
 شهر غیر از ایام بادش همه اوقات خشک. چاهها اکثر شور و تلخ. تالابهای سوله
 سطح تلاشهای نمایند. یعنی بچنگد. سه غریب حالتی عارض گشت عجیب کیفیت

صیرلهاون گاه در آن دودخ آب می نماید - مرد صاحب بضاعت و رتبه خانها
خود بر که تیار نموده تمام عمارات را از چوب و مصالح ساخته حیوان قیمتی می کنند که
آب باران پاک و صاف از تمام مواضع در آن بر که میرسد و تمام سال از آن
بر که آب می خورند حضرت آبی که هرگز هوا نخورده و در بخار نداشته باشد ظاهر
است - در فضا شهر بجای سبز و دریا عین تمام صحرا ز قوم زاده است - بواسطه
که بر چوب و رتبه قوم دزدیده بدن انسان رسیده و از آن استنشاق نمایند -
فائده اش معلوم که چگونه است - گویا قلعه دزد نمی است که بر درش نه زمین آرد و نه
عجب آنکه این حال تمام آن مرد بوم از شدت حسن گویا بجای است حور ایشان -
و ابائی آن دیار همه و بلند فرخنده اطوار خوش معاش از اندیشه افلاس و
تنگدستی برکنار -

القدر بهنگامیکه اکبر را چهار بابا و زبلی داشت - ابراهیم حسین میرزا و حسین
میرزا فرست یافته بهشت اکبر آباد آورده - و پدر هلی آوردند و از آنجا بهنجیل رفتند
پادشاه با شواله این خبر از احمد آباد بجانب اکبر آباد نهفت فرمود - ابراهیم حسین
میرزا اسعد حسین میرزا با و از نهفت موب و الا از بهنجیل روانه شده - کرا و
در بابا پور رو به پنجاب آورده - حاکم پنجاب که حتم گره کوه داشت - و کار آنجا
نزدیک با تمام رسانیده بود - بضرورت باراجه آنجا صلح نموده باستصال
میرزایان روانه گشت - و در حال تهمید تا به ملتان عمار به نمود - و اندک جنگ
مسعود حسین میرزا دستگیر گردید - و ابراهیم حسین میرزا که بخته بطرف ملتان روانه
سازد - رخت شوره که بر که محض است - قیمتی کردن - ساختن - استنشاق - بولیدن -

بلوچی متوالی گشت - بلوچان او را بدست آورده بسعید خان حاکم لنگان سپردند و
 او بزخمی که در جنگ تلخیز رسیده بود قصابی کرد - و مسعود حسین میرزا را خان
 به حضور بقدرت فرستاد - اکبر جان بخشی او نموده مجوس فرمود و بعد چند گاه
 بزندان مرکب گرفتار شد - و محمد حسین میرزا که در جنگ قصبه سربال منفرقه شد و بکسر
 دولت آباد کن رفته بود - از این سمت باز در بجات رسیده خود را نشنوده با اتفاق
 اختیار الملک گهران که از امرستان ملک بود محاصره قلعه احمد آباد کرد و خان اعظم
 کوکات شتاب متقاعدت فرمود و در محضر گردید - چون این خبر به عرض اکبر رسید
 نظر به صلاح ملی رسیدن با ابقای ضرورت از عدم انقضای چهار ماهی با در قتل رسید
 و چند سال زندان را چهار ماه گرفته به ماه فقیه را با ابقای دهانه گردید و نظر
 چو که در آن گشت پرشت باد - عجب بهمن که بر باد کوه ایتدا
 پلان همیشه تیر کش اندر کمر - شتر چون شتر مرغ در زیر پر

این همه ساقبت بعید در غرض نه روز و دیده قبل از وصول خبر لنگان و در حال
 احمد آباد رسید - مخالفت که محاسن احمد آباد داشت - اصلاً از وصول موکب لا آگاه
 نبود - تا گاه خودش تقاضا کرد و بدو جوش پادشاهی بر دگوش و مغز جوش محمد حسین میرزا
 را مع همایان بردید - و با نظر اردستان از محاصره قلعه احمد آباد باز کشید - آگاه
 پیکار گردید - و آتش کارزار آتش مال یافت - پادشاه از فرط غیبت و شجاعت و نور
 دلاوری و قیمت نفس نفیس خود و مبارکت ملک و آمده کار را نیکو بادشاهان را
 سه متوالی - پوشیده ۱۳ - که محاصره سجده اگر تن ۱۴ - حجازه - آتش بر قرار ۱۵ - که بخار
 رخت بوی گن دیر ۱۶ - ۱۷ - با صراط - ناچار ۱۸

بدون ضرورت و اعلاجه مباشر آن گشتن روانباشند نوعی نمود بخوبی با عادی در
آویخت که باعث حیرت تماشاگران و حیرت معاندان گشت. یکی از دشمنان قوی
چنگ در همین جنگ نزدیک رسیده شمشیر بر اسب سواری خاصه زود استوار
پاشد. اکبر بدست پوشش و جرات اسب را درست داشتند بران بسیار یک بخود نیزه
زد که از بدن و سلاخش در گذشت. از پنهان او دیگر رسیده نیزه خود را که از خود
کار او را تمام کردند. دشمن بدست هزار اسب بود. و حاکم خنجره بدست هزار لشکر غنیم
و شیر تری آید از قضا از جانب مخالف با لشکر بطرف لشکر فیروزی می آمد نیزه قوی
نهادم نموده به لشکر خود باز گشت. و خرمین بسیار از لشکر را می میرد اسب و خست. و
فیله از آن لوت بر مردم با و شاه می حرمی آورد. از صد نفر هان بان به من خود به گشت
و اهتمام لشکر خود بر گشت. بتأیید است آنی این هر دو باعث انکسار مخالفان
و فتح و تصرف اولیا که دولت با و شاه می گردید. و محمد حسین میرزا زخمی از معرکه
بر آمده و بقرار نهاد و بدست یکی از مبارزان لشکر خنجره گرفتار گردید. اسب بدست
بر گردان بسته و خنجره آورد. از کشتن در درخت و بسیاری تر و درخت حالت تاب بخون گفتن
نداشت و از غلبه و شتاب تر و یک بود که قاتل می کند. اکبر تر جم نموده آب صحت
فرموده و میجو است که در قلمه بخون نموده و بهی راجه بخلوت و اسب بسیار رسیده
و نیز اختیار الملک که منشأ و فساد بود و فرار از اسب و افتاده اسب گشت. برادر
اجد اکبر که آورده اند. و قاتل همین میرزا بود و دیگر لشکر آن مخالف بر آن گشتند. و اکبر
ساده مباشر گشته است آن قاتل را از شاهی «که تر و» نگذاشته بلکه عیش و تنگی
به بسیار نمید گشته شد.

بفتح و فیروزی داخل احمد آباد شد و بعد از آن مقام برآگند گه پادشاه آن ولایت نموده بعد
 یازده روز معادرت نمود و در آنجا چهل روز درین رفتن و آمدن و نظم و نسق مهمات در
 رسیدن بدار السلطنه فتح پور کشید. بعد چند سال گلبرخ بیگم صدیقه کامران میرزا که در
 حباله نکاسه ابراهیم حسین میرزا بود و در تفرقه میرزا یان پسر خود مظفر حسین میرزا را همراه
 گرفته بطرات دهن رفته بود و بکرات آمده مصدر شورش گردید و راجه گوڈریل که برآ
 تشخیص جمع صوبه بکرات رفته بود جنگ نمایان کرده فیروز گشت و مخالف گشت
 خود را همراه کنباسیت بدر رشت. اکثر مردان غنیم و عورتیکه در لباس مردان بوده
 جنگ میکردند و شکیبایی در مظفر حسین میرزا یافتند و کهن بیگم راجه علی خان
 او را دستگیر کرد و بکرات فرستاد و در قید ماند. بعد سه سال از قید برآورد و
 صدیقه خود و عهده را ارج او را آورد و از ابتدا سه سال یازدهم جلوس لغایت سال
 بست و سوم میرزا یان جنگ در میان بود و بعد و شکیبایی در مظفر حسین میرزا با انکی
 رفع فساد گردید. بعد چند سال که خان اعظم قویشر گشته اعتقاد خان گجراتی بجاوست
 آن ولایت سر از آن شد. سلطان مظفر حسین و عهده از اولاد سلطان بهادر که سابقا از قید
 اکبر گریخته بود قابو یافته و پیشویش بر داشت. و همچنین فراتهم گردید و او با نشان قتیبه
 ساز را دست آور قتیبه برداری گردید و با احتیاط و خان جنگ کرده غالب آمد و شهر
 احمد آباد را غارت نمود و بران ولایت تسلط یافته و خطبه بنام خود کرد و بجهن
 این خبر بپوش رسید میرزا خان ولد بیگم خان خانان را بکوه مت آن ولایت
 متبیین فرمود. پیش از آن که میرزا خان در آن حدود بر سر سلطان مظفر سلطان یافته

تمامی آن ملک را استعانت شد. قطب الدین محمد خان که در تبریز بود و چون عاجز نشد
 گرفتار سلطان را دید. سلطان بدو توفیق را کافر نگشته قطب الدین محمد خان و ملا الدین
 مسعود خواه زاده او را مسافر ملک نیتی نمود. و خزانه و اسباب امارت و اسباب بیاض و انزال
 پرست آورد و در استکبار افزود. میرزا خان پیرسور فتنه فتنه یافت. و سلطان شکست
 خورد و به نیت رفت. در کهنایت رسید و باز لشکر فرا هم آورد و میرزا خان بر سر آرد
 کهنایت رفت. و محاربه سخت نموده نصرت یافت. سلطان مظفر بطرف دکن گشت
 در جلد وی این فتح میرزا خان غلبه بسیار بدو خود خاندانان بنوعیه پیچیداری که در آن
 زمان زیاده از پنج صدها بنور. سر از آن گشت. و بعد شصت سال سلطان مظفر را داد
 و اعانتی جامع که در هندران آن ولایت بود و بجای نیت دولت خان زمین را
 سورت در راجه که در سی هزار سوار فراهم آورده باز بطرف احمد آباد آمد و شورش نمود
 در آن وقت خان اعظم که کنتاش از نصیر خانان بنوعیه واری احمد آباد مرتب
 و هم سر از وی یافته بود. که سید افند این فتنه و فساد حکم بست. و جنگ عظیم در پیوست
 بنار کس از فتنه و دود کس از خان اعظم و سر که بقیل رسید. و با الفصد کس از کوه کنتاش از فتنه
 بر داشتند. و هفت صد اسب بسیار از کس افتاد. و الاخر سلطان مظفر با اسب نیاوردست
 جام رو به روبرو نهاد و در سال و یکصد و نود و ستمات و دوازده کاد بنا بر آن طرف
 بشهر پیوست خان اعظم مقهور گشت. و از انجا متوجه گجرات گردید. و مرزبان آنجا
 زبان عجز و نیاز برکشود اطاعت پادشاهی قبول کرد. و جائیکه سلطان مظفر بنیان
 شده بود و کسان خان اعظم فتنه آن داد. سلطان مظفر از انجا دستگیر کرده آوردند
 خان اعظم میخ نیت که او را اسقفور روان سازد. و صحت سلطان مظفر بهانه و ضد

زیر رختی رفقه استره که در زیر جامه خود پنهان داشت بر آورد و بر گلو سی خود راند و
جان بداد. بعد پنج شش سال دیگر بهادر نام پسر کلان سلطان منظم دوران طرب
آمده سر شورش بر داشته بود در اندک فرصتی خود را در آید و محمول کشید به بیت
بے هر جا شود و خود آشکارا شاه اجز نمان بودن چه یار

ذکر سلاطین گجرات

پوشیده نماند که سلطان فیروز شاه در ایام سلطنت سلطان غیاث الدین خلجی
شاهنشاهی خود به بیطریق شکار از غلی بر آید و در بیچ سیدان لشکر مجده
اقتاد و تنوا السب سواره در پی انداخته بودند مستعمل قتل و تیر سر رسید چون
آنها سرداری در سردری از ناهید او ظاهر بودند استقدم او بختیم شهر و در ستم شکناری
دو ساله را بجا آورد فیروز شاه شب با شایش گذرانیده او نندگسے مذکور به
راستی گشت. چون سلطنت رسیدند که مذکور را بفرستند اسلام شریف ساخت
و در جمیع الملک خطا سواد پیش آورد. رفقه فقر و جمیع الملک از امر است بزرگ
گمزدید. بعد سلطان فیروز شاه چون سلطان محمد شاه پسرش تخت نشین سلطنت
گشت ظفر خان بن جمیع الملک را خطاب از عظم چارون داد و بگوید که گجرات سرفراز
کرد و در چهره بارگاه سرفراز که مخصوص سلاطین است بر حمت کرد و ظفر خان در آن
ولایت رسید و نظام سفر فتح المظاہر بر استی خان حاکم آنجا که از ظلم از سبب مردم
دادخواه بودند جنگ کرد و نظام سفر فتح در عرضة کارزار نشسته شد ظفر خان بفتح نام داد
سبب محمول گناهی سه ساله نام تازه بنایت کو چاک

بکرات متصرف در آورده و لما کسی به او سرکشه آبخارا از خود راضی کرد - در سنه مقصود
 و نود و نه هجری چون محمد شاه رحلت کرد و امور سلطنت اقبال پذیرفت تا تارخان
 بن ظفر خان که یوزارت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان محمد شاه قاجار بود
 بسبب غلبه اقبال خان از دهلوی فرار نموده پیش پادشاه بکرات رسید ظفر خان تا تارخان
 در استمداد فراخ آمدن لشکر استقامت کشید تا از اقبال خان بودند - درین
 اثنا خبر رسید که صاحبقران امیر تیمور گورکان در قواچی و دهلوی نزول فرموده و قوچ
 عظیمی در آن دیار راه یافته و خان کیش ازین حاشه که نیخته بجانب بکرات می رسیده
 مقدار این عالی سلطان ناصر الدین محمود نیز از دهلوی فرار نموده به بکرات رسید اما
 مایوس گشته از اینجا بفرستاده رفت - بعد آن به قوچ آمده صاحبقران بقدر قتل
 و غارت بهیند و تاج متوجه می گردیدند - و اقبال خان و دهلوی را متصرف گشت
 تا تارخان به پدر خود گفت که بفرمایند آئی لشکر فراوان داریم بهتر است که از اقبال خان
 انتقام گیریم و دهلوی را از دستش خلاص گردانیم سلطنت میراثش که نیست ظفر خان
 این معنی قبول نکرد و خود را از حکومت باز داشته گوشه اختیار کرد و چشم خود را به
 حکومت و ولایت بر میسر خود داد و سلطان محمود عت تارخان خلعت اعظم همایون
 ظفر خان در سنه شصت و سه هجری که و خلیفه بنام خود کرده تخت سلطنت بایون
 نمود و شمس الدین برادر اعظم همایون را و زرات بخشید و سلطان را زهر داده
 کشت - در سنه شصت و چهارم در سلطنت ظفر شاه عت اعظم همایون بود
 مسکرم گشتن میر خورشید که و خلیفه بنام خود کرد و ایام حکومت سید مالک دشت ماه
 سلطنت نمود - زهر داده شد ۱۰۹

و بیست روز سلطان احمد شاه بن سلطان محمد تاجار خان بن سلطان مظفر شاه که احمد آباد
 بنا کرده است سی و دو سال و شش ماه و هشت روز سلطان محمد شاه بن احمد شاه
 هفت سال و چهار ماه سلطان قطب الدین احمد شاه بن سلطان محمد شاه هفت
 سال و شش ماه و یازده روز سلطان داود شاه بن سبب الدین احمد شاه هفت روز
 سلطان محمود شاه بن سلطان محمد شاه پنجاه و پنج سال و یازده روز سلطان مظفر شاه
 بن سلطان محمد شاه چهارده سال و ده ماه سلطان کند شاه بن سلطان مظفر دو ماه و شانزده
 روز سلطان محمود شاه بن سلطان مظفر شاه چهارده ماه سلطان بهادر شاه بن
 سلطان مظفر شاه از فیصله الدین محمد بهادر بن پادشاه شکست یافته در
 جزیره دریائے شوریش فرنگیان رفته بود - فرنگیان میخواستند که او را شکنج کنند -
 از اینجا که خیمه در فرات نشسته میخواست که بجا در آید - قضا را در ورای شوره
 افتاد و خیمه بجز نماند - مدت سلطنت یازده سال و یازده روز سلطان میران محمد شاه
 خواهرزاده سلطان بهادر شاه که از جانب سلطان حاکم آسیر و برهان پور بود - چون
 از اولاد سلطان بهادر شاه هیچکس نماند - او غالب آید - بر مسند حکومت یک ماه و
 یازده روز نشست سلطان محمود شاه بن لطیف خان بن مظفر شاه هجده سال و
 چند روز سلطان احمد شاه عزت رضی الملک از اولاد سلطان احمد شاه بانی احمد آباد
 با اتفاق اُمرا بر مسند حکومت نشسته رسکه و خطبه نام خود کرد - مدت حکومت سه سال
 و چند ماه و بقول هشت سال سلطان مظفر شاه بن سلطان محمود شاه بن لطیف خان
 بن مظفر شاه - چون از اولاد سلطان بن مذکور که قابلیت سلطنت داشته باشند احدی

عنانده اعتماد خان خواجہ سرکار که مدار عالیہ سلطنت بود۔ تھو نام طفل خورد را در مجلس پرده
قسم یاد کرد کہ این پسر سلطان محمود شاہ است۔ مادر او جاریہ بود۔ چون حاملہ گردید۔
بر اسے اسقاط حمل حوالہ من کردند۔ حمل از پنج ماہ زیادہ شدہ بود لہذا اسقاط آن
نشدہ و این طفل زائید۔ من این را پہنچانے پرورش میگردم۔ الحال کہ سوائے این
طفل و اسے نیست۔ متابعت ناگزیر است۔ ہمہ کس قبول کردہ اورا بہ سلطنت
برداشتہ۔ سلطان مظفر خطاب دادند۔ حاجت انام بدست کسان خان اعظم
کو کلناش کر قرار آمدہ خود گذشت۔ چنانچہ گذشت آیام حکومت شانزدہ سال
و چند ماہ۔ از ابتدا ئے سنہ ہشتصد و ششاد و یک ہجری لغایت نہ صد و ہشتاد و
ولایت گجرات یک صد و ہشتاد و چار سال از تصرف سلاطین دہلی بیرون بود۔
در ہمد اکبر داخل ممالک محروسہ گردید۔ و تبصرتہ اولیائے دولت بابر ہی در آمد۔

در بیان روانہ شدن خان اعظم بیکہ معظمہ

خان اعظم کو کلناش با وجود تقدیم خدمات لائقہ و قبول عنایات پادشاہی
بہ موجب از اکبر از رز وہ خاطری بود۔ و با شیخ ابو الفضل خصوصیت بسیار داشت۔ اگر
امروزہ خلافت خواہش اور حضور میر بومی زد۔ از در اندازہ می تیج تصور نمودہ بسیار
آشفتنگی می کرد تا آنکہ دین آیام بہ موجب از رز وہ خاطر ششہ بجز مہوات بہت بلند
از گجرات روانہ شد۔ و با جام و بہار کہ عمدہ زمینداران آن ولایت بودند ظاہر شد
کہ داعیہ آنست کہ از راز سند پر گاہ آسمان جاہ شام۔ چون بسو منات رسید۔

سہ جاریہ کنیزک ۱۲ سہ در اندازی۔ رشتہ اندازی ۱۳۔

در آن دشتی سرکار والار که در آن صوبه بودند مجبور ساخت و بر لب آب دریا
 شده و رسیده یافتند و آنجا به نقد و جنس خود و به جرات دست - این خبر به فرج پادشاه
 باعث آرد که خان کبیر گردید - و فرزان عطاقت بنیان ماسد گشت - خان اعظم از کبیر
 شوق ملاقات و در آن وقت شده بود انحراف داشت و به جهت نذر نه گشته - روانه بیابان
 گردید - بعد از آن که این سعادت سال دوم معاودت نموده به بیابان رسید - و به جهت
 حکم آستان سلطنت رسید و فرستاد ملازمت انداخت - کبیر از کمال عنایت و لطف
 که پادشاه داشت و آغوش گرفت - و دانست که دوست به حسب عالی و کالت سر از آغوش
 و مهر خود جدا کرده - و در آخر با منصب بهت نهایی سر فراز گشت - در آن دشت
 به حسب امر پادشاه که به چرخاری ضابطه بود - اولی شخصی که به حسب بهت هزارری
 سر قزاقی یافت خان اعظم بود - این همه عنایات به حال از آن بهت مصروف بود که
 به چرخ آنکه والد او دایه سر ضابطه پادشاه بود - پاس خاطر آن حقیقه کبیر بسیار می کرد
 خان اعظم از او انش و فرزندگی و شجاعت و مردانگی بهره وافر داشت - بهت
 کبیر از بزرگ و بهت بلند - پیاز دلسر و بدل پوشتمند

ذکر در بیان تسخیر قلعه چیتور

در زمانیکه میزبان در مالوا شورش داشتند و کبیر به فرستادن آنها متوجه بود
 منزل و چیتور تابع کبیر آباد بر زبان او گذشت که غیر از انا تامی زمینداران و
 ملازمت رسید و اندک خاطر میسر شد که نخستین استقبال را نامه داده بعد از آن بطرف مالوا

نعمت فرایم سکت نگه پسر ازان در ان زمان بجهنم بود بخاطر آورد که نفست ایستاد
 بادشاهی اگر آن طرف شود پیدرین این یورش لاجی من خواهد است باین دایه
 از لشکر فیه روزی گریخت چون قرار نمودن از بعض رسیده و تخریب را با بطریق
 اولی لازم آمده از دهلی پور است ملک را نامتو جوشد در حال قلعہ جیو رسیده آن
 حصار را که در حصانت و ثبات است آفاق است محاصره کرده چند ماه علی انوار جنگ
 توپ و تفنگ و سیان ماند بره بره ای که بر آتش دیدن بود چها سوار شد بر بعض سید
 که ازین روزن قلعہ چند مرتبه شخصی بندوق سرداده و سوار آتشی با بی مو حیل
 رسیده بادشاه بندوق خاصه بدست خود گرفته بسوی آن روزن سرداد بر زبان
 او گزشت که چنانچه در کار هر گاه بندوق بشکار میرسد دست من حساس کند
 که به نشانه رسیده الحال همچنین حساس شده میدانم که تیر بندوق به نشان رسیده
 بعد چند سے خبر رسیده که برادر زاوه دانا به مل ازان بندوق گشته شد و گوی تفنگ
 بر نشانه رسیده قلعہ

در معرکه این تفنگ فریاد رس است خصم فلکین دگر مخوفی آتش فشرست
 موقوف اشاره ایست در کشن خصم سوارش بجای ز گوشه خیم پس است
 چون محاصره یافتند او کشید و کای از پیش زنت بموجب حکم داد و نقب درون قلعہ
 رسانیدند هر دو را از بازو دست پر کرده یکے را آتش دادند و دیگرے موقوف بر حکم بودند چون
 سرایے برود نقب پان قلعہ با هم اتصال داشت - قصدا در هر دو نقب آتش
 در گرفت و لشکر پادشاهی که طرف نقب دوم نزدیک قلعہ غافل بود بسیار کسان
 از آنها ضائع شدند - اما قبایل پادشاهی قلعہ مفتوح گردید - بعد جنگ بسیار و مرقد

بشماره نایب ملحق بشما که از امرای بزرگ او بود کشته شد - اکبر بعد فتح و نصب
قلمرو و بفرخی و نیروی از آنجا سعادت نموده بمطهره و گلشائے اجمیر نزول جلال
فرموده از ابتدای نصف شهر زیاده لغایت اواسط اسفند ماه آنی که مکی شش
ماه بوده باشند این مهم انصراف یافت -

ذکر بیان معاف کردن جزیه و طریقہ اصلاح کل وزیرین در

ملکت هندستان خیر الدین الی

شیخ عبداللہ بن شیخ شمس الدین سلطان پوری در عهد شیر شاه نصیر الدین الاسلام
در زمان هما یون شیخ الاسلام و در وقت اکبر بخدمت الملک ملقب و نهایت جاه و طلب
مستعصم - دنیا دوست بود چنانچه شیخ عبدالقادر بدائی با وجود اتحاد مذہب سنیست
تمام در عمل و طبیعت و کتاب خودی بکار و چون مخدوم الملک سعادت بادشاه
گشته در گذشت خزان و فائز بسیار از او بدید آمد - از آن جمله چندین صندوق
خشت طلا بود که از گوشه شان خانه او که بهیانه انوار خود در آن گمیده بود بر آید و در
و این همه با جمیع اموال و کتاب اندوخته او و خل خزانہ عامه بادشاه گشت - و شیخ
عبداللہ بنی صدر که لک مرے مستعصم جا و طلب از اولاد ابو حنیفہ کوئی در ادائے عمل
اکبر اقتدارش بجای رسید و بود که یک دو بار بادشاه خود کفش او را پیش و گذشت
و اناحق خود را بر سرست و در ظاهر اسلام نهایت صلبت بمال نصیب می باشند - و
سنة شمیر یوم و هفتاد - هر دو نام با هم ۱۲۰ ساله صلاح کل - از او مذہب ۱۲۰ ساله صلب سخت ۱۲

چهلون مرتبه نمائی بجز تسلط بر بلا دهند و از بام افتاده بمرد و اکبر نهایت جان دود
 طفلی سلطنت یافته انفصال دعا دئی عظیمه بکاکر امیر سلطان فرستد در دیوین همین مرد
 کس و اشیاء و ابلع اینها سپرده خود پیش و طرب و لهو و لعب میگذاشتند اینها بنا بر حب
 جاه و نفس پرستی و شمت و شرب هرگز اندک مورد التفات پادشاه و اسلاکت شرب
 خود بیگانه میدیدند بهر حیل و بهانه که میتوانستند بنام حراست و حمایت شرح و اسلاکت قبل
 او گرفته نمی گذاشتند که سر برافرازد و خصوص با کسانی که بظاهر هم پیشه آنها بوده
 در باطن منتی آینه انداخته اند نهایت عنادی و در دیند چنانچه شیخ ابو الفضل و
 پدرش شیخ مبارک و شیخ فیضی نیز بام اینها افتاد و تائید آکن اذان بلان نامگان
 هزار دشواری و دیگر خواری نجات یافته با وج عزت و اختصاص رسیدند و در
 ضمن احوال شیخ ابو الفضل این ماجرا پیرایه اصلاح خوابیدانت و کار بجای رسیده
 بود که خلق نه یاده از حد حصر بیدستاری سعی آکن بے دینان خون ناحق ریخته شد و
 آنچه از مجموع حکایات و تقریرات نقل اخبار آن عصر مستفاد میشود هر دو مقتدران
 مذکور نهایت تعصب و اظهار تسلط آنها در خلوا هر دینداری نقطه براسعت جهاد
 نفس و هوا پرستی بود و بوی ازا بمان بمشام جان اینها در تبا عشق شل عبدالقادر را بانی
 و غیر فلک رسیده بود و از شدت تعصب و خود را بانی فتوا بایع عجیب میدادند چنانچه
 شیخ عبدالقادر بدایونی نویسد که محمد و مملکت فتوی داد که درین ایام کج رفتن
 فرض نیست چون پرسیدند گفت راه که منحصر در عراق است یا در راه عراق با سراسر از
 قزلباشان باید شنید و در راه دریا حصد تول از فرنگی گرفته زبونی باید کشید و درین

عهد نامه صورت حضرت مریم و حضرت عیسیٰ مهتور کرده اند - حکم ثبت پرستی داد و پس بر
 در صورت سفر محمود است ارباب دین و کازین مقوله مرتبه اجتهاد آن قدیمی فقه است و
 دین داری تواند فهمید - و بدایونی در احوال خود می نویسد که هر چند شیخ مبارک را
 بحسب استادی برین حق عظیم است لیکن چون او دیرانش غلو در اخراجات از مذہب
 حنفی داشتند مرآن جهت سلبان نامند و نیز براسه استشهاد و استحکام قول خود اند
 مخدوم الملک نقل میکند که او هرگاه شیخ ابو الفضل را در اداتل عهد اکبر میدند
 میگفت که چه غلطی که ازین مرد در دین برنجیزد و پیش جز این نبود که شیخ ابو الفضل
 و پدرش شیخ مبارک بنای عقل و تدین مثل اینها موع در قتل بندگان خدا بلکه بخوبی
 مردم محض گمان تشیع یا پیروی عقل در مسائل مختلف مینانیدند - و بطریق آن هر
 امرای دنیا پرست مرتبه تعصب عوام سجدت رسیده بود که در مبادی سال سی و
 سوم اکبر فولاد برلاس نام منصبدار متعصب ملا احمد غلظی را که شیعی مذہب بود و بعد از
 کیش تشیع از درنجیده - شبیه همان ملا را از خانه اش برآورده بزخم خنجر مجروح ساخت
 و اکبر که در آن ایام دین آگهی اخراج نموده از قید عصیت برآمده بود برلاس مذکور را
 پیاسه فیل بسته در شهر لاہور گردانید تا پلاک شد - و ملائے مقول بعد از قاتل بس
 روز گذشت - و بعد از دفن ملا احمد شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل بر قیصر مستظفان
 برگاشتند - با وجود این همه اتهام مردم لاہور بعد نفست از دوشے باو شاه به کشمیر
 جھے ملا را بر آورده با آتش تعیب و عذاب و سختد و براسه خود ذخیره انداختند -
 المقصود چون موئن الدوله شیخ ابو الفضل بنیایت مرتبه تقرب اکبر بادشاه

خصم من گشت و علامه زبان حکیم فتح الله شیرازی و دیگر امرا و علمای عراق و شیراز
 در بار اکبر فرمودند: شیخ ابو الفضل با علامه مرقوم و دیگر دانشوران همراه و
 بهزبان گشته در بزرگ ستمکاری و خونریزی متعصبان میماند مذکور که رحمت حکم است
 چون سچاره گری نشست و دید که پادشاه خود پرست و عالی جاه است از مذموب
 خود پرستته و بناله روی نخواهد کرد و با این مذموبی که دارد بنا نیکو از دست استحقاق
 یافته عالمی بیاد افتاد و رفت تا چار اکبر راستنموده و فرق مرتبه که داشت و نمود
 ولایت بخیر و سری و احداث مذموب جدیدی بدین آئین نموده از قیاد نصیب برآورد
 و بنی نعل اللهی که صلح کل نتیجه آنست آگهی داده بنده گان خدا را از چنگال سفاکی
 بی باکان مذکور و اتباع آنها نجات و رستگاری بخشید و بنای آن بدین منظر
 گذارند که پادشاه را اول آهسته آهسته بر خشت نیشت آنها و جمع مال و طلبت
 که در دل داشتند آگهی داده چنین دانودند که پادشاه ازین بر عهد بینگان نام
 ریاست اسلام بهیبه و وجه لائق تر و مستحق این مرتبه و مقام است و چون این سخن
 دل نهاد پادشاه شد در شرف سال بست و چهارم جلوس روزی و حضور پادشاه و اعیان
 و علما گفتگوئی مکنه که مختلف فیه میباشند میان آورده سخن بدین حد
 رسانید که سلطان را بهم مجتهد و متوان گفت یا نه شیخ مبارک پدر من الله و له
 ابو الفضل که علمای اسی زمان خود بود و حسب الامر مذکور درین خصوص نگاشته و
 پیر خود مختوم گردانیده بعد از آنکه عصر که در اردو حاضر بوده اند سپرده فتوی خواست
 علما رضی پادشاه از فتوای سوال در یافته بعد تا سکن و اعیان نظر در معانی آن
 سله احداث فرموده که تفصیلات جمع فاضلی ۱۱ سله مختوم خاتم زند ۱۱ سله اعیان

کریمه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و دیگر احادیث و
 اقوال که درین باب درو یافته، یکی حکم کردند که مرتبه سلطان عادل عند الله
 زبده از مجتهد است چه نفس اولی الامر مؤید و جواب اطاعت سلاطین است علی
 لائمه معاضد مجتهدین - و حضرت پادشاه عادل و افضل و اعلم باشد است اگر در
 مسائل دین که مختلف فیہ علماء است یک طرف را از جانبین قتلان جهت تسهیل
 محاش بنی آدم و صلاح حال اهل علم اختیار نموده آن جانب حکم فرماید - اطاعتش
 بر کافه انام لازم و ایضا اگر اجتماع خود حکم از احکام که مخالف نفس نباشد بنا بر
 مصلحت عام قرار دهد مخالفت از ان حکم موجب سخط الهی و عذاب آخری و خسران
 دینی و دنیویست و همسایران مذکره هر طایفه خود زنند - بعد از ان مخدوم الملک
 عبدالنبی صدر را احضار نموده مأمور ببردن سخط گردانیدند - آنها نیز طوعا و کرها مبر
 و سخط نمودند و کائنات ذلک فی شهری رجب سنه سبع و ثمان مائت و
 تسع مائت من الحجج المقدسه چون محضر درست شد و احکام خاطر خواه پادشاه
 که مطابق اصطلاح خیر طلبان جمیع خلق الله بود شنیدند انشیکما اجرا یافت - مخدوم الملک
 و شیخ عبدالنبی امور بکار و دنج گشته اخراج یافتند و طایفه تعصب پیشه دیگر
 بهدین پنج تعیین تفاس و ولایات و در دست از حضور مجبور گشته - از دار السلطنه
 سله اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم - اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول
 را و اولی الامر را که از شما باشند ۱۱ سله نفس - و امیل ۱۲ سله سخط غضب ۱۳ سله
 و کائنات ذلک الخ - و آن واقع شده در ماه رجب سنه نه صد و هشتاد و هفت

داد و افتادند و خیر طلبان خلق خدا صلاح حال عالم و ابقای جان و مال و عرض و ناموس
 اینان را آموختند و در امینا عقیده سلطان زمان داشتند و اکبر را داعی و محدث دین الهی
 گردانیدند - و دین الهی عبارت است از صلاح کل دجائے دلوں جمیع عباد در کسب
 حمایت خود با تقضائے معنی ظل الهی - و حاصلش آن که با احدی تعصب و نفاق نباشد
 و هر کس در سایه رافت او آساید - بدین تدبیر جانان از دست اید او اضرار خلق
 آسوزند - و فایض البال راه زندگی پیوندند - و خدمت الملک که مکمل منظره رسید - شیخ
 ابن حجر کی صاحب صواعق محرقة در آن زمان زنده و مقیم مکه بود - باعتبار مناسبت
 تعصب استقبال خدمت الملک نموده احترام او بسیار نمود - و در آن شهر آورده و کعبه
 را در غیر رسوم های او کشور تازیارت نمود - و آن جعفر و شگند نام که در صورت
 دینداری ظاهر دنیا بود - چون از پادشاه و امرای موافق نهایت کبیله بود -
 در محاسن و محافل نسبت بر پادشاه و امرا سخنان اخوش مثل ارتداد از دین و غیرت
 بکفر که اکثر افزا بود فراموش نمود - و ازین سخنان او گوش پادشاه رسید و باعث کمال
 از جبار خاطرش می شد - و شیخ عبد الباقی صدر هم که بکشد بعد اندک مدت که خبر شیخ
 محمد حکیم میرزا برادر اکبر شنیدند و خبر شنیدن او را در دست میز آن مذکور نیز رسید
 بطبع ریاست و حسب جاهیکه داشتند قیاب گردیده هر دو معاودت هند خود را بجا برد
 گجرات رسیدند - در این اثنا بعضی بیگمات محل اکبر پادشاه که پنج و قتمه بودند نیز از راک
 سعادت طایف نموده برگشتند - و ببلده مذکور رسیدند - و آن هر دو بحدود و قلمرو هند اکبر
 را با قتل و دیده برخود ترسیدند - بغض و رت و نا چاری و جو رع بیگمات مذکور
 سه کف بنام ۱۲ سله کبیله - آذرده ۱۳ سله انزجار - شکستگ - آذرده کی ۱۴

نموده در استشفاع جرم خود توسل بآنها جستند. و زنهاست مسطور بعد و در
 سفارش آنها کردند. آنکه که نهایت از آنها آرزو داشتند و انتقام آتی نیز بر آنها لازم
 افتاده بود در ظاهر بپس زنها داشته مردم خود فرستاد که آنها را محقق از ان عنوان
 مسلسل کرده بیاورند. و مردم الملک از کمال خوف و بیم در راه قالب توی کرده. و
 در تلافی نفس نفس انداختی در جالند هر آورده و فن نموده. و مال بسیار از خانه او برآید
 بنظر امیر پادشاه رسید. و عهد الشی را بعد و در پالای محاسبه در آورده حواله
 شیخ ابوالفضل نمود. و در قید بود. چون او را با شیخ عداوت دیرینه بود شیخ ابوالفضل
 شتم شد که عداوت او را آشفته است. و این نهمیب آتی که آسایش غیر تهاجی خلق خدا
 در این بود تا عهد جهانگیر راج داشت. باز از عهد شاه جهان نصب نهمیب خیر
 شده در عهد عالمگیر شدت پذیرفت. از تقریر شیخ ابوالفضل در ذکر احوال خویش
 و محاطت قبر امیر جهانگیر است. و تحفظان از شیخ ابوالفضل و برادرش که بعل آید
 و در ذکر گذشته شدتش بدست فرزند برلاس گذشته دلالت بر شیخ او و برادرش می نماید
 و اعلم عهد الله. و احوال امیر محمد علی عبدالقادر بدایونی در تاسیخ خود چنین نگاشته
 که او قاکوتی نسب بود پدر آن او در کاک سند خفی نهمیب بودند. او در عهد شاه طهماسب
 صحنوی بولایت عراق ایران افتاد. و نهمیب شیخ اختیار نموده. و درین نهمیب
 غلوه داشت. چون شاه اسماعیل ثانی پسر شاه طهماسب از سنی افیون سازه ش با
 روی و تورانی بیخو است و بر عکس پدر اندک طرفدارای تسبیح ظاهر می نمود و تنگ
 گردیده بیکه رفت. و از آنجا بدکن بعد از ان در سال سبت و نهمیم جلوس اندکن
 سلسله استشفاع. شفاعت طلبیدن ۱۲

بهند آمده ملازمت اکبر پادشاه نمود. روزی او را در بازار دیدم و بعضی عراقیان بفرمان
 می کردند. گفت که نور رض و جبین ایشان عیان می نماید مخفی چنانچه نوتن
 در چهره شما ملائمت مذکور حسب الامر اکبر تحریر تا بیست هزار ساله از ابتدای هجرت تا زمان
 اکبر اشتغال در دیده زمان چنگیز خان جمیع وقایع را در دو جلد با تمام رسانید و
 در سال سی و دوم بتقریبی که مذکور شد گذشته گردید بقیه احوال را آصف خان تا
 سال نه صدر و نود و هفت نوشت. و آن کتاب بتاریخ الفی سی و سوم گشت. و نیز
 بسبب اعتقاد نمودن بهین مذکور است که بلبندی است بلیطه خطی که بطور خیمه عرض
 وصول در می آمد. پادشاه عهد است که تحصیل وجه مذکور موقوف گردد. بعد از این
 گزارش که مقرر گردید چیزی به جهت آن بود که همواره بلیطه معتد به روزانه می رود و بوقت
 سپاه اسلام آن قوی باشد هرگاه بیامین اقبال روز افزون هزار آن بختی مملو
 از زر و سرخ و سفید در سرکار والا فراهم باشد و راجا مدایان هند ستان سر بر خط
 اطاعت نهاده باشند. چه مناسب است که زیدوستان و مسکینان هند را آزاد و از
 زبانی انداخته آید. گویا ملا شیره در زمانیکه راجا ای سنگه به تشویر ولایت کوستان
 پنجاب و تارسیب راجا ای آن دیار تعیین شده بود این قطعه خاطر خواه پادشاه
 بسنگه نظم کشیده و باستماع مضمون بهین قطعه دل پادشاه بر رعایت نمودن اهل
 گردیده نظم.

شما! فرمان فرستادی براجا
 جهان رونق گرفت از عدل تو دین
 که سازد هندوان کوه را و دم
 که هند و هیمه زنده شمشیر اسلام
 سله خطیر. بیار ۱۱ سله. بیامین. جمع هیمت. بیار گها ۱۲

پادشاهان پیشین بقوائی علمائی تعصب آئین ایذا و اضرا مخالفان مذہب
 صواب و نتیجہ نزاران اہر و ثواب میدارستند۔ واحد و جہ زر و اموال و عیال و
 اطفال بیگنا بنگان کہ فی تحقیق اطاعت نفس و هوا پرستی است از پہلوئی
 قوائی همین جہالت کیشان از حلال اعظم عبادت رب الارباب می شمرند
 اکبر کہ عقل خدا داد و دوزخ شعور و طریقہ معاش و معاد داشت بساط صلح کل گسترده
 و طوائف انام و طبقات خلایق را یکسان نمود۔ و گفت کہ خلایق جان الہی بخلاف
 فطرت الشارب و مشرغ الذہاب در فیض کشیده لطف عام او همه را شاملست
 پس بر پادشاهان و الاشکوه کہ ظلال ایزد متعال اند نیز واجب و لازمست کہ تخاف
 و تنازع دینی منظور نداشته۔ بزوہائے خدا را بیک نظر بینند و پر تو عنایت خود را
 مانند نور آفتاب کہ بر نیک و بد می تابد۔ بر همگان یکسان اندازد۔ بعد این دلائل
 گفتار حکیم فرمود کہ از تاریخ امروز تا یکس از حکام ممالک محروسہ بجلست طلب جزیہ کہ
 ہشت سال با یکین سلاطین پیشین بہ ضبط درآمد از آنجم زبردستان نشود۔ و با چند
 و مسلم دیگر و ترسا و دیگر اہل مذہب در مقام صلح کل بودہ با احدی در دین
 قسری نہ کند و اگر تا بردش پیشینان خود ہر کس پرستار آفریدہ کار باشد بہت
 در جزیہ کہ دشمنی کفر و دین جہ راست؟ از یک چراغ کعبہ و تہخانہ روشن است
 دور ہمین اوقات اوائل سال بستی و سوم جلوس و دوازدهم ربیع الاول مطابق تبرک
 مجلس مولود حضرت ختمی نبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم متفق نبود و با احتیاط سادات علماء
 لہ اضراہ فرمودند تا اسلحہ مشرغ الذہاب۔ اکیشہ کہ گوناگون اسلحہ ظلال
 سلاطین اسلحہ اتمار۔ ہمیشگی۔ معمولی

و مشایخ و ائمراصلی عام داده طعان کشید. در آن روز تمام اهل شهر از مولد حسان
 به رویاب شدند و چون بعرض رسید بود که جناب سید المرسلین و خلفای راشدین
 و اموی و عباسی خطبه می خواندند و بعضی سلاطین مثل امیر تیمور صاحب قرآن و الخ بنگ
 میرزا نیز خوانده اند. بخاطر اکبر آمد که در یکی از جمعات باین سنت خود هم عمل نماید
 بنابرین روز جمعه در مسجد جامع قجور بر بعضی از زبانه های منبر آواره قاضی خطبه
 خواندن شد. و یکبار مختصر واقع شده بلزوه اقتدار. و هزاران تشویش این ابیات
 شیخ فیضی او کرده همین ابیات اختصار نمود.

خداوندی که مارا خسروی داد دل دانا و با از دوی تو داد
 بعدل و داد مارا ره نون کرد بجز عدل از خیال ما بیرون کرد
 بود و صفش ز حد فهم برتر تعالی شانده اند اکبر

و از منبر فرمود آمده نماز جمعه او از مسود و عین ملاحظ کل را ندیدیم الکی نام نهاد و مقدر
 کرد که در شب جمعه دانشوران جمع او بیان و فضائل آنحضرت علی الهستی و بشیر و یهود
 و نصاری و دیگر دین و داری و دین و دهری و برشته و سیوطی و دیگر اهل مشارب و
 مذاهب در چهار ایوان که همین قصد تفسیر یافته بود و فراموش آمده مذاکره و مناظره نمایند
 پادشاه منصفان بلا تعصب مقالیه آنها شنیده عیار گفتار هر یک بچکات خود بر خیزد
 دور هر جا نکته انسانی به خاطر رسد بحسب بیان خاطر نشان متکرر نماید.

سید مرتضی جمع شده خواندند و از طهرام ۱۲ ساله قاضی شد و برادره کرد ۱۱ ساله حشر گرفتگی زبان ۱۳
 ساله اخلاص جمع خواندند ۱۲ ساله ملحد لاندی ۱۱ ساله دهری ۱۰ ساله دنیا را ندیدم و آفریننده چند و در ۹
 ساله برابره جمع برین ۱۱ ساله سیوطی ۱۰ ساله نسبی از جویگان ۱۱

بیت

جنگ نهاد و دولت همسرا غدر پذیر چون ندید حقیقت را افسانه نهند
 و بر این در یافت حقیقت آئین نمود کتاب معاجرات را که شش بر بیس مقالات
 و اکثر اعتقادات و حالات و مواظبات این جماعت است و درین کتب را از کتب توارخ
 کتابی بزرگتر و معتبر تر از آن نیست حسب الحکم اکبر با همام غیاث الدین علی نقیب خان
 سنی ملا محمد سلطان تھانی سری و شیخ عبد القادر بدائی بفارسی مترجم گشته برز شا
 موصوم گردیده و شیخ ابوالفضل و یار چاه آن را در کمال اتقان نگاشته همچنین دیگر کتب
 هند و سنه نیز بحسب امر ترجمه گردیده و بار بار بر زبان اکبر میگذاشت که از وزیرین
 تنید با تقلید چراغ خود خاموش شده و هر کس به آنکه غور و امتیاز در حقیقت
 نمایند هر چنان پدر و استاد و شناسایه و خویش و اقارب شنیده بآن گردیده
 اقتضای روزند و عداوت و کین با یکدیگر مذموم گشته بنظر تحقیق اقوال مخالف
 خود نمی شنیدند و استیاز حق و باطل در عقائد خود و دیگران نمابند - با آنکه از همه

بیت

امیر تره بین است - کجای می کشد خواب یک خور است باشد خنجر و تیغ
 گفتگو کفر و دین آخر به کجای کشد خواب یک خور است باشد خنجر و تیغ
 و مقرر فرمود که در هر سال دو مرتبه یک خنجر بحسب که روز ولادت اکبر لودد و یک دوم ماه
 امروا و خود را به بعضی جواسر و طلا و نقره و انواع آئینه و گوناگون اجناس سنجیده
 اشیای موزون به برابر فقر او محاسب احتیاج شصت یکصد و نیز قرار یافت که از
 تاریخ ولادت خود چند روز بحساب بعد و روز همان ماه سسی ترکیب غذای گوشت
 له اتفاق - عقیقه - یقین ۱۲ که آئینه جمع قماش - پارچه ۱۲

حیوانی نشود. و هر سال بعد وزن آن قدر رود که موافق عدد سنین عمر او باشد
گوشت تناول نکند. و در آن ایام در ملک مجرب و در میان زارند. و بدین ترتیب
گاه گوشتی نیز از ملک مجرب و در ملک مجرب و در ملک مجرب و در ملک مجرب
چهار گوشت از شاخ و درخت برنی آید و مانند نباتات از زمین بر نمی خیزد. از بدن
جاندار است. یا وجود انواع اقدیه و اقسام آنها که از خانه انعام الهی به آدمی عطا
شده بر سه اندک لذت که زیاده از آن بر زبان نمی نماید قصد جانداران نمودن.
نمایند سخت حالی و سنگینی است. و بعد از خوردن که مخزن اسرار ایندست. قبول نباتات
گردانیدن کمال نادانی و بی عقلی. و نیز میفرمود که سگ کار بسیاران و نموده جلدی
و بعد از دست. ناخدا از زبان پلاک جانداران بیچاره را تماشا فرموده بگنایان
چند مانع از جان بیگانه اند. و نمی دانند که این صورت غریبه و عجیب از بدن ضائع
الهی ساخته است قدرت اوست. و سعی در اندام آنها نمودن کمال نادانی و
شقوت است. بعینیت.

میان راه مورس که در آن کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

بنابر صدور اقبال این امور بعضی از مسلمانان مقتصد اکبر را به جیشگی از دین فرستاد
ساخته غائبانه ملاعش می نمودند خصوصاً ملا عبداللہ سلطان پوری که در عهد
اسلام شاه افغان خطاب شیخ الاسلامی و شریعت و در زمان اکبر بخدمت الملک طلب
شده بود. و شیخ عبداللہ صدیکل زیاده تر از دیگران سخنان ناصواب میگفته
و احوال آنها مذکور شد.

ذکر و بیان دختر گزین اکبر از راجہ بک ہندستان

بنابر استخوان و انہماک تسلط و اقتدار خود بعد چند مدت از جلوس و غلبہ بر اعدای و
استیلائے قلعہ چیتور از دست رانا و ہتھیال او خواست کہ دختران راجہ بک عمده
این ملک بزرگی خود و اولاد بگیرد۔ اول چون جن خان میواتی عمدہ زمینداران
جوار دار الملک بود دختر برادر او را درخواست۔ او بیکنا بہت اسلام قبول نموده عقیقہ
مسلمہ را بحرم سران سلطانی فرستاد۔ بعد آن راجہ پہلا اہل کچھو اہم کہ عمدہ ترین
راجہ بک ہند بود۔ ہمین حکم شد۔ او بسبب مخالفت مذہب قبول نیکوکاران
ناچار گشتہ تن در داد۔ و صبیہ خود را در عقد از دواج اکبر در آورد و نظم
بر دوسے کہ طالع بر دمنہ بود نظر باسترا و ابر پیوند بود
جاندار بر رسم آبائے خویش پری چہرہ را کرد ہستانی خویش

ذکر ولادت شہزادہ سلیم یعنی جہانگیر پادشاہ و رفتن اکبر و راجہ بک بایفائے نذر

چون اکبر را از دوسے فرزند سعادت پیوند بسیار بود و صورت نیک گرفت۔ رنما حالہ
می شدند۔ و اسقاط می یافت۔ اگر می زائیدند چند روز نماندہ می موز۔ با شکار و دولت
خواہان با امید وصول این ماملول رجوع بخدمت شیخ سلیم کہ در آن زمان از نزد کان
در گاہ کبریا مستجاب اللہ عاشق ہو بود۔ نمود۔ او در قصد بیکری اقامت داشت حبیب الشار

سہ تن در داد۔ راضی شد ۱۲ سہ ماملول۔ امید کردہ شد ۱۳

شیخ در نزدیکی قصبه مسطور عمارات شاهانه احداث فرموده و بفتح پور موسوم کرده -
 دار السلطنت قرار داد - بوسیله دولتی آن در ویش عنایت الکی یاد شد - در سال
 چهارم هم جلوس و الامطابق سنه صد و هشتاد و هفت هجری از بطن عفت شرت
 صبیغه راجه پهاڑ اهل پسر فرخنده اختر ولادت یافت بیست -
 یکم غنیمت از بان دولت و مید - کز انسان گلی چشم گیتی ندید

نایم آن مولود بناسبت اسم در ویش داعی سلطان سلیم گذاشت - آخر بعد پور
 چون پادشاه گشت بجا نگیر پادشاه موسوم شد - چون اکبر را اعتقادے راسخ با
 خواجہ معین الدین خجستی بوده و مزار آن بزرگوار متصل بشهر اجمیر است - اکبر هم کرد
 بود که هرگاه این دو تاملے اورا فرزندے عطا فرماید زیارت مزارش پیاده یا قطع مسافت
 نماید - بعد ولادت شاهزاده سلیم اکبر با یقائے عهد از فتحپور سیکری تا اجمیر که هفت
 منزل و هفتروزے دوازده کرده است - پائے پیاده طے مسافت نموده مراحم زیارت
 بتقدیم رسانید - اصل آنکه اکبر بادل قوی قوت بدنی هم بسیار داشت - و جراتهای
 او انچه مرقوم و مشهور است - اکثر خارج از حد شجاعت و نزدیک بمرتبہ تهور است
 و از قانون خرد بیرون - شیخ ابوالفضل در اکبر نامه می نویسد که روزے بقصد شکار و
 زور آزمائی پیاده باز متھرا روانه شده آخر روز بآکبر یاد که پیاده کرده فاصله دارد
 رسید - و از نزدیکیان غیر از دوسه کس دیگرے همپایے تکر و برمی نگار که در سوارتی
 قبل ازے ما هر و بیاب بود که احدے از فیلبانان کار آزموده آن قدر مهارت داشت
 هنگامیکه قبل مست عزمه کرده فیلبان را کشته باعث آشوب شهر می شد - پادشاه
 سه تھور شجاعیکه بدرجه افراد رسد ۱۱ ساله عمر کرده - شرات ۱۲

رو بر سر پیل بن اندیشه بالی جرات بردندانش گذاشته سوار می مشد.
و آن را با نیل دیگر که همسار او بود و جنگ می انداخت دبار و دین جنگ خیلان از این فعل
جست بر نیل دیگر بخوبی میرفت که موجب سیرت نظار گیان میگردید.

ذکر از درج شاهزاده سلیم یا حیدر بیگ موصوفه راجه و ولادت سلطان

خرم یعنی شاه جهان بادشاه

چون اکبر و ایلخانی سابق با اراج و ادب و وجود مخالفت نه میسر میسرین
نسبتاً تفاخیر میسر بعد و سول شاهزاده سلیم سید بلوغ اگر چه اهل دختر راجه
بجنگست و دل پناه اهل کج و اهر در جلاله رکاح شاهزاده بود و مرتبه ثانیه با دختر ترو راجه
و در راجه مالدیور زبان بود و هلاور میوه که وصیت ملک و کثرت لشکر کرد و اکثر راجه
عده بود و در عقد از درج شاهزاده مذکور در آوردند اما درین اتخاذی راجه براسی
از دیار اکبر و در خود مجلس عالی ترتیب داده التماس مقدم بادشاه نمود. اکثر بایس
عنایت از فرموده التماس او را با حاجت مقرون گردانید و بمنزل اوزنته و مقر خارا و در
با و در اعتبار رسانید. راجه مراکم نیاز و پیشکش تقدیم رسانیده فهرس جمیع همایان
پادشاه دست نموده از لشکر یلان تا اگر پیشیه همدا خلایع فاخره پوشانید. و
امر آن عظام را با دایه رحم ضیافت و گذرانیدن تحائف فرستاد و گردانید و فیلمان
کوچه پیکان سپاهان حیدر خارا و پرستاران و غلامان بسیار و ذراع اقمشه و اجناس غرور
و ثبات البیت و جوهر گران بها بطریق جمیع سرانجام داد و بر همین پسین پادشاه را

له منساب نسبت و بهشتی که حواله در همان ۱۲ سنه فرست. فرست ۱۲

مع دقتر و داماد مخلص نمود. قبل ازین سلطان سلیم را از دخت راجه بهگلونت داس پسر
سلطان خسرو نام بهم رسیده بود. بعد از او بطین صبیحیه موتی راجه در سنه شش و شش جلوس اکبر
د هزار هجری سلطان خرم که بشاه جهان نامو گشت. ولادت یافت. بزرم عیش و عشرت
در انفس انبساط و مسرت آراسته شد. دست بدل و عطا گشاده داد و جود و سخا داده آمد.

کحل بغفت جان پرور درین باغ که بگوش صد گلستان راکن و داغ
ازین تشادین کارا و بیخاست ز هفت اختر مبارک باد بیخاست
نشاط آید بخت با تار ترانه ز لایع پیر در مفسر زمانه

در بیان عجائب سراج که در زمان اکبر بوقوع آید

در موع کسیر رات پیکانام مقدم بود شخصی که با او عداوت داشت قایم یافتند
ز نغمه بر پشت در نغمه دیگر بر بنا گوش از د بهمان ز نغمه رات مذکور قایم نمی کرد
بعد چند گاه رام داس خویش او را پسر بود که بر پشت و بنا گوش او نشان
همان ز نغمه بود. شهرت شد که رات شیکا که از نغمه مرده بود. باز بطریق تسامخ درین
عالم بوجود آمد. دآن پسر نیز بدیدن سجد شعور میگفت که من رات فیکه اسم نشانها
صحیح میداد. چون این ساخته غریبه بعضی اکبر رسید. او را بحضور خود طلبیده بر احوال
او دقت یافت. و گویند تصدیق اظهار او نمود. دیگر نابینا را آوردند هر چه
مردم بر زبان میگفتند او دست زینفل خود نهاده بدست داخل بر او بسید او دایرین
مردم اظهارات می دادند و صیقل

هدر رسانیده بود. دیگر شخصی را آوردند که نگوش داشت و نه سوراخ گوش و هر چه
 مردم گفتند بجا نمی شنید. دیگر شخصی را آوردند که از یک زوجه خود است
 و یک پسر داشت و همه زنده بودند. دیگر در آن ایام که بچه زود زای می نمودند
 از سحر است آن در عراق و خراسان شور عظیم بر میدادند و دیگر از سحر غریبه که رو داده
 این است که فوجی از طایفه امان سرکار والا بر اکیه ماش سزبانان نواحی اکبر آباد
 متعین شده بود با ستمزدان محاربه در میان آمدند در آن فوج دو برادر از قوم کهنتری ترو
 بسیار کردند سیکه از آن هر دو برادران کارزار گشته شد. نقش او در خانه او بیکر آباد
 آوردند. برادر دوم در آن رزم بکار خود مستعد ماند. چون برادر توانا مان زاده
 هر دو با هم کمال مشابیهت داشتند که انبیا در آن سحر عمل متعذر بود. بعد چون
 نقش نیکو در خانه چون تحقیق نمیداد که کدام یک از آن برادر گشته شد زناسه هر دو
 برادر مستعد سوختن گشته با هم گردنازه نمودند. هر یک میگفت که شوهر من است
 همراهی او در سوختن مرا می باید. این مقدمه یک توالت شهر جوع شد و از دیر شاه
 رسید. حسب المطلب در حضور آمدند. چون استفسار رفت زن برادر کلان که
 نیم ساعت قبل از دگر بجهت بوجود آمده بود گذارش نمود که البته شوهر من است.
 و شاه صدق مقال من آنکه یک سال متعصب می شود که پیسره ساله من فوت
 شده. و باین مرد غم فرزند بسیار بود سینه این را چاک سازند. اگر بر جگر داغ فرزند
 داشته باشد شوهر من است. بموجب حکم والا بر اکیه امتحان جراحان سینه آن
 بیت را نگاهتند و شکافه مانند زخم تبر را جگرش ظاهر گشت. بیون این معنی

لایه دوزخ. ژوراد ۱۲. سحر متعذر بل. شکل بکله نامکن ۱۲

بعض رسید. باعث تعجب گردید. اکبر آن زن را ستوده فرمود که حق بجانب است
سوقن و نه سوقن را اختیار دارد. آن زن مردانه دار با پیکر بجان فخر و خوش
همراهی نموده در آتش عشق او خاکستر گردید.

در بیان تسخیر ولایت پینه و بنگاله

در آن وقت سلیمان کلیانی که از امرای بزرگ شیر شاه و اسلام شاه بود حکومت
آن ولایت داشت. و تا عهد اکبر سلطان بود. چون تم خان خانان بنگاله آن
دو بار پیش گشت. چند بار سلیمان ندک در جنگ با در میان آمد. و سلیمان عاجز گشته
اطاعت پادشاهی قبول کرد. و با خانان ملاقات نمود تا زندگی خود را انقیاد
بر تافت. چون او قالب نمی گردانید پسر کلانش بر مستبد حکومت نشست. و بعد
چند وقت پس از او داد و سپردم سلیمان حاکم گشت. دوم
استقلال زده سرانزدگی پادشاهی بر تافت. بیتم خان آماده جنگ شد و قلعه را
پینه را محاصره کرده با کبر عزت داشت. نزد واسطه واسطه مقدم او نیز کرد پادشاه
در عین برسات که از کثرت آب راه با مسدود بود در ایالت نهفت برافراشته در
حوالی پینه نزول اجلال نمود. او در خود تا آب متفاد مت ندیده تخریک سلسله
صلح ایلی فرستاد چون ایلی با تسلیم عقبه مسفرانزی یافت. حکم شد که داود ازین
شفوق یک را اختیار کند. اول داود تنها در روز نگاه آید ازین طرف مابری آیم.
سله انقیاد. فرمان برداری ۱۲ سله مقدم. آمدن ۱۲ سله عقبه. درگاه ۱۲ سله شوق
تمها - شرطها ۱۱

با همگر مبارزت نایم - هر که فرزند شود ملک از او باشد - و اگر دل بر این نه بند
 از ققائے خود بکشد که بجزید بجاعت معلوم باشد برگزیده تا مایک را از بهادران
 در برابر او بفرستیم - از آن هر دو هر کس که ظفر باید - افق از جانب او - اگر این را هم قبول
 نکنند بیک از فیلان نامی خود را که بونور حرارت و عظمت جبهه و توانائی ممتاز بود و باشد
 و دیگر که بفرستد - از این فیله را انتخاب کرده بجنگ و فرستیم - هر کدام غالب آید - فیروزی
 چنان طرف باشد - او هیچ یک را پذیرفتن توانست - مقالین این حال حاجی پور که
 آن طرف آب گنگ مجازی بنیست بسی بهادران پادشا هی مفتوح و مستخر گردید
 و محاصره قلعه بنیر شربت انجامید - افغانان نقش او بار در آئینه احوال خود
 دیده داد و در آنکه مست سرکشی و شرب بود و طعنا و کربا و در کشتی انداخته وقت شب
 روانه بنگار شدند - و شورش و دوشسته عظیم در قلعه پدید آمد - بعضی افغانان از غلظت
 در آن تاریکی در برابر از کشتی ندانسته غرق بگرفتار شدند - و فریق که خود را در کشتی انداخته
 از فرود هجوم مردم کشتیا غرق گشتند - و جمیع از کشتیا انبوه تبلاش بر آمدن پاهال
 گردیدند - و زمره که راه بیرون بر آمدن نیاقتند - خود را از بروج و دیوار مسلحه در
 خندق افکند و گورستی در شدند - هرگاه که در وقت یافته قلعه را با دیوای دوست
 سپرده خود در تعاقب بسوارتی اسب از دریای بن بن گذشتند تا سی کرده راه
 قطع کرد - درین هنگام دو حسین خان پسر سلطان محمد عدلی گرفتار گشته بقتل رسید
 و دیگر مخالفان نیز در آن راه دستگیر گردیدند - و بعد از آنکه عدو شمشیر افکند - و اکثری که گریخته
 جان بسلاستند بر دند -

آبیات

مخالفت گریزان به راه گریز سپه در عقب رانده با تیغ بزر
 گریزان شدند آن دیران همه چو از شیر خزانده آید و رسد
 چون افغانه نهر میت یافتند سپاه پادشاه از دولت غنیمت بے نیاز شد از بخام
 منعم خان خانخانیان را با لشکر گران باستصال داؤد افغان و تسخیر بنگاله متعین
 فرموده در پهنه معاودت نمود. اجماع و طریقی که درین مهم خدمات شایسته تقدیم
 رسانیده بود. بنیابت علم و تقارن سرفراز گشته برخاست منعم خان مقرر گردید.
 پادشاه بعد منیسق امور آن ریار مراجعت کرده از راه اجمیر بزیارت مزار خواجہ
 معین الدین تبرک حنبله بدر السلطنته فتحپور نزد دل اجمال نمود. و حکم کرد که از اجمیر
 تا فتحپور در هر کمره چاه بخت و مناره بلند احداث کنند. در اندک فرستاده چاه
 و مناره بر طبق حکم مرتب گردید.

القصه منعم خان در بنگاله رسید و با داؤد جنگ نمایان کرده زخمی گشت اکثر
 امرا جان شاری کردند. اما داؤد مغلوب گشته بنهنگی درگاه و الا قبول کرد و
 پیشانیهای لائقه و بیلان نیکو منظر مصحوب پسر خود بحضور اکبر ارسال داشت
 و راجه لودر مل از مهم بنگاله خاطر جمع نموده بحضور رسید و بمنصب اشرف دیوانی
 سرفرازی یافت. اجماع چندی گاه چون منعم خان خانخانیان بمرگ خود و گذشت
 داؤد و یو یافته از عهد برگشته و سر بشورش برداشت. باز از حضور خانجنان و
 راجه لودر مل بر سر او متعین شدند ایشان ببنگاله رسیده بدفات محاربات
 نمایان کرده بنظر و منظور گشتند. داؤد دستگیر گشته بقتل رسید و سر او را بدو گاه
 فرستاد و سوره عنایات شدند. و از آن وقت قتل بنگاله فرستاد بوشیه نمائند که

در بنگاله آغاز ظهیر اسلام از ملک محمد بن خلیفه که از امرای بزرگ سلطان ایک بود
 گردیده از آن زمان آن ولایت در تصرف سلاطین دہلی درآمد و در سنہ منقصد و
 چهل و ہفت ہجری قمری در خان را کہ از جانب سلطان محمد شاہ فخر الدین جوہا بن غیاث الدین
 تغلق شاہ بود محمد الدین سلاحدار بقا بود یکہ یافت کشتہ بر منہ حکومت نشستہ و
 بسلطان فخر الدین ملقب گشت۔ مدت حکومت او دوازده سال۔ سلطان علا الدین
 عرف ملک علی کہ بخشی لشکر قدر خان بود با سلطان فخر الدین جنگ کردہ غالب شد
 و او را بقتل رسانیدہ بواسطہ حکومت بر اثر اشت۔ چہار سال و چند ماہ۔ سلطان
 شمس الدین عرف حاجی الیاس نوکر سلطان علا الدین سردار لشکر گردید و بر سر
 لکھنوی رفتہ تمامی سپاہ را بحین تدبیر با خود متفق نمود و از راہ برگشت۔ و بر سر
 علا الدین آمدہ و بچنگ آتائے خود را کشتہ بر منہ حکومت بستن شد۔ و در آن زمان
 سلطان فیروز شاہ از بزرگ آراءے سلطنت دہلی بود۔ مکرر لشکر بنگالہ متعین کرد۔
 اما کایہ از پیش رفت۔ مدت حکومت بست و یک سال۔ سلطان سکندر
 بن شمس الدین دوازده سال۔ سلطان غیاث الدین بن سلطان سکندر پانزدہ
 سال و چند ماہ۔ سلطان اسلاطین بن غیاث الدین پانزدہ سال۔ سلطان
 شمس الدین بن سلطان اسلاطین پنج سال راجہ کاش از زمین دار آن ولایت
 بود۔ چون شمس الدین رحلت نمود و وارث از و نماند۔ راجہ مذکور بران بلا فوجی
 یافتہ بر منہ حکومت نشست۔ و پنج سال و چند ماہ حکومت راند۔ سلطان جلال الدین
 بن راجہ کاش بر آئے سلطنت اسلام قبول نمودہ خطبہ و سکہ بنام خود کرد و نوزدہ
 سال و چند ماہ سلطان احمد شاہ بن سلطان جلال الدین ہفتہ سال۔ سلطان

ناصرالدین بن سلطان احمد شاه هفت روز سلطان ناصر شاه از اخلاق سلطان
 شمرل له بن دو سال سلطان باریک شاه عرف ناصر غلام اد قابو یافته - سلطان
 ناصر را کشته منته نشین حکومت گشت - دیگران اتفاق کرده اورا کشتند - بدست
 حکومت نوزده سال - یوسف شاه برادرزاده باریک شاه هشت سال سلطان
 سکندر بعد چند روز امر اتفاق کرده ادغام فرول کردند - فتح شاه نه سال و چند ماه -
 نازک شاه خواجه سر فتح شاه را کشته بر منده حکومت گشت - هر خا خواجه سر ابو دلب
 داشته پیش آورد - دو ماه پانزده روز - فیروز شاه سه سال و چند ماه - محمود شاه بن فیروز
 سه سال و چند روز مظفر شاه حبشی خواجه سر محمود شاه را کشته بر منده حکومت
 گشت یک سال و پنج ماه - سلطان علاء الدین که از نوکران مظفر شاه بود بقا بویکه
 یافت آتاشی خود را کشته بجای حکومت رسید - بست سال نصیب شاه بن سلطان
 علاء الدین بعد بر بر منده حکومت فرار یافت - چهارده سال - بیگنا سیکندری الدین
 محمد بابا و شاه فتح هند و ستان نمود سلطان محمود برادر سلطان ابراهیم لودی به
 نصیب شاه پناه برد - بعد بدست چون شیر شاه غالب آمد - بیگانه را از تصرف نصیب
 بر آورد - جهانگیر قلی خان از امرای کبار همایون پادشاه بود پادشاه آن
 ولایت را از شیر شاه بر آورده باو داد - شیر شاه بعد فتح بر همایون جهانگیر قلی خان
 را به پیمان نزد خود طلبیده بگوئی فرستاد و محمد خان مخاطب به بهار خان که از
 امرا شیر شاه و اسلام شاه بود حکومت بیگانه یافت - نوکر به باو دگری هر ووش
 داشت - چون در آویزه مریز خان درگذشت - پورا و خضر خان حکومت یافته بهار شد

ملقب شده. در جنگ دوم مرزبان نقد زندگی سپرد. خضر خان تاج خان حکمرانی کرد.
سپس برادر خضر را سلیمان طیبانی که از امرای مشهور و سلام شاه بود، حکومت بختلقال
یافت. اگر چه بسکه خطبه بنام خود کرده اما خود را حضرت اعلیٰ خطاب کرده بود و یازید
بن سلیمان بعد بر قائم مقام گردید. سیزده روز در داد و سپردم سلیمان در سال.
در سنه صد و سی و شش هجری خان جهان در راجه طودر مل داد و را بقل رسانیدند
و جنگگاه داخل ممالک کرد و سه اکبری گردید. از ابتدا سه بنفقه و چهل و هشت
هجری لغایت سنه مذکور که دو صد و سی و هشت سال بوده باشد. ولایت جنگگاه
از تصرف سلاطین دهل بیرون ماند.

الافقه راجه طودر مل بعد الطیبان از ممالک جنگگاه بختلور رسید. و بعد از آنکه
راجه در اندک مدت خان جهان بر محنت حق رقت مظفر خان دیوان اعلیٰ از خضر
به صوبه داری جنگگاه تعیین گشت. این مظفر خان که بنواجه مظفر مشهور بود در ابتدا
سال نو که بر ام خان بود کردی برگشته بر سر دناج پنجاب گردید چون حقیقت قنایت
و کار دانی او بر اکبر انکشاف یافت بختلور خود طلب داشته دیوان بیوتات فرمود
بمقتضای کار دانی در اسرار اوقات بیایه دیوانی اعلیٰ مسرور می یافت. و بدین
باین در بر رفیع متنازل بود. درین آفتان بصبوبه داری جنگگاه امور گشت. دوران ثلاث
رسیده بطلب رشت اسود آسجا پرخت. بعد چند گاه معصوم خان کابل جاگیر دار بهار
در مقدمه داغ اسپ که در آن نزدیکی مقرر شده بود. از فرمان عدول نموده شور
بر پا کرد. با دیوان و بخش سرکار دلاکتگو نموده سوار شد. و خانه هر دو قتل کرده
بغارت در آورد. در سرنخی برافراشت. و همچنین در جنگگاه بسبب باز یافت زوال جاگیر

ریزه منصب داران با بعضی آتشیالان یکدل و یک زبان گشته با مظفر خان صمود و داد
 آنجا بر بعضی و خاصیت برخواستند و با معصوم خان کابلی همدستان گشته جمیعت
 قرار هم آوردند و بپس امرای دیگر هم از مظفر خان آزرده گشته بخالفان متفق گشتند
 در میر اشرف الدین حسین یزنه اکبر که با پادشاه مخالفت داشت بقصد که معطوف
 شده بود نیز خبرش را بشنید از راه برگشته آمد و بخالفان ملحق گشت با بعضی
 قلمو را محاصره نموده محصوران را عاجز ساختند و مظفر خان پیغام داد که که ملاقات
 نماید و الا در اندک معلقه شود مظفر خان شش ثانی قبول کرد و چون دیدند که رسید
 است پیغام داد که سوم حصه از اموال خود ببرد آورده بگیرد و تتمه بربا گذارد و مظفر
 مظفر خان شش ثانی هشت هزار اشرفی نزد معصوم خان فرستاد تا از عرض ناموس او دست
 بدارد و بخالفان از این معنی دلیر شده در محاصره تنگ گرفتند و قلمو را در ده
 منقوح شد و مظفر خان را بدست آورد و قتل رسانیدند و اموال او را هر یک
 از مخالفان بدست آورده شصت شنبه در بر تمام آن ملک استیایافته هر کدام
 خطاب و منصب بر اوست خود مقرر کرده و انجن را رسته خوانستند که خطبه بنام محمد بن
 برادر عم زاد اکبر که در کابل بود بخوانند و در آن وقت ناگهان با شصت هشت
 وزید و باران سخت باریده بساط انبساط آنجا آمد و او را در نور دید و انجن بقتل
 و بر آنگونی گراشید و آنچه مخالفان اندیشیده بودند بیکباره ظهور و رسید همچنین در سید
 بهادر نامی پسر سعید بخشی علم فی برافراشته و سکه و خطبه بنام خود کرد و چون این
 مقدمات بعضی اکبر رسید راجه لود مل را که بود مظفر خان دیران اعلی متفرق شد
 سه شش ثانی بشرط دوم ۱۱ سکه ۱۲ سکه ۱۳ سکه ۱۴ سکه ۱۵ سکه ۱۶ سکه ۱۷ سکه ۱۸ سکه ۱۹ سکه ۲۰ سکه

بائرا دیگر متعین فرموده راجه سنجاب استعجال رسیده به رفع شورش پرداخت و اصلاح
 دولتخواهان در حوالی منوگیر حصار گلین احداث نموده منزل گردانید. و حقیقت حاصل
 مورد ضداشت - خان اعظم که کلتاش باشکره گران زحمت گشت - و عقب او
 شهباز خان نیز متعین گردید - از آوازه آمدن خان اعظم و شهباز خان و جمعیت مخالفان
 تفرقه افتاد - و دست از محاصره حصار گلین راجه گودرل سلاخته بود برداشتند معصوم خان
 با دیگر باغیان به طرف بهار رفت - افواج قاهره در بهار رسید - باستیصال باغیان
 کمر محبت بست - و چهارمین آنها معصوم خان قریب خودی و ثابت خان عرف بهادر
 که بطرف جرنپور و او دهنی در زید بودند بر دست آنها شهباز خان شکست خورده
 رو بفرار نهاد - اما همان وقت در عوام شهرت یافت که معصوم خان قریب خودی در
 محله کشته شد - لشکر پایش ازین شهرت پراکنده شدند شهباز خان ازین خبر خود را -
 جمع ساخته و جمعیت فراهم آورده در نزدیکی او دهن رسید - و باز با معصوم خان قریب خودی
 جنگ کرده غالب آمد - و بعد چنان شکست چنین نفر یافته رفع شورش نمود - و معصوم خان
 شکست یافته با صد کس بدر رفت - و بعد چند کس بموجب التماس جرائم معصوم خان
 سفارش شانه زده معاف گشته جاگیر لائق یافت - راجه گودرل بعد از مجتهدان
 آن و یار کجطور رسیده مورد الطاف فرادان گردید - و بعد چندگاه خان اعظم نیز از
 بنکاله در حضور آمد - شهباز خان تنها باستیصال معصوم خان کابلی در دیگر مخالفان مقوم
 ماند - چون بعضی والا رسید که مخالفان بدشهرت بدفانت با شهباز خان جنگ کرده
 غالب آمدند - و از آن نولج - رفع شورش نه میشود بلکه روز بروز در افزونی است لهذا
 بقصد استیصال آن جماعه بدلائل کمر خود متوجه دیار شرقیه شد - و سکایران و غیره

قطع منازل میفرمود. در همین سفر راجه سیر بل شین عالی ترتیب داده دعوت بادشاه نمود.
 اکبر در آن مجلس تشریف برده بایه قدر او افزود و دینار در منزل راجه لودر مل دزیر تشریف
 اندازی فرموده سرفرازی بخش او شد. بعد رسیدن در مکانیکه دریائے گنگا و جنابام
 اتصال یافتن پیشتر یک جانی رود. و باعتقاد اهل هند از آماکن شریفه است بجائے
 اتصال هر دو دریا قلعه حکم اساس نهاد. و شهرت بتازگی احوال فرموده که باس نام
 گذارفت. و بعد می مستحکم در طول یک کرده عرض چهل گز و ارتفاع چهارده متر گشت
 و این عمارت در سال سبت دهم حایس اکبر با تمام رسید. درین مکان بزم هایون
 رسید که شهباز خان به تقویت نهضت سوکب هایون با مخالفان جنگ مراد نموده
 مظفر منصور شد. و مصمم علی خان کابلی و بهادر دیگر مسندان رحیم اللہ قریب
 خورند و از ملک بادشاهی بدر رفته خود را را گنج خمول کشیدند. بنا بر این سعادت
 فرموده بقصد دفع فتنه محرم میرزا بخت پنجاب روانه شد.

در بیان نبی محمد حکیم میرزا برادر عم زرا و اکبر بادشاه

او در کابل نبی در زید. و بارها از کب سنگزشته باعث آزار و ضرر اهل پنجاب
 میگردد. و از عداوت عساکر متصوره منظم گشته از روی کابل می آورد. و نوبت بلاهوت
 رسیده بخت و دو روز قلعه را محاصره نمود. راجه بیکونت واس صوبه دار لاهور بخت
 افشده قلعہ را محکم داشت. و کنوران سنگم خلعت راجه مذکور که فوجدار سیالکوٹ بود
 اشقام که بی فراهم آورده با جمیت فزادان آلمان رسیده با میرزا جنگ نمود غالب

سلطه چیم القابته کسیکه در انجام سنگسار کرده شود ۱۲ سکه خمول گنای ۱

میرزا بیدست و پاگشته از دور قلعه برخاسته بخیل مقصود راهی گشت. و بر او اطلاع بود
محموله حافظ آباد از دریائے چناب گذرشته در همزه رسید و آن شهر را غارت و دیران
ساخته از راه کلب در یائے سندھ عبور نموده بکابل رفت. و کنور مان سنگه تارلیکے
سندھ تعاقب نموده گشت چون این جرأت جسارت کنور مان سنگه بعضی از راه رسید
مورد الطاف بیکران گردید. و یکبارگی بمنصب پنجزاری سرفراز گشت. و درینو لا میرزا
از استماع خبر شورش امرای بنگال که سکه خطبه نام اومی خواستند بکنند دیگر گشته و
شکرت است از کابل پنجاب رسیده باعث قفسه فساد گردید. و اهل آن دیار را آزار انداخته
پسانید. اکبر از ادب اس کونج کرده تصمیم این اراده نمود که این مرتبه در کابل رسیده
بمیرزا چنان تادیب نماید که آتش فتنه او بالمره منطفی گردد. و فوجی بزم منتقل و خدمت
نمود. میرزا از منظمه موکب پا دشا همی اقامت خود در پنجاب متعذر دیده روانه
کابل گردید. افواج قاهره که از عقب میرزا شافته بود با شادمان خان که از
امرای میرزا بود جنگ نمود و شادمان خان شکست یافته گریخت. و مال و منال
اشکریانش اکثر بدست بهادران لشکر فیزی اثر و آمد. و نوشته ای چند بخط منشی
میرزا از بریل هائے شادمان خان نیز بدست سردار فوج منصور افتاده بود. آن نوشته
را بجنسہ جنسور والا رسال داشت. از آنجمله نوشته بنام خواجہ شاہ منصور وزیر بود که
در جواب او نگارش یافته. اکبر از رؤے فراخ و مسلکی و نیک ذاتی میرزا نیاورد.
و بخاطرش رسید. که در چنین وقت مخالفان بحجت بدتم اساس و اعتماد دولت خواهان
این چنین نوشتهجات می فرستند بار دیگر بعضی رسید که کسان شاه منصور که در گریخته

سے منطفی فاموش. آتش نشاندہ شدہ ۱۲ سے ہم۔ براہ اختہ ۱۳

فیروز پور جاگیر آدمی باشند امانه دارند که به محمد حکیم میرزا ملحق شوند چون این معنی از
 خواجه استفسار یافت او انکار نمود - از و طلب نامین کرد - در دواون ضامن نیز
 عذر نمود - شک بظن غالب مبدل شد که فی الواقع قصد خواجه بطور دیگر است -
 بنا برین جهات بصلاح دولت خواجه ان متصل کوٹ و کچھوینہ کہ ما بین شاہ آباد و
 انبالہ است خواجه را بجلن کشیدند سائین خواجه شاہ منصور از اعیان شیراز بود خد
 خوش بولے خانہ داشت - و اکبر متفضاے آدم شناسی نظر بر قابلیت او داشته بسیار
 دوست میداشت - و نظیر خان دیوان اعلیٰ نظر بکار دانی و وفور دانش او حسد
 می برد - اگر نیز ترک نوکری نموده پیش منعم خان غاشخانان رفته نوکر گردید - نویسنده
 منعم خان او را برائے عرض مطالب بنگالہ بحضور فرستاد بود در تقریر مطالب نقش
 کاروانی او زیاده تر بخاطر پادشاہ درست نشست - بعد قوت منعم خان طلب حضور
 فرموده به نیابت منصب اعلیٰ وزارت سر فرائز فرموده و در کمتر زبان اصل است
 باین پایه رفیع رسید چون در مقامات مردم را تنگ میگرفت بدین جهت چند روز
 تفریق گشته مقید بود - باز بهمان پایه سر فرائز یافت - درین زمان با متفضاے تقدیر
 حالت رسید - بعد ده روز از گشته شدن بے تقصیری او ظاهر گشته باعث تاسف خاطر
 گردید - لیکن مردم از سخت گیری او نجات یافتند سرور شدند نظر
 نباشی بکار جهان سخت گیر که هر سخت گیری بود سخت مبدل
 آسان گذاری دے میگذازد که آسان ز پیرو آسان گزار
 با بجله بعد از سنابل بر ساحل دریائے سند اتفاق نزول افتاد در مکانیک
 کاروانی - ہوشیاری ۱۱

و نبلاب رود کابل با هم پیوند و حکم و الا با احداث قلعه تین^۱ صادر شد - در لب دریای
 تله که بهر اساس قلعه گذاشته عمارت حصار و برج از سنگ مفرگشت - خارا تراشان
 چاک بدست دنیا این هوشیار سال بست و ششم جلوس والا شروع این بنا نموده با تمام
 فتنه لایون خوانی در دو سال حصای رفیع و فخر و وسیع صورت انجام یافتند
 بالک بنارس موسوم گردید - خندش دریای سند دور هائے او بر روی مخالفان هند
 گو یاز غنیمت در میان هند و خراسان پایان آن قلعه معبر در با ستر و دین را بدین موصول
 در آن قلعه راه عبور از دریا میسر نیست - بعد گذشتن بنائے این قلعه متوجه پیشتر شد و این
 منزل فرستاده متعین شد و پسند بر محمد حکیم میرزا صدور یافت خلاصه مضمون آنکه دست آباد
 هندوستان جائے چندین سلاطین صاحب سکه بود - تمام در قبضه تصرف اولیائی بود
 در آمد - سران روزگار در دے نیاز بدین درگاه آورده اند و امرائے این دولت بجائی
 سلاطین پیشین نشسته حکومت میکنند آن برادر از جنین دولت چرایے نصیب باشد اگر چه
 بزرگان سلف کمین برادر را بمنزل فرزند شمرده اند - اما حق آنست که وجود سیر ممکن
 است و برادر بهم نمی تواند رسید - لائق عقل و دانش آن برادر آنکه از خواب غفلت
 بیدار گشته بلا قاتل خویش مسرور سازد - و زیاده بدین مایل از دولت دیدار محرم نداند
 محمد حکیم میرزا با غولای خوش آمد گوین خان بر انداز فرمان پذیرد گشته با خود قرارداد
 که کریم هائے لانه خیر تا کابل مستحکم کرده آماده پیکار گردد - بارے ننگش رفته و نه نشان
 شورش اندازد - میرزا درین اندیشه بود - گنگایش با در میان داشت که شاهزاده سلطان
 مراد بر سر مقلاد زواجی کابل رسید - و امیرزا جنگ در میان آمده میرزا شکست یافت
 لے متعین حکم لے نزع جائے حال این در ملک سرحد لکه کریمه - کوه پیم ۱۲

و بطرف غدر بند شتافت - و اراده آن کرد که بوالی توران پناه برده بمشاوره و مشورت
 نماید. مقارن این حال اکبر هم بکابل رسیده سیر منازل قلعه و باغ شهر آرا نموده -
 مستتر اندوخت - و آنکه محمدکیم میرزا مصدر چنین تفصیلات شده بود - از روی کمال
 تعلق باز کابل را بمیرزا محبت فرموده - بهندوستان میآود و دست نمزد - و میرزا در
 کابل رسیده بچگونه متب آن ولایت قیام و زنده چون دایم الحزم و از فرط یاده چنانی
 بسیار بهای صعبه مبتلا گردید - نتوانست که خود را از شراب باز دارد و برین اسباب
 در اندک فرصت ساغر حیاتش ببرزگشت - فرزندانش اراده داشتند که پیش علیشرفخان
 او ذبک والی توران روند - اکبر پاس صلاه ارحام نموده فرمان استماله نگاشته - راجه
 مان شگه را بر سر تفریت و تسلی پس ماندگان میرزا متعین فرموده - و ریایات عالیات
 نیز بمقت کابل در حرکت دهد - چون عرصه را دلیلهای مورد و سرا و قاتل اقبال نگردد
 راجه مان شگه که بنیشت بکابل رفته بود کعبه د میرزا و افراسیاب میرزا پسران محمدکیم میرزا
 را که نخستین یازده ساله و دهمین چهار ساله بود - همراه خود گرفته در حضور او در دیارگاه
 نوازش فرموده الطاف میکرد آن در حق آنها مبدول داشته نظر توجه بر تربیت بگذاشت
 و امرای کابل نیز بفرسباط بوس رسیده مورد عنایت شدند - راجه مان شگه بعد از این
 کابل سرفرازی یافت -

ذکر در بیان کشته شدن راجه پیریل

چون ساحل دریای سند بمخیم خیام اجلال گشت - ذین خان کوکه با لشکر گران بهتصال
 سلمه دایم الحزم - پیوسته شراب خورنده ۱۲ صلاه ارحام - حق برادر می دزدید ۱۱

اویس پورست زنی و تسخیر ولایت سواد بجو زمین گریه و شیخ فرید بخاری بخشی براس
 تاخت قبایل افغانان که در دشت بودند و رخصت یافت و شیخ بعد از آنخت و تالاج
 معاونت نمود زین خان قلع و فتح افغانان که بسته داخل کوستان شده بعضی رسید
 که تا فوج دیگر با عانت زین خان شین نشود. استیصال افغانه ممکن نیست. راجه پریل
 و شیخ ابو الفضل استدعای این خدمت نمودند. کبر فرجه بنام هر دو انداختند. آنها
 فرجه بنام راجه پریل برآمد. لهذا راجه مذکور و حکیم ابو الفتح را با دزد زین خان در دست فرمود
 زین خان با اتفاق و استصواب راجه بنیجیر بخاری که در دست برست. کلان تران بخاری
 اطاعت در گردن انداخته پیشه رعیت گری اختیار کردند بعد از آن بر سر سواد لشکر کشی
 شد. افغانان بر سر کوه هجوم آوردند و از صفت تیر و سنگ می باریدند. زین خان بر دوش
 از گریه گذشته قلعه بنا کرد. باستیصال آن جاعله بدآل پرورخت. هدرین آنا و پریل
 زین خان در راجه پریل مخالفه و داده شعله غاصت بلند شده و گفتگو ای مناسبت
 در میان آمد. هر چند زین خان خواست که همیشه در قلعه گذاشته پیشتر روانه گردد. راجه
 بر این معنی راضی نگشت. و قرار یافت که از راجه که آمده اند و راجه گشته بهر دست سواد
 رخصت داده راجه پیشتر آمده جائیکه قرار یافته بود فرو نیاید. از اینجا هم پیشتر روانه شد.
 کسانیکه اول رسیده خیمه ها زده بودند. ناگزیر به بدوش خیمه و پیشتر پرتال مشغول
 شدند. زین خان از عقب آمده و در حال بدین عنوان دیده او هم تا چادر و پناه نهاد.
 افغانان سرسنگی لشکر معائنه کرد و از طرف هجوم آوردند. و غریب شورشی به پناهنده
 سواد اویس. آرام سواد. رفته. رس سواد. خیمه ۱۱ سواد. منوال. طود ۱۱ سواد

راه بجز تیرنگ بود که دوسوار پهلوی بهم نمی توانستند گذشت. فیل و اسب آدم
 بر یکدیگر می افتاد. گویا نوزده روزه رستخیز بود. چون افغانان از هر طرف رنجته غالب
 آمدند زمین خان از فرط غیرت و دلاوری شجاعت خواست که جان خود را ببرد و باز
 اما خیر خوازان جلوه گرفتند و از آن آشوبگاه بر آوردند. در آن تنگنا شش چند فیل و اسب
 و شتر و آدم بر روی هر یک از قندهار راه عبور نمودند و گشته بود. تا چار زمین خان
 پیاده شد. بیلر شتافت. و دهناران دشواری جان بمنزل رسانید و بسیار
 از لشکر بایان را افغانان اسیر کرده بودند. و آن قدر مال و اسباب بدست آوردند
 که از برداشتن آن عاجز شدند. در آن روز چندین هزار کس کشته شد. و در آن روز
 خورشید راجه بیربل از بلندی افتاد و بیک غنچه پیش در هم شکست. و اکثر راجاهای متعین
 و دیگر بندگان روشناس پادشاهی بکار آمدند. راجه بیربل در شعر مهدی و صیت نعم
 وجودت طبع و مزاج دانی و خوش بیانی و سخن سنجی و بدله گویی بے نظیر بود. و نوادر
 گفتار و کلمات دل آویز که باعث انبساط خاطر می تواند بود تا حال زبان نوردگان را
 تهنه عالی داشت. گویند ادنی عطا یاسه او پانصد مهر و هزار مهر بود. چون از عمارت
 مصاحبان بزم خاص و زبده محرمات انجمن اخلاص بود. بمنصب سه هزار و سیصد و هشتاد و نه

سله روز رستخیز. روز قیامت ۱۲ سله رنجته. پریشان شده ۱۲ سله و فخر. افزونی ۱۱ سله
 جلوه گرفته. عنان اسب گرفته ۱۲ سله آشوبگاه. جاسه قندهار ۱۲ سله تنگنای جان تیرنگ
 شش عبور. گذشتن از راه دریا و غیره. آسمان ۱۲ سله مسعود و دهم ۱۲ سله روز خورشید. کنایه از
 جنگ ۱۲ سله پیکر عنصری در شکستن. کنایه از مردن ۱۲ سله بکار آمدند. و رنگ کشته شدند
 سله حایت بزی ۱۲ سله عطا یاسه. جمع. عطیه دهن ۱۲

میر قزیش نزد عبدالله خان به غارت و غارتگری را به تحویل داری تحائف و هدایا و میر
صدر جهان بزرگسپیش و آقچه اسکندر خان پسر عبداللہ خان فرستاد بعد از نظام
تمام آن دیار و تنصیب سرکشان دیگر و از اسامی دریا نشسته مندر معاودت بهندوستان
گردید. و در این طور مل را بحضور خود طلب داشته راجه باین سنگه راستین کابل کرد.
و با شکیال افغانان یوسف زئی اسمعیلی قلی خان تنیقین گشت ساو بود اخی تاریب
آن جماعه نمود.

ذکر در بیان رسیدن میرزا سلیمان والی بدخشان حضو

پیر نور و تقی رقه بدخشان

سلطان او به صاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد. حکومت بدخشان استقلال
داشت و بارها از بدخشان لشکر بکابل کشید. و هر بار شکست خورد و رفت. - ابراهیم
میرزا خلف او در شجاعت و دلاوری و فراست و دانشوری یکجا بود و بدخشان
سلیمان میرزا را ازین جهت که بسیار دوست میداشت از فوت او غم و اندوه و داد.
و این رباعی مناسب حال اوست رباعی -

ای لعل بدخشان ز بدخشان قتی در سایه خورشید در خشان قتی

در هر چه خاتم سلیمان بودی اندوس که از دست سلیمان قتی

بعد فوت ابراهیم میرزا چون شایر خ میرزا پسر او گمان شد میرزا سلیمان را با شاهین
میرزا بنیره خود محبت و در گرفت و کار بدید و خاش کشید و بدفوات جنگ و میان آمد
سلطان آسمان - پنج گزند ۱۱ سلطه فراست - و دانی ۱۲ سلطه و در گذشت ۱۳ سلطه محبت و در گرفت

آنرا از سلیمان میرزا نهیست خورده در کابل رسید. چندگاه پیش محمدحکیم میرزا که در اوقت
 دنده بود گذرانیده بدرگاه اکبر التجا آورد و هزار دینار بپیه نقد و سامان مصفا از حضرت مرمت
 گشت. و فرمان تشعشع استمالی بصدور رسید. میرزا بجبهیت خاطر از کابل روانه گردید
 چون نزدیک دارالسلطنت فوج در رسید. حکامش که امرای کبار باستقبال رو نمود
 نیز حسب الامر اسرار و سپی فوج و فیان کوه شکوه بکلاس طلاقه و عدهای دیار
 زلفت آراسته ایستاده کردند. و در میان ردیف از آریزها با پوشش تحمل از رفعت
 و زنجیرهای طلا و طلا و مرصع باز داشتند. و عقب فیان دور و دور سواران خوش آب
 و براق بالاباس و سار شایسته صفوف آراستند. و بسا دلان صاحب اتمام گماشتند
 که اعدای از صف بیرون توانند شد. و کوه چاه شمر و جادوب زده و آب آشفته
 مصفا کردند. و کاکین رسته باز را آئین بستند. و از بان و آتش منور در گرفتند
 طواف انام از شهر و نواحی در کوه دیار و طاقه و آتما و باهما برائے تماشا هجوم
 آوردند و پادشاه خود هم باشان بر دایه و الاشان کمال جاه و جلال بقصد ملاقات
 از شهر برآمد. چون نزدیک رسیدند اول سلیمان میرزا پیاده شده کور نشن بجا آورد
 بعد از آن اکبر از اسپ فرو آمده. میرزا در بغل گرفت و بمنزل آورده ضیافت و
 نمانداری نمود. و در بشارت کنگ در شخیر بدخشان خرسند فرمود. بعد چندی در
 سلطنت استمالی. و در ۱۳ سلطنت بپردیست. صادر شد ۱۲ سلطنت از به گرد ۱۳ سلطنت یوز. را
 بهندی چنگا گمید ۱۲ سلطنت قلاوه. گمرند ۱۲ سلطنت براق. ساز و سالاد ۱۲ سلطنت سیاطی
 میرزا و عقب و چوبه ۱۲ سلطنت آئین بخت. زینت دادن ۱۲ سلطنت رواق. شیشه گاه خطه و راه
 در تیر و دم عارت ساخته باشند ۱۲ سلطنت کنگ ۱۲ سلطنت

صوبه داری بنگاله تجویز شده بود. میرزا قبولی نکرده. بقصدیکه مغفله رخصت گرفت.
 به نقاد نهران رویه پیچ راه یافت. میرزا بعد از آنکه سعادت و محب بهمان راه بازور
 بدخشان رسیده با شاه هرغ میرزا جنگ کرده بهریت خورد. و بعد از آنکه خان پاشاه
 توران پناه برد. عبداللہ خان طلاع بشاہد نفاق ایشان لشکر فرستاده کاتب
 بدخشان از تصرف شاهنخ برآورده حواله کسان خود نمود. و سلیمان میرزا شاهنخ نیز
 هر دو محروم گشته بکابل رسیدند. **بیت** -

دولت همه را اتفاق نپذیرد / بید و لقی از نفاق خیزد

در آن وقت محمد حکیم میرزا زنده بود. چند موضع از توپان ابلهان بیکور فال میرزا
 مقرر کرد. و شاهنخ میرزا بودن در کابل اختیار نکرده نزد اکبر رسیده مورد اذلال
 عواطف گردید. پس از چندی سلیمان میرزا نیز بواسطه را به مان سنگه بخدمت
 اکبر رسید. و بعد سه سال مسافر ملک آخرت گردید. اگر چه سلیمان میرزا در زمان
 بودن کابل با عاتق محمد حکیم میرزا لشکر را بهم آورده بدخات قصد بدخشان نمود.
 اما کاسه از پیش نه رفت. در سال سی و چهارم جلوس محمد زمان نامی خود را فرزند
 شاهنخ میرزا و انورده بدخشان گرد شورش برانگیخت. و او را با عبداللہ خان
 پسر عبداللہ خان دالی توران بدخات جنگ روداد. و هر دو نفر قتل شدند.
 و انصرفت شد و مدتی حکومت آن ولایت نمود. و آخر الامر عبداللہ خان شکر گران
 متعین گردید و محمد زمان را از بدخشان اخراج نمود. و آن ولایت را به تصرف خود
 شد. و بعد از آنکه انورده و انورده ۱۲ ساله عواطف. محب و مانی آنکه نمودن
 ظاهر کردن ۱۲ ساله گرد شورش برانگیخت. قتل و نسا و بر پا کرد ۱۳

دربان تسخیر ولایت کشمیر

یوسف خان والی آنجا همواره اطاعت و انقیاد نموده پیشکشهاست لائقه ارسال میداشتند. در سال سوم مجلس والایه یقوب نامی پسر خود را با پیشکش فراوان بدرگاه والافرادا چند گاه در حضور قیام داشت. بنا بر دوستی که بخاطر داشت بپسندیدند از حضور گرفته کشمیر رفت. چون اینجای بعضی رسید فرمانه بنام یوسف خان صادر شد که غیرت داشت و اینست ولایت تو درین است که خود را به کارش مشرف شود. پسر خود را باستان والایه فرستاد و غدر با کسی زمین دلانه پیش آورده و غدر داشت نمود. لهذا قصد کشمیر بخاطر اکبر گشت. شاه فرخ میرزا در اجیمه بگوشه داس و شاه قلی خان محرم و دیگر امرا بدین خدمت شتافتن شده بملاح راه بدین دولت خواه روانه شدند. و بجای عسکرت تمام قطع محل نموده نزدیک کشمیر رسیدند. یوسف خان و زوجه تاب مقاومت نمیدادند و او را داشت که با امراست با و شاه بی ملاقات نماند اما اندکیم کشمیر این بی توانست. آخر الامر به پناه دیدن مکان مجادله را بام ایستاد شاه بی ملاقاتی شده کشمیر این با اطلاع اینجی حسین چک در چک است و او را داده جنگ شدند. درین اثنا یعقوب پسر یوسف خان از پدر جدا شده کشمیر این هر بی چک گذاشته بر یعقوب جمع آمدند و او را شاه اسماعیل خطاب داده و سر که با مستحکم ساخته بقصد محاربه بشکریا شاه بی مقدمه حمله داشتند. و این شهنشاه که عسکرت بی شک مجادله بدین نمودن و شکست ملاقاتی شدند. دوچار شدند و شاه محاربه جنگ.

آراستند چون آنمندی بعض اکبر رسید فرمان والا نشان بنام شاه پرخ میرزا و راجه بگفت
 داس بهیچ و بیست که اگر چه یوسف خان ملاقات کرده اما تا کشمیر نرسیده و بنیاد
 از دغا و هجیا باز نماند بار آن لشکر فیزی اثر کمزیرت بسته متوجه کشمیر شد
 چون نزدیک رسید محاربه سخت در میان آمد کشمیر این مغلوب آمده ملاقات کردند
 و سکه و خطبه بنام اکبر جاری گردید و زعفران و ابریشم و جانوران شکاری که خلاصه
 محصول آن ولایت است بجهت در سرکار و الامور گردید

ذکر سلاطین کشمیر

یوسف بواسطت شاه پرخ میرزا و راجه بگفت داس بقدمی آستان
 و ادراک ملازمت نموده مورد عنایات گردید و بقتضای احتیاج مستور نماند که در سنه
 هفتصد و پانزده هجری ساهونامی که خود را از آل گرشاسب بن نیکروز میگفت
 نوکر راجه میداد که از تسلل از جن پانڈوان بود گردید بدست مدبر خدایات لافچه بجا
 آورده اعتبار یافت و چون راجه میداد در گذشت پسر او راجه امین حکومت متکین
 گشت شاه میرزا ساهو که مذکور را وکیل سلطنت و صاحب مدارک دانید و هر دو
 پسر او که یک چشمید و دیگر علی نیز نام داشت پیش آورده در کار مل و خیل ساخت
 و شاه میرزا و پسر دیگر و دیگر که افترانک و دیگر هنر عالی نام و این پسر و صاحب
 داعیه بودند چون شاه میرزا پسر افترانک اعتبار تمام یافتند غلبه پیدا کرده سپاه و
 رعیت را بجا تنب خود کشیدند و بجهت تقرب از راجه رنجیدند و راجه آنرا از آمدن

خلافه دغا و هجیا هر روز معنی جنگ اسلحه بکوه همه

بخانه خود منع کرد - شاه میر سپهرانش از روی تسلط و استیلائی تمام برگزینان کشته را
 متصرف شده اکثر نوکران را به را با خود متفق گردانیدند - و روزی در وقت و کشت
 آنها زیاده گردید - و از اجزای بطن و مغلوب گشته در سینه بمقتصد و چیل و هفت هجری
 بزرگ طبعی در گذشت مزد و اجور کو کنا دیوی نام قائم مقام گشته خواست که با استقلال
 حکومت نماید - و بنایا سپهر بنام کرد که چند ریس را به حکومت بر دارد شاه میر قبول نکرد
 را بی بر سر او لشکر کشیده جنگ کرد - چون ارادت الهی بران - فتنه بود که حکومت نمود
 منقطع گردودین اسلام را جاید فضا را را بی کو کنا دیوی در جنگ مغلوب شده
 بدست کسان شاه میر گرفتار گشت - و بصورت اسلام قبول نموده در عقد نکاح
 شاه میر درآمد و شاه میر مظفر منصور شده در آن ولایت سک و خطبه بنام خود کرده
 سلطان شمس الدین خطاب یافت - و ادابتی سینه بمقتصد و چیل و هفت هجری
 در انجا اسلام را کج شد بدست سلطنت او سه سال و چند ماه - سلطان جمشید بن
 شمس الدین عرف شاه میر به حکومت آن ولایت بعد پدر شکیب شد - سه سال و دو ماه
 سلطان شهاب الدین عرف میرانشا ناک بن شمس الدین هشت سال - سلطان
 قطب الدین عرف اهنه دال بن سلطان شمس الدین یازده سال و پنج ماه - سلطان
 سکندر رجب شکیب عرف شمس الدین بن قطب الدین در سینه بمقتصد و هشتاد هجری پسند
 فرمان روائی شکیب کرد دید - و شکیب بن شمس الدین و انداختن بیت خانه شغل عظیم داشت -
 نویسنده بیت خانه و دما دیو را که در نزدیکی کشته بود انداخت - و همه از آن برآمد و خط
 هندی بران ظاهر گشت - نویسنده بودند که بعد یک هزار و یک صد سال سکندر نامه

سده استیلا - خطبه بنام ۱۱ سده کشت - قدرت و توانگری ۱۲ سده زبون - ذیل ۱۳

این بت خانه را خرابه انداخت سلطان بعد اطلاع برین معنی افسوس بسیار کرد و گفت
 کاش که این لوح بر دروازه می بود تا من بت خانه را بتی اند ختمه قول بانی باطل شدی
 الله تعالی سلطان خلیفه متعصب بود اکثر بر خاندان را بعد بر انداختن بتخانه ها
 بزور مسلمان کرد و بسبب کشتن بتها اورا سکنه رست شکن گفتند و وقتیکه
 صاحب قران امیر تیمور در گورگان در هندوستان نزول اقبال فرمود و خلیفه بر آن
 سلطان فرستاده بود و او سرایه شرف خود و انچه مراسم اطاعت و انقیاد بجا آورد
 و پیشکشهای لازم را تقدار سال داشت و مدت حکومت بیست و دو سال و سه ماه سلطان
 علی شاه عرب میران خان بن سلطان سکندر رست شکن بود پدر پسر سکندر حکومت
 و شاهین خان برادر خود را مدار علیه خودم و زاریش مقهور گردانید بعد چند
 شاهین خان را و لیصد کرده در کشمیر گذاشت و خود بر سرانجامه چون که خسر او بود
 لشکر کشید و برادرش را با خواستگاری بعضی مردم از دیه که در آن بود خود پنهان
 شده معاشرت نمود و با قاضی را چون می دید که کشمیر رسید متعصب گشت و شاهین
 خان برادرش را کشمیر را داده بسیار کلاه کشید و در آن ایام حبس بود که از قاضی
 صاحب قران گرفته و در پنجاب بریده بود و نوشته که علی شاه بعد فتح سلطان
 کرده کشمیر می رفت و حبس بود سر راه گرفته بود محاربه او را دشمن کرده مالی را انچه
 اسباب داشت با دست آورده بود شاهین خان بعد رسیدن بسیار کلاه کشید و حبس
 داشتی گشته با اتفاق بر سر علی شاه رفت و علی شاه با لشکر انچه بر آورده جنگ عظیم
 و از طرفین خلافت بسیار گشته شد و بالاخر علی شاه شکست خورده گرفتاری ایام حکومت

شش سال و چهار ماه - سلطان زین العابدین عرف شاهین خان مظفر و منصور گشته
 مستند آریست حکومت گردید - محمد خان برادر خود را نواز است مقرر کرد چون عدالت
 پیشه و انصاف دوست بود سپاه در رعیت انداخته و دشمنان را برانگیخت که در زمان
 حکومت سلطان سکندر پیر او جلالتی طعن افکند که کرده بودند و محمد او را زنده آباد
 گشتند - سلطان بر او ایمنه آید که در استخراک این ایشان با خدای تعالی آید و بجای از
 بر او ایمنه که در زمان سکندر بجهت او اگر او مسلمان شده بودند با این خود رجوع نمود
 یا اگر فرنگی در گذشت - مدت حکومت او چهل و هشت سال - سلطان حیدر
 عرف حاجی خان بن زین العابدین چهار سال و دو ماه - سلطان حسین بن سلطان حمید
 دو سال و چند روز - سلطان محمد شاه بن سلطان حسین بود پسر او آریست حکومت
 گشت - بعد چندی که بعضی اُمرا با اتفاق بر سر هم راجه محمد بن که از خوف تا آزار خان آریست
 سلطان ابلول لودی حاکم پنجاب در کشمیر رفته بود و وزیر سلطان را کشیدند - سلطان
 از آزار خان کمک طلب داشته فائز خان را ناویب نمود - چوبی ده سال و هفت
 ماه از حکومت سلطان گذشت - سلطان فتح شاه بن آدم خان بن زین العابدین از
 تاجران کمک آورده با سلطان محمد شاه جنگ کرده نصرت یافت - و کشمیر را در
 تصرف خود آورده سکه و خطبه بنام خود کرد - سلطان محمد شاه نصرت خود را نزد
 آمده - بعد از سال سلطان محمد شاه با وزیر کشمیر رسیده بر سلطان فتح شاه یافتند -
 محمد شاه بر حکومت نشست - و فتح شاه بجانب هندوستان آمد - پس از دوازده سال
 با وزیر کشمیر رسیده بر سلطان محمد شاه ظفر یافت - و سه سال و یک ماه حکومت کرد و
 سه گزاه - زشت پند استن سکه محمد شاه از مرز ۱۱

سلطان محمد شاه باز لشکر فراهم آورده کشمیر را بتختیار خود آورد. سلطان فتح شاه بطرت
 لاهور آمده هاجا دودیت حیات سپرده در سنه هشتصد و هشتاد و نه که سلطان بهلول لوی
 حلت نمود سلطان سکندر خلعت او اورنگ آرائی هندوستان گردید. نوکران
 سلطان فتح شاه سکندر خان پسر فتح شاه را در کشمیر آورده مدعی سلطنت شدند و فراموش
 او شکست خورده بدر رفت. بعد از در سنه نهصد و سی و سه از ظهیر الدین محمد بابا پادشاه
 ملک آورده باز در کشمیر رسید. و بآنک زمان اسیر گردید. سلطان محمد شاه او را سیل
 دیشتم کشیده مقید نگذاشت. ایام حکومت محمد شاه مرقد اول ده سال و هفت ماه.
 و مرقد دوم دوازده سال و یک ماه. و مرقد سوم به زده سال و یازده ماه و هفت و
 دور روز که چهل سی و چهار سال و هفت ماه باشد. و مدت حکومت سلطان فتح شاه
 مرقد اول نه سال. و مرقد دوم سه سال و یک ماه که چهل و دوازده سال و یک ماه
 میشود. و مدت سلطنت همدو و چهل و شش سال و هشت ماه سلطان ابراهیم خان بن
 سلطان محمد شاه بعد پدید بر سرند حکومت جا گرفت. پس از چندگاه ابدال باکری که
 از امر لیس بزرگ آن ولایت بود از سلطان رنجیده بکلازمت با پادشاه و پسر پادشاه
 آمده ظاهر ساخت که علالت کشمیر سهل ترین و بی خطرترین است و آخر الامر
 حب الظلایب او ملک رحمت فرمود. و از نو یک کشمیر رسید سلطان بنام کرد
 که سوگت و سلطوت پادشاهی سجدیت که سلطان ابراهیم لودی پادشاه هندستان
 را با صد هزار کس بکاک برابر ساخت. تو چو خواهی بود؟ بهتر است که طاعت کنی. او
 قبول نکرد و جنگ در میان آمد. سلطان در محرم کشته شد. ابدال باکری بعد از
 سه و دویست حیات سپردن. مردن. سیل دیشتم کشیدن. که در سنه دهن

فتح و ظفر نازک شاه برادر او را برین حکومت تنگن گردانید مدت حکومت هشت سال
 و پنج روز سلطان نازک شاه بن سلطان محمد شاه بعد کشته شدن برادر خود با اتفاق
 ابدال باکری حکومت یافت. چون با بر شاه ازین جهان رحلت کرده جایون پادشاه
 اورنگ آراست سلطان گشت. کامران میرزا برادر جایون پادشاه از پنجاب بر
 کشمیر لشکر کشید و بخانه پدر و سکه داد و اکثر کشمیریان علف تیغ بید ریغ شدند و
 عساکر کامران میرزا اکثر مال را سبب کشمیریان را تاراج کرده معاودت نمود. در
 سنه نه صد و سی و سه سلطان الاسعد والی کاشغر و سکندر خان خلع خود را مع
 حیدر میرزا سکه کاشغری داد و از ده هزار سواد همراه کرده بر کشمیر فرستاد. و تا سه ماه
 کشمیر و مواضع آن را قارت و تاراج کردند. و عمارات قدیم را بآتش زدند. حج و
 مرج تمام و ران ولایت روئے داد و اکثر مردم کشته شدند. باقیه الامر سکندر خان
 مصالحه نموده بر پشت. و بعد چند گاه سلطان نازک شاه را ایام حیات بسر آمد.
 مدت حکومت پانزده سال سلطان شمس الدین بن نازک شاه ایام حکومت و ظاهر
 نیست. سلطان نازک شاه بن شمس الدین بن نازک شاه شش ماه میرزا حیدر کاشغری
 خالوزاده را بر شاه از کاشغر بلازمت جایون پادشاه در آگره رسیده بود. هنگامیکه
 جایون از شیر شاه شکست یافته بآگره رسید. حیدر میرزا بتحریک ابدال باکری و
 حاجی چاک درنگی چاک و دیگر آراست کشمیر از جایون خست گرفته در سنه نه صد و چهل
 و هشت در کشمیر نرفته به کشمیر در آورده داد و با بعلالاح کشمیریان سکه و خطیه بنام
 نازک شاه بجال داشت. بعد از آن که جایون از عراق معاودت کرده فتح تن بهار و
 کابل نمود. حیدر میرزا بنا بر حسن اخلاصیکه با جایون داشت در کشمیر سکه و خطیه بنام او کرد

نوبت شیر شاه فیروز بر کشمیر فرستاده بود بدین جنگ لشکر حیدر میرزا شکست یافته گشت
چون حیدر میرزا در آن ولایت استقامت یافته حکومت با استقلال کرد کشمیریان را
مغلوب داشته بخاطر این آورد و بعضی از اهل کشمیر که فریب دین و دینیهایی آنهاست بکفر رویه
در یاس دوستی دشمنی کرده لشکر میرزا بطرف تبت و پچمل و راجه و تنفرق کردند با خود
اتفاق نموده بر سر میرزا شجریان آوردند در آن نزد خود دینیهایی بمیرزا رسیده عمرش بسزاید
تحت حکومت ده سال سلطان نازک شاه مرتبه دوم مسند داشت حکومت گشت ده
انک ایام بجوارض بدنی پیانده زندگی او بمرکز گردید مدت حکومت ده ماه سلطان
ابراهیم شاه بن میرزا شاه برادر نازک شاه بیخ ماه سلطان اسماعیل شاه برادر ابراهیم شاه در
سنه نه صد و پنجاه و نه سلطنت رسید اگر چه حکومت بنام او بود و اما غازی خان یک
اعتقاد داشت ایام حکومت دو سال سلطان حبیب شاه بن شاه اسماعیل شاه بعد از
برسند حکومت گشت غازی خان یک از دولت سلطنتیکه داشت او را در گذشته
قتلایند و خود را با حکومت را افزاشت ایام حبیب شاه دو سال و چند ماه
سلطان غازی شاه عرف غازی خان یک در سنه نه صد و شصت و چهار سکه خطیه
بنام خود کرد چهار سال و چند ماه سلطان حسین خان برادر غازی خان چون
غازی شاه را از جدام رسد داد برادرش غالب آید و پسران او را بیا کرده خود
مسند نشین حکومت گشت غازی خان ازین در و که خیمه آورده بدین اوقات
غالب تپی کرد حسین خان دشت خود را با توقف و در ایام که لایق در خدمت اکبر
فرستاد ملاکمال که در آن زمان بفسلیات و دروشی شهر و روستا و ایام حکومت

حسین خان از کشمیر آمده در سیاه کوثر رسید و بدینسان در پیش شاهنشاهی درآمد.
 ایام حکومت حسین خان ده سال و چند ماه و سلطان علی شاه برادر حسین خان پس از
 برادر خود مرزبان آن ولایت گشته نیکو چنگاه سکه و ضمیمه بنام نامی اگر منفر کرد.
 و با امید از دیار اتحاد و سعادتمند و لاداد و خضر خود را در وقت شاهزاده سلیم با تحف
 و هدایا فرستاد و اهلدار ارادت و بندگی خود نمود. بعد چندی که در سکه چکان از سب
 اقتاده گشته زندگانی بجو لا نگاه آخرت بود. مدت حکومت نه سال. سلطان
 یوسف شاه بن علی شاه بعد پرستند آرایه حکومت گردید. بعد اندک زمان
 سید مبارک خان که از امرای بزرگ آن ولایت بود غالب آمده بر سر حکومت
 نشست. یوسف شاه از دگر غنچه از راه جوی بیش میزرا یوسف خان کاک چاب
 آمد و با اتفاق میزرا و راجه مان سکه در فتحپور سیکری رسید. بلازمت اگر شربت
 گردید. در سینه صد و هشتاد و هشت هجری میزرا یوسف خان و راجه مان سکه
 بکام او استقرار شدند و او با امرای پادشاهی و کشمیر رسید. بانک جنگ فتح نموده
 حکومت با استقلال یافت. امرای پادشاهی را در خدمت ساخت. در سینه صد و
 هشتاد و نه هجری اکبر بادشاه در وقت مراجعت از کابل از مقام جلال آباد بجای
 متعین کرده فرمان بنام یوسف خان اصداد فرمود. او با استقلال فرمانگیری
 سلطان سعادت اندوخته. حیدر خان عرفه پیغمبر پسر خود را با تحف و هدایا
 به نگاه آسمان بجا فرستاد. پسر او یکسال در حضور و لاداد بود و در خدمت گرفته
 کشمیر رفت. چون انیمنی بو عرض مقدس رسید میزرا شاه رخ و شاه قلی خان هم
 سر دیار حکم سکه مطاع. قابل اطاعت

در اوج جنگوت واس خواجه گذشت به تخیل کشمیرین شدند. یوسف خان عاقل شده
 بهکرامت پادشاهی در حضور نور سید و از ستم نه صد و نود و سه ولایت کشمیر
 داخل ممالک محروسه گردید. مدت حکومت یوسف خان هشت سال بعد رسیدن
 یوسف خان بدرگاه والا یعقوب پسرش کشمیر بوده مراسم انقیاد خواجه با بیجانگی آورد
 استیصال او قاسم خان با ادریس و دیگر متعین گردیده براه کابل شتافت. دران فاج
 نالایه است که هرگاه دران مکان آواز تقاره بگرفتند و برت و باران غلیم
 بار و نه گام نزل لشکر چون آواز تقاره شد برت و باران و تگرگ بسیار بارید و شب
 سرابشکریان رسیده جانداران بسیار تلف شدند. از وقوع این معنی کشمیریان که
 آمده و پیکار بودند غالب آمدند. و تفرقه در لشکر پادشاهی بود داد. دران حال
 قاسم خان خود را دست کرده پیش رفت. یعقوب از دلیری قاسم خان هرگز
 گشته تاب جنگ نیاورد. و بطرین کشنوار گرفت. و شمس چاک را که در قید او بود
 خلاص نمود کشمیریان بعد رفتن یعقوب شمس مذکور را بحکومت برداشته آماده کارزار
 شدند و در سر کوش جنگ در پیوست. باقبال پادشاهی قاسم خان فیر و مند گشته
 در شهر سری نگر که دارالایالت کشمیر است در آمده بجنگید سکه و خطبه بنام اکرامی گردید
 بعد چندگاه کشمیریان یعقوب را از کشنوار آورده بدست قاسم خان و شهر سری نگر بخون
 آوردند و باران لشکر بپهت افشوده جنگ موانع نمودند غلیم تاب نیاورد و بخیل
 مقصود را فراموش گرفت و تیرانی باز یعقوب با تفاق کشمیریان از شتاب جبال
 له دارالایالت و دارالاستاد ۷ سکه سجدید. از سرگردن کار سه ۱۲ سکه شتاب. و پنج

برآمده مصدق شد و ناگهان شب خون آورده همان وقت و بارگشت.
چون یعقوب قاضی و خاسم گردید. و کاسه از پیش تو است برد. اکثر کشته
کشیده آمده قاسم خان را دیدند و خان آن جا را استیلا نمود و حضور را در شاه
فرستاد. آنها بعد از کرب و دست حضور مشمول غنایات شدند. و یعقوب باند
بالتفاق خمس چک اندوخته برآمده و بدو غنایات با قاسم خان جنگ کرد و چون قاسم
خان از حاربات متواتر جنگ آمد استیلا و استیلا از حضور نموده میسر
به سفت خان بایات کشیده متعین گشت. و حکم شد که هرگاه میرزا یوسف خان
از نظم و نسق آن ولایت خاطر جمع نماید. و بنیاد افکنده و بنا برکنده گردد و قاسم
خان بر خست میرزا بقدری آستان نماید. میرزا یوسف خان بجهت استیلا
که کشیده رسیده به جماعت جلی که داشت و دانش علاوه آن نظم و نسق آنجا را
بواقفی نمود. و خمس چک ندانست کشیده لازمیت میرزا اختیار نمود. و میرزا در
استیلا نموده بدو گاه و الا فرستاد. و رفع شورش از آن ولایت گردید. و قاسم خان
بر خست میرزا بحضور رسیده بعد از داری کابل مرزوری یافت. و چنانچه کار داشت
آخر الامر از دست نبردان میرزا در کابل بقبول رسید.

ذکر نهضت اکبر پادشاه پیر شیر

در سال سی و چهارم جلوس اکبر پادشاه پیر شیر شد و شد و شوری در کشمیر
از آن زمان به حال دشمنان و کینه داری که در آنجا بود و کینه داری
که در آنجا بود و کینه داری که در آنجا بود و کینه داری که در آنجا بود

خشکه نرم بپیک - پنج گرم خوردن رسم نیست شبانگاه پنج پنجه نگاه میدارند و در
دیگر می خوردند - و پوششش برین نشین است که عبارت از پنبه باشد ناشسته
از خانه بافته می آورند - و آنرا دوخته می پوشند - تا پاره شدن آب بمانی رود -
و از بدنی بد نمی کشند - **بیت** -

تفاق فطری شان همچو پیش باکره دم نطرح خلقه شان همچو زهر لازم مار
القصه اکبر از پیش شیر ذبایت خوش وقت شده عید رمضان المبارک که با خا
نموده - در آن روز با ششعل میرزا یوسف خان حاکم آستان تقصیرات پیشرو ^{مخالف}
بخشیده کفش پائے خود مرعیت نمود - او شرف ان خود دانسته آن کفش را بر سر
بست - و بحضور رسیده مورد عتاب است - و اکبر بعد قیج براه کبلی و دهفتو که
یسه دشوار گذار است با جمیع ششم رستم قطع منازل نموده در حین ابدال نزول
اقبال نمود - در آن روز امیر شیخ الشیرازی دیس از آن حکیم ابو القحطیلانی که
مقرب پادشاه بودند هر دو درشت شهری بر بستند - و در حین ابدال بدنون شدند
در آن جا چند گاه رایت اقبال اقامت ورزیده طرح بارغ دلکش ریخته آمد و
از آنجا نفست فرمود و خطبه فتح افزای کابل نزول اجلال نمود - قاسم خان
حدود دوازده سال که در آن وقت زنده بود بموجب حکم اعلی در گذرگاه متصل شیر
نایب الدین محب با برادر شاه و هندال میرزا در آنجا رفتند بارغ چهارات عالی ^{مخالف}

سکه استشفاع - شفاعت خواندن ۱۲ سکه چشم - جمع عشت - نوکر ۱۲ سکه
خدی - جمع خادم ۱۲ سکه رخت هستی بر بستند - یعنی مرد روز ۱۲ سکه احداث نمود
نما کرد ۱۲

چون پریشانی حال رها بایست که بکامل برض رسید چنانکه شد تا هشت سال ششم حقه
از خراج مقرر بر رها بایست کرده تتمه باز یافت میگردد باشند و بعد سیرت کاه
کابل معاودت بنده وستان شده فضالاً در منزل دوهکمه اکبر از اسب افتاد و
رخساره اش خراشیده شد شش روز صاحب فراش بود پس از حصول صحت
از انجا روانه شد بعد رسیدن در رهناس بر قیل خاص که در جوش می بود سواره
می شد پیش از آنکه بایست او در قلاوه مضبوط شود و قیل مذکور تعصیده ماده فیله دوید
اکبر بر زمین افتاده زمانه دراز بهوش بود بعد در سه بهوش آید ظاهراً اندک
آسیبی در باطن رسیده بود بنابر احتیاط بعد لاج حکما رگ هفت اندام دست راست
برگشاده و در اندک فرصتی تندرستی یافت از سونخ این مسامحه خبر بایست ناخوش
در اطراف ممالک بر زبانها افتاد و غریب شورشی برخواست در عیت از مالگری
دست باز کشیده در مقامات ممالک اختلال روی داد چون لاهور و غیره سردار
گشت این شورشی فرو نشست و طریق مسالک که نا امن شده بودند امنیت گرفت
و بعد درین نزدیکی شب جمعه تا شامه جنگ میدید قضا را آنچه در بیت خود را
گذاشتم دوید و شامه در میان هر دو لان اکبر در نجی رسیده آماس کرد و دو شیخ
باشند او کشید بعد از آن دید شیخ ابو الفضل و مقرب خان معروف بشیخ بکینا
در قلمه بقیه صانع فرش بهر قلمه از قلمه بر خاستن توانان ۱۲ هفت اندام
بجای هر یک پشت هر دو دست هر دو پا بحسب طین - دماغ - دلی - جگر - پرتو شش - زهره
۱۱ هکمه طرق جمع طین - زهره - مسالک - جگر - مسالک - زهره - آماس - دم
۱۲ هکمه روح و در ۱۲ هکمه شربت گزن ۱۲ هکمه صغیر اندام ۱۲ هکمه

جراح بمعالجه پرداخت - بعد یک ماه و هفت روز صحت رسد داد - شیخ ابو الفضل و
مقرب خان که در آن ایام خدمت بسیار کرده بودند مورد عنایات شدند -

در بیان حال راجه ٹوڈر مل و حلت او

در زمان تهت رایات کشمیر رخصت شده در لاهور مانده بود و بعد از
بدنی در گذشت - در وقت مراجعت از کابل در شانائے راه خیر حلت او عرض
رسید - چون مزاج شناس و وزیر اعظم دسپه سالار بود پادشاه از فوت او نااست
بسیار نمود - ٹوڈر مل صغیر بود که پدرش مرد مادرش بیوه زن در کمال افلاس و تهیدی
بود - بمحضت تمام پرورش نمود - اما در صغر سن آثار رشد و کار دانی - علامت
طالعندی و سجت بلندی از نا صیبه حال آدمی تا بید - بحسب سمت در جگر نوین پا
سرکار پادشاهی نو که شد - بمقتضای و فوری دانش و کار گذاری روز بروز نایه
قد را و افزود - چنانچه صاحب تدبیر و قلم بود صاحب کوس و علم نیز گشت - در اکثر
معا کت نردانات شایسته و محاربات بر دانه نمود - نقش مردانگی و دلادری و
در دل پادشاه درست نشست - در ملک میرات دینگال کارزار های عظیم نموده
فیروزه مند آمد - رفته رفته بپایه اعلائے وزارت سرفرازی یافت - در سال است
و پنجم جلوس و وزیر اعظم گردید - و بابت گزین - سیر چشم - تو انگر دل - پرتویا و سوز
بر برین کار نیک محضر بود - اصابت فکر و همت بلند داشت - با خویش و بیگانه
سلطه صغیر که چاک ۱۲ سکه رشد راه لاست یافتن ۱۱ سکه ناصیه - بیانی ۱۱ سکه معارف
جمع معمر ۱۲ سکه اصابت - رملی معارب یافتن ۱۱

یک جهت و دوست دشمن کیسان میگذازند آداب شناس سلطنت و رازدار
 ملکات در درو قاضی حساب و ریاضت تحریریه نظیر بود پیش از دور ممالک هند
 متصدیان بقانون هند و قمری نوشتند - و چون در مل از نویسندگان ایران اخذ
 ضوابط نموده و قرا بطور ولایت درست کرد و تا حال اهل قلم مطابق آن عمل می کردند
 تمام آراضی ممالک محروسه بحدود و معین گشت - فی بدیهه چهل دایم قرار یافته در دفاتر
 ثبت گردید بر هر کرد و دایم عاملی مقرر بزبان عربت کرد و در ی یافت و نیز داغ اسپ
 شاه می بایست مرا و منصب ایران و احد پان قرار یافت تا نوکر با دشمنی پیش چند
 کس نوکر نتواند شد - و مجال خیانت در نوکری نماند - و منصب ایران و احد پان را نیز
 یا ای عذر نباشد هر سال بصحبه اسبان را داغ مقرر گشت - تا اشتباه نیماند -
 در زمان سابق سلطان علاء الدین غلجی و بی او شیر شاه داغ اسپ مقرر کرده بود
 امارت راج نیافت - در عهد اکبر چنانچه باید راج گردید - و نیز بادشاه نوکران خود
 هفت بخش نموده چوکی هر دوازده مقرر ساخت - و هفت چوکی نام یافت - بر آن
 هر چوکی علی و چوکی نویسنده تعیین گردید که در وقت هر یک ملاحظه نمود و مجال
 خائب بودن نماند - و بر آن هر دوازده مقرر هفت واقع نویس مقرر گشت تا حکام
 حضور را مضبوط دانستند و دستگیر جدا گانه مقرر دارند تا عند الحاجت معلوم تواند شد
 سیاحت - در آن کردان ۱۲ له اخذ - و رفتن ۱۲ تن جدا - گوش ۱۲ تن متفرق - صاف کرد
 شده ۱۲ تن احد یان - جمیع احدی منصب داری باشد از انواع منصب ایران ۱۲ تن بصحبه -
 جمع کرد - با مطلاع نظر و موجودات سپاه رفتن ۱۲ تن مضبوط - ضبط کرده شده ۱۲

که فلان روز و فلان تاریخ این حکم اصدار یافته - و چندین هزار غلام مذخوب و غیر مذخوب
که از دار الحرب آمده در سنگی پادشاه قیام داشتند آنها را آزاد کرده بختاب
جیله روشناس گردانیدند - و گفت که بنداهے خدا را بنده خود گردانیدن سزاوار
نمیست - بعد مردن راجه لود علی عبدالرحیم خان خانشانان پادشاه منصب کالت
سرفراز گردید - او بمقتضای فرست و کار دانی احکام وزارت و امور و کالت را بآ
حسن اتمام داده روزی بخش این کار و مورد تحسین شهریار گشت -

نہضت موکب مقدس مرتبہ دوم بکشمیر

در سال سی و نهم جلوس والا باز غزیت سیر گلگشت کشمیر و ضمیر اکبر سرزرد - و
ناگهان در بین برسات از لاهور نہضت فرمود و در وقت عبور از دریائے لادی
بزبان پادشاه گذشت کہ این بیت در باب کدام گل گفته اند - ہمیت
کلاه خسروی و تاج شاهی بہر کل کے رسیدہ خاشاک کا
قضا را درین روز یادگار میرزاے بنی عم میرزا یوسف خان در کشمیر شورش
شده بود ازین منہی اصلاح حضور اطلاع نمود - یا عشا میں شورش آنکہ قاضی فرشتہ
لاہور سے تشخیص جمع محال کشمیر از حضور فرستاده بودند - چون میرزا یوسف خان دہشت
کہ تغلب ظاہری شود و جمع افزون میگردد و بنا بر قتل اندازی درین امر یادگار
میرزا را کہ میرزا یوسف خان ہنگام غزیت حضور نائب خود و کشمیر گذشتہ بود -
سلطہ دار الحرب - ملک لالہ غزاکرن ۱۲ سالہ امضا - در ان گردانیدن - نشان و علائق
نہر بشت قبائلیہ بنویند ۱۱ سالہ کل - کیکہ سرادے ہو باشد ۱۲

از راه برده مرکب فساد شدند. و خاطر نشان او کردند که بسبب شکاری ساسک کشمیر
 پنجان جایست که یکبارگی دست افواج پادشاهی بآن تواند رسید. آن به اختر
 باین هرزه گوئیا مغرور شده سکه و خطبه بنام خود نمود. چون مرکب والا برین بایک
 جناب رسید خبر این شورش معروض شد. و بر زبان پادشاه گذشت: **میت**
دلدار ناست حاسد بنعمتک علیین **ولد الزنا** کش آمد چو ستاره یمانی

چون یادگار از شکم نقره نام لوی بود که هر روز بخانه و هر شب بجای سیری بر میزد
 که آن لوی یکجه مجرور آمدن میل گشته خواهد شد. درین ایام میرزا یوسف خان در خدمت
 بود بنا بر نبرد احتیاط او با حواله شیخ ابوالفضل نمود تا در قید نگاه دارد. چون
 بته تقصیری اوج عرض رسید بعد چند روز نجات یافت. شیخ ابوالفضل در آن دردم
 از دیوان حاکم شیراز رحمة الله تعالی علیه تفادول کرد و صفحه این بیت برآمد **میت**
 آن خوش خبر گجاست؟ کونین فتح ثرور او **تا جان** نشاقش چو درو سیم در قدم
 از غرائب آنکه چون یادگار سکه و خطبه بنام خود کرد و ادراستب لیده در گرفت

نکین را که خاتم او میکند بریزه فولاد در حدقه چشم افتاد. چون یادگار علمای برادرش
 لشکر آراسته بر کوه کرمل بانو کران پادشاهی که در اینجا بودند آمانه بیکار گشت. و باینک
 جنگ قرار نمود. در سیر بود کسان میرزا یوسف خان که بحسب ضرورت رفیق او شده
 بودند نیم شب قابو یا نته برخواستند. او از خمسه بدر رفت. آخر الامر آن به بخت

سکه از راه برده ن - فرجانبیدن **۱۲ سکه** **ولد الزنا** - علاوه معنی متعارف در حشرات است
 از دنا یعنی باران بهار پیدایش شوند **۱۳ سکه** ستاره یمانی - سبیل **۱۴ سکه** تفادول و فانی
 گرفتن **۱۵ سکه** حدقه چشم - کاسه چشم **۱۶**

بدست کسان میرزا یوسف خان اسپر گردید. سر او از تن جدا کردند و در منزل بهمسر
 سران و خرم العاقبة بحضور اکبر رسید. چنانچه بزرگان پادشاه رفته بود و مجبور بر آمدن سبیل
 که شاه یابانی عبارت از دست آن ناها قبت اندیش گشته شد. و کشمیریان که با او
 رفیق بودند نیز بمکافات گردیدند و در خود دیدند. دفع شورش از آن دیار گردید.
 با بجمله اکبر بعد قطع مراحل سخته کشمیر نزد اقبال نموده از سر منازل و کشتا و کشته را
 مقرری آن دیار گلگت زعفران زار که خلاصه آن سرزمین واقع شده و تمام شایسته
 چراغان در کشتی های آب دلی که در ایای پایان کشمیر است خط و از دست دران
 برگرفته سعادت هندوستان فرمود. و بر حسب التماس شاهزاده ابالت کشمیر بدستور
 پیشین میرزا یوسف خان بجال ماند و جمیع صوکیه کشمیری دیک لک فرمود.

نصرت مکتب الالبیس کشمیر مرتبه سوم

در سال چهل و دوم کشمیر نصرت فرمود. شخصی از مردم غور در شهر ظاهر گشته خود را
 بنام محمد ترخ میرزا پسر کسان میرزا دانوده مصدر شورش شده بود. کسان محمد علی اود را
 دستگیر کرده در منزل آباد آدرده نظیر پادشاه در آدرده. و جهان حایا سار رسید. و بعد
 هبوز آدر دایای چنان رعایای نواح سیالکوٹ از تنگاری محمد بیگ کردی شفا
 نمودند. اود را براسه عربت عمال تنگاری چنان همیشه حلق کشید. چون لا انجا نصرت
 فرمود در خطه و کشتا کشمیر نزد اقبال شد تمام ایام تعیش و عشرت در آن
 سه و نیم العاقبة در انعام ۱۲ ساله ایالت ریاست ۱۲ ساله یا سار و بطور حکم مقرر
 داد چنگیز خان غور ۱۲ ساله عمال جمع عادل ۱۲

گذرانید و در آب دُل خن چراغان ترتیب داده و دهنار کشتی با انواع و اقسام شمع
و چراغان آراسته در دِن آب سیر دادند - نیز در دولت خانه شاهجی و دیگرینا را آب و
و عمارات و باغات و اشجار محاذی دولتخانه چراغان کردند - بعد سیر و سکار در ایام
آغا نرستان به هفت فرسوده بهار الملک لاهور نزول نمود -

ذکر در بیان تسخیر ولایت اوڈیسہ

اكن ولایت قلمو در تصرف داشت - چون او بزرگ طبعی و گدشت افغانان اتفاق
یکدیگر عین خان مسعود السبوری بر داشته متابعت او قبول کردند و حسب الامر راجگان
تسخیر کن ولایت رفت افغانان یکدست جنگ و جدل کردند - بالاخر راجگان
بعد گذشتن قلمو نخستین پیش بر سر حکومت راجه مان سنگه صلح کرده و سکده و غلبه
بنام اکبر مقرر کرده بگنا قندهار داخل ممالک محروسه و یک صد نه پنجاه نفری و دیگر
نفاس آن دیار خواهر راجه مان سنگه نمودند که بدرگاه مقدس ارسال دادند - و
در سال سی و هفتم جلوس والا مطابق سنه هزار و هجری ممالک اوڈیسہ که بر ساحل
دریا به شهر است بتمامه داخل ممالک محروسه گردید -

ذکر در بیان تسخیر قندهار

بعرض والا رسید که مظفر حسین میرزا و شمس میرزا بن میرزا میرزا و شاه امام
که در قندهار قیام داشتند و بنا بر خروج خواست و فتن که در احمد سلطان محمد

بعد عمارات متوالی میرزا جانی بیگ شکست خورد و گریخت - و خانخانان قلمه ساخته
 میرزا سهند هم گردانید - دوران نواحی دباغی عظیم روئے داد - گویند بعضی صاف
 در زمان در خواست دیدند که بنابر زشتی نیت و اعمال اعمال و حکام این دیار مردم این طریقه
 متبادله شده اند - هرگاه عمل و سکه و کبر و دین جا جاری شود بلائی و بار خوار شده -
 با شتهار این خبر هر کس دعا گوئی قبح اگر گشته عهد نذر بستند که بعد از فتح پادشاهی مقبوضه
 خود و خانانان - و خانخانان با امرای کمال بذل عهد خود نموده بمحاربات شدید متواتر
 میرزا جانی بیگ را عاجز گردانید - چون او در خود تاب مقاومت ندید ناچار و صلح
 کوفته دلاست پشیمان را داخل مالک مهر دسه گردانید و صبیح خود را بمیرزا ایرج خلع
 خانخانان داده خود آمد ملاقات نمود - و بندگی درگاه و شاهای قبول کرده مقرر ساخت -
 که بعد برسات روانه حضور گردد - و بر وفق عهد در اواسط سال سی و ششم مطابق هزار و
 یک هجری همراه خانخانان بلازمست پادشاه آمد و بمرحوم خسروانی سرفراز گشته سیه پزاری
 منصب و شغل جایگزین یافت - و الا براس بندرک بطرف شش و اربع است بحال صفت
 مقرر گشت - و درین هم خانخانان تحمل انواع مشاق و محن گردیده مورد الطاف
 بے اکناف شاهی و مدح اکابر و اصاغر گردید - احوال سلاطین سابقین این دیار
 در ضمن چگونگی شغل مفصل گشته حاجت تبرک نیست -

ذکر تسخیر بیکر

پیش از آن که شغل مشهور گردید - در سالی نوزدهم جلوس محب قلی خان پادشاه
 سله بذل - پنج کردن ۱۳ سله مشاق - و شصت ۱۳ سله محن - جمع محنت ۱۳ سله و اکناف شاهی

پیشتر بیکدیگر متعین شده بودند که آنرا قلع محاصره کردند و با ششاد کشید و قلع عظیم دو بایک بسیار
در قلع و دو سه دایره بسیار از محصوران تلف شدند. هر که پوست درخت را کس چو شانه زده
می خورد از دایره سلامت می ماند. سلطان محمود عاجز شده عرض داشت نمود که اگر محب
قلی خان از دو قلع بر خیزد قلع را پیشکش شانه زده والا گری نمایم. پیش اذان که از
حضور در باب برسد سلطان محمود با جمل خود در گذشت. و محب قلی خان مجاهد خان
در سنه نه صد و سی و چهار چهری بیکدیگر داد و اخل ممالک بحر و سه نمودند.

در بیان جشن نوروز شروع ضابطه آراستن حجرات دیوان عام

با اهتمام امرا

چون موسم بهار در رسید از اب پیش و عشرت بر ریشه عالمیان کشاده گردید. نیم
لوزی مزاج دارندگان دنیا را شمع و شمع نو بهاری شام از دکان گیتی را معطر گردانید.

نظم

درخت غنچه برآورده لیلان مستند جهان جوان شد و باران پیش نشینند
بساط نیرنگ کوب شد بای تشاط نه بسکه عارف دعا سعی قیص جستند
حکم شد که دولتیانه خاص و عام که صد و بیست ایران درخت با ملکی عظام شمت شود
وضع هر دو که را تصدیق این بیزات زینت دهند و بجهان مندل را که دولتیانه خاص است
با قسم زینت آیین بندگی نمایند. داند که مانع کار پر و ازان بارگاه خلافت و امر و اولا
ترتیب هر چه حکم تمام دولتیانه را به کلفات گردانگون آراستند و آرایش از نگار نگار می بستند.
این مخرج شار در سه عارف و دانا سه عالمی جا بمل سه آیین استین. در پیش دیوان ۴

درین بزم جشن مناصب ارفع رسید. و هر یک در خور حال با ضافه سزائی یافت و
 فرست اهل خدمت لحظه گشته هر کس که مصداق خلاص و نیکو خدمتی شده بود با افاضه
 عنایت سرفراز گشت. و آنکه ترکب عنده و نادر دولت خواهی گشته بود بفرز خدمت و
 کمی منصب سعادت گردید. و حکم جهان مطاع بعد و بیست که تار سیدن از در شرف
 هر یک از نو کینان و امرا و عظام ضیافت پادشاه گنجد. تا منزل او بمقدم عالی
 پایه برتری گیرد. و او بین الاقران سراقه ای برافرازد. و حوضی که بست در بست
 در به عرض جلوس داشت و در آن بلیغی خلیفه بیکس و همیان گذاشته بود و در وقت
 آفتاب بآمدن خورشید و بخت و مساکین و سایر الناس انعام فرمود. و در میان
 تیاری بارگاه شاهی را که ده دوازده هزار کس در سایه آن تواند گنجد. آتش در گرفت
 و تا سر در ز بسا آتش و بخت از عمارات حرم سر اسوخته خاسته گردید. و اهل بارگاه بلیغ
 این نقصان هیچ عواصی نتواند یافت. بعد از طغیان آتش بارگاه حکم شد که
 بجهت بزم شرف که نزدیک رسیده بود از سرفرازگاه و الا در وقت که دو دور اندک از در
 بارگاه فلک آتش به تجمید صورت انجام یافت. و از غرائب آنکه چهره درین روز در کین
 بدولت بر آید و شاهزاده سلطان ملا نیز آتش در گرفت.

و بریان حلت میانانین مولانا عافی شیرازی

و شیخ ابوالفیض فیضی

له نو میان - سر و بیان - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶ - ۱۰۸۷ - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸ - ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ - ۱۱۰۳ - ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵ - ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ - ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ - ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ - ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲ - ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷ - ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴ - ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ - ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷ - ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ - ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲ - ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸ - ۱۱۵۹ - ۱۱۶۰ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۲ - ۱۱۶۳ - ۱۱۶۴ - ۱۱۶۵ - ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹ - ۱۱۷۰ - ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ - ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶ - ۱۱۷۷ - ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ - ۱۱۸۱ - ۱۱۸۲ - ۱۱۸۳ - ۱۱۸۴ - ۱۱۸۵ - ۱۱۸۶ - ۱۱۸۷ - ۱۱۸۸ - ۱۱۸۹ - ۱۱۹۰ - ۱۱۹۱ - ۱۱۹۲ - ۱۱۹۳ - ۱۱۹۴ - ۱۱۹۵ - ۱۱۹۶ - ۱۱۹۷ - ۱۱۹۸ - ۱۱۹۹ - ۱۲۰۰ - ۱۲۰۱ - ۱۲۰۲ - ۱۲۰۳ - ۱۲۰۴ - ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶ - ۱۲۰۷ - ۱۲۰۸ - ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰ - ۱۲۱۱ - ۱۲۱۲ - ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴ - ۱۲۱۵ - ۱۲۱۶ - ۱۲۱۷ - ۱۲۱۸ - ۱۲۱۹ - ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ - ۱۲۲۲ - ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴ - ۱۲۲۵ - ۱۲۲۶ - ۱۲۲۷ - ۱۲۲۸ - ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰ - ۱۲۳۱ - ۱۲۳۲ - ۱۲۳۳ - ۱۲۳۴ - ۱۲۳۵ - ۱۲۳۶ - ۱۲۳۷ - ۱۲۳۸ - ۱۲۳۹ - ۱۲۴۰ - ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲ - ۱۲۴۳ - ۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶ - ۱۲۴۷ - ۱۲۴۸ - ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰ - ۱۲۵۱ - ۱۲۵۲ - ۱۲۵۳ - ۱۲۵۴ - ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶ - ۱۲۵۷ - ۱۲۵۸ - ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ - ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ - ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴ - ۱۲۶۵ - ۱۲۶۶ - ۱۲۶۷ - ۱۲۶۸ - ۱۲۶۹ - ۱۲۷۰ - ۱۲۷۱ - ۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ - ۱۲۷۴ - ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶ - ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸ - ۱۲۷۹ - ۱۲۸۰ - ۱۲۸۱ - ۱۲۸۲ - ۱۲۸۳ - ۱۲۸۴ - ۱۲۸۵ - ۱۲۸۶ - ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ - ۱۲۸۹ - ۱۲۹۰ - ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲ - ۱۲۹۳ - ۱۲۹۴ - ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ - ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ - ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳ - ۱۳۶۴ - ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ - ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸ - ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ - ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳ - ۱۳۷۴ - ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲ - ۱۳۸۳ - ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ - ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ - ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲ - ۱۳۹۳ - ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶ - ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸ - ۱۳

سر آمدنمہ سرا این خوش آہنگ۔ و پیش خرام نو اپردان و گش رنکار نگ میان
 تاسنین کلا اوت۔ کہ در جہد خود قطع نہ داشت۔ و چند مدتی قبل از درود ہم الی الاثنین
 اوشان بنید ہند۔ و در کمالین اورا مقصدائے خود دانستہ عالم بے تعظیم بر زبان
 نمی آرد۔ در سال ہفتم جلوس دلا را جہلام چند روز بان کا یہ صومیان تاسنین را
 خال رخسارہ پیشکش ہائے خود خیال کردہ بخدمت بادشاہ فرستاد۔ چون بادشاہ
 در فہم موسیقی ہمارے نام و تاسنین و درین کارید بضا داشت صحبت او در گرفت۔
 و بمباحثت او اختصاص یافتہ سرا بہ نشاط خاطر بادشاہ می بود۔ در سال سی چہارم
 جلوس رفت ہستی بہت۔ و موجب اسعد بے اندازہ خاطر بادشاہ گردید۔ و در
 سال سی و ششم مولانا عرفی شیرازی کہ غنچہ استعداد و گشت افلاطونی بشام ارباب
 ہوش رسانیدہ گشت و وہ ہوش سخن طرازی میداشت۔ بشگفتہ ترمید۔ و گوار خاطر
 بختہ مغزانی بیدار دل بر و آغ انقاس پاکیزہ او عطر آگین گشتہ انسرد۔ و در ہر
 سی و دو سالکی عادت سرای دنیا را و دلے گفتہ در عالم آخرت رسید۔ و بختہ بین
 را رنگ دیدے تازہ نشید۔ و در سال چہارم جلوس اکبر شیخ ابو الفیض فیضی نیز رفت
 و دنگانی بوعالم جاوداتی کشید۔ شیخ در سال دواز دہم جلوس بخدمت اکبر رسیدہ
 مورد عنایات گشت۔ ہنگام ملازمت چون شیخ را بیرون بجزو نقو اسادہ کردند
 قطعہ بقیہ گفتہ قطعہ۔

۱۷۹ نو اپردان۔ سرود کو ۱۲۔ سرود۔ جمع ماہ ۱۲۔ متقد۔ ۱۱۔ پیشوا ۱۱۔ ۱۷۹ بدر ہجری
 دست ہجری ۱۲۔ قلاب ہجری ۱۲۔ کامل ۱۲۔ مشام۔ دماغ ۱۱۔ ۱۷۹۔ طالع۔ جمع راجہ خوشبود ۱۲
 ۱۷۹۔ جوہر۔ سخن بے اندیشہ و فکر راندن ۱۲

پادشاہ درون پنجسره ام از سر رطف خود مرا جادہ
 ز انکہ من طوطے شکر خوارم جائے طوطی درون پنجسره بہ
 پسند خاطر پادشاہ اقتاد وہاں روز در سلک ملازمان خاص اختصاص یافت چون
 اخلاق حمیدہ و طبع سنجیدہ داشت روز بروز پائے قدرش افزود و در سال سی و سیم
 بختاب ملک النہرا و مسفر از گردید و در سال سی و نہم تفسیر قرآن بے نقط و کتاب بن دین
 و مکرز او از کھر خزن اسرار تصنیف نمودہ از نظر اکبر گذرانیدہ مورد تحسین گردید و در کتاب ہا
 عمدت او برگزیدہ چنان سلیمان المقیس بوزن خسرو تیسرین و ہفت کشور و بہا بر ہفت پیکر و
 اکبر نامہ مقابل سکندر نامہ پیش نہاد ہمت داشت این کتاب ہا با تمام رسیدہ بود کہ
 زندگی ادا انجام یافت چون حسن اخلاص و رسوخ او در بندگی ہا مرتسم خاطر پادشاہ
 و شاہزادگان نیز از او منتظرادہ می نمودند اکبر مقتضائے قدر ذاتی و حقوق شناسی در
 بیاری کہ مرود و روز قبل از ارتحال مع شاہزادگان بیادیت اورفت در آن وقت
 این رباعی گفت رباعی -

ویدی کہ فلک ہم چہ نیزگی کرد؟ من خدلم از نفس شب آشنگی کرد
 آن سینہ کہ عالمی در دیکہ تجید تا نیم نفس بر آورم آشنگی کرد

ذکر در بیان رسیدن برہان الملک بدر گاہ والا و مرحمت شدن
 ملک با و برائے ہم دکن

لہ محدث - ستایش ۱۲ لہ مرتسم - منقش ۱۳ لہ ارتحال - رطت نمودن ۱۴ لہ
 عبادت - بیار پرسی

از اسمعیل نظام الملک حاکم احمد نگر که علم او بود آزرده شده بواسطه طلب الدین خان
 عنبر نوری بکلاز مستبک بر سید و منصب شصدهای سرفرازی یافت پس ز سهل دست
 منصب نزاری رسید متعین محالات بخش گردید بعد چند سال در حضور رسید استبداد
 ملک برک شیخ احمد نگر در املا امرات متعینه صوبه مالوه و راجی علی خان حاکم خانیس
 باداد متعین شدند با عانت اولیائی دولت قاهره در احمد نگر رفته با اسمعیل نظام الملک
 عم خود جنگ کرده منظره منور گشت و بمملکت و در وقت تسلط یافت به چون سفله پناه
 بود دست بادد دولت و حکومت گشته حقیقی برورش و ابداد بر طاق نیسان گذار گشته
 از طاعت اکبر تر یافت با دشا ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی را که در آن وقت
 زنده بود پیش راجی علی خان اورا ولایت با تقیاده نمود فائده عمیده پاداشی آن
 گرفتار آمده به ترغیب شخصی سیاه کشته خورد و بدان سبب در بیایمی صعب بنگار گشته
 راه آخرت سپرد چاندنی بی خواهر او با اتفاق امرا برادرزاده خود ابراهیم را که سپه
 برهان الملک بود بمسوری برداشته آنظام مهام بر دوشه است خود گرفت چون حال
 آن حدود بعض رسید شاهزاده سلطان مراد بالمشکران متعین گشت شاهزاده
 چندگاه بجهت سامان سپاه در مالوه بوده عازم پیشتر گردید و از دریائی زیاده عبور نموده
 در اندک فرصت ولایت برارانه میر میسر و کفنی انتزاع نمود و افواج ماهره بر سر
 احمد نگر خضعت فرمود لشکر منصوره که بمها فراه داده غالب گشت اما راجی علی خان حاکم
 خانیس درین مهم در کاسب شاهزاده بود جهان شماری کرد و نیز با افواج عادل شاهی
 ساکن چارپایه قسطنطنیه شاه حاکم گویند و محاربه استخوانه در میان آمده اولیائی دولت
 شاه ولایت - راه نموده

اکبری فیروز می شدند. لیکن چون شاهزاده در دکن بشرب و بلام اشتغال در زید اندک تر شد
شراب خوار می یافت و زوار گشت و مهابت و آن ولایت نمی توانست برداشت. بنا بر
آن از حضور شیخ ابو الفضل متعین گردید و حکم شد که شاهزاده را به صاحب ارجمند مننون
سعادت گشته بکار متبیر آورد. و امرای متکینه آن حدود را سرگرم خدمت گردانند.
و اگر بودند بخوابند. انتظام بهام در آنجا حضور در انداخته خود را آنجا بوده بکار بپردازد و شاهزاده
را روانه حضور سازد. شیخ بعد از خلعت از حضور قطع مراحل نموده بخدمت شاهزاده رسید
بجای شیت شاهزاده هماندم با مرض مزمنه سابقه بعالم آخرت شافت. و غریب
شورشی در لشکر زد و او شیخ ابو الفضل بحین تقریر در باباشی خاطرهای شفته را
بمجموع خطین گردانید. و دشمنان که باستماع رحلت شاهزاده جری و دلیر شده بودند
بتدایر عابد شیخ بار مغلوب و یابوس شدند. چون این ساخته بعضی کبریا و جوی
صد گویند که درت پادشاه گردید. و آخر الامر بهر سر پاخته شاهزاده و انبال را به تنخیر
دکن رخصت فرموده و غیر به تنخیر آن ولایت نهضت فرمود.

ذکر نهضت موبک مقدس زلاهور بجانب دکن

چون از لاهور انشعاش الیه عالییه سمت دکن بود و داد و در حوالی قصبه بلیه بعض
رسیده در مکان اجل فقرا مسلمین و طائفه سنیان با هم خفا کرد و فقره کلمین
بعد غالب آمدند و سنیان تجانه آنجا را تبعیدی برانداخته اند و اگر کمند مهابت
سنة ۱۲۰۰ هـ شراب ۱۲ هـ غرضه ۱۲ هـ انشعاش ۱۲ هـ کوچ کردن ۱۲ هـ ساله الیوم
جمع لیا علم در نش ۱۲

اسجاد و اختیار کرده همه ادیان را یکسان می شمرد. اکثر فقیرای مسلمان را بزرندان فرستاد
 و حکم کرد و بجانها را که بتندی مسلمانان ستمگر شده بودند تجدید تعمیر و ترمیم کنند. بدو نعمت
 از انجا از دریائے بیاسا گذشته بمنزل گوهر دار چمن سجاده نشین نامک شاه تشریف
 برده بلا قات او و آملع شمارندی نامک شاه که مضامین ابیات موحدین اسلام
 و صوفیه و الامقام ترجمه نموده خوش وقت شد. و گوهر دار چمن سرفرازی خوشین است
 پیشکش لائق گذرانید و دو التماس کرد که از نزول عساکر منصوره در پنجاب پنج غلّه
 گران بود ازین جهت جمع پرگنات زیاده شده الحال از انتهای شکر فروزی بیک
 رده به ازانی آورده رعایا از عهده ادائے این جمع نمی تواند برآمد. عرض او پذیرفته
 بدیوانیان سرکار حکم شد که بحساب ده دوازده از جمع بر رعایا تخفیف دهند. و تأکید
 کنند که اعمال شبنم حساب از رعایا گرفته زیاده طلبی نه نمایند. مثنوی
 چشم رعایت در رعیت گیسر تا بودت ملک عمارت پذیر
 کار رعایت بر رعایت سپار دست رعایت در رعیت مدار
 چون عرصه تها میسر شود خیا مگشت - رعایا از ظلم سلطان نام کردی تنهائی نمودند
 و بیادای او به تحقیق پیوست حسب احکام والا اگر اسحاق کشیدند - مثنوی
 حکومت بدست کسانی خطاست که از دست شان دستا بر خدات
 مکن صبر بر عامل ظلم دوست که از فریبی بایدش کند دوست
 بعد رسیدن بآبگر آباد چندگاه اتفاق افتاد و بوجوب عرض داشت شیخ
 ابو الفضل از انجا بستم برآیند و نعمت رشت داد. در زمان عبور از دریای زبدا

فیل خاصه که زنجیر آهن در پا داشت از جهان دریا میگذشت چون برکنار رسید
 فیلبانان زنجیر آهن را تمام از طلا دیدند و تعجب شدند و از دروغ فیلخانه اظهار کردند
 و زنجیر را چشم خود دیده حقیقت را عرض والا رسانید و اکبر بجنس در حضور خود طلبید
 بعد مشاهد و صدق خبر بر عجب قدرت ایزدی اعتراض نمود و فرمود که همانا زنجیر
 دریا شکسته که مردم هند آنرا پارس گویند خواهر بود و به موجب حکم فیلبانان دیگر با زنجیر
 آهن دران دریا انداختند و ملاحان نیز متوجه آن سنگ گردید لیکن بهم نرسید و
 زنجیر دیگر طلا نگشت - ابیات -

بقدر رطافت خود غوطه زدم بسیار در کیمی طلسم آن بهیج و ریاضیت
 این سخن باورت گرازم نیست عهده بر او ایست و بر من نیست

الفصل اکبر بعد قطع مراحل در خطه دارالسود برهان پوزندال قبال فرمود و
 اکبر آباد را برهان پور دو صد و بیست و هفت کیلومتر دورتر کرد و پور و دران خطه و گلش
 جشن نوروزی ترتیب یافت و نظر بان خوش ادا و مفتیان خیمه مرا بنوا هائے و فریب و
 سرود های دلکش باعث انبساط مجلسیان و نشاط خاطر پادشاه شدند و آن بزم
 شاد کامی شیخ ابوالفضل که با انصار هم همت دکن همان طرف نما بود حسب حکم اوضاع
 آمد و بفرمایط بوسی معزز گشت چون وقت شب بود و انجمن در اجتهاب کمال
 آراستگی داشت پادشاه از نهایت عنایت این بیت بر رشت شیخ برخاند طیت
 فرخته شے باید خوش هتا به تا با تو حکایت کنم الا هر با به
 شیخ مشاهده این عنایت کور نشات شکر بجا آورد و ایالت برهان پور نیز به شیخ
 سه مفتیان سرانندگان ۱۲

مقرر گشت. و حکم شد که چون آمدن در سیاق عسرت کشیده اند تا بدین ایات عالی این
 صدد و بحسب تفاوت مناصب بر آن بپردازد در انعام آمدن سقر باشد. و شیخ را بمنصب
 چار نهاری سرفراز فرموده به تسخیر قلعه آسیر که بهادر میره راجی علی خان حاکم آنجا نمرد
 و زنده بود رخصت نمود.

ذکر در بیان تسخیر آسیر و ولایت احمد نگر

شیخ ابراهیم الفضل بعد از رخصت از حضور در بایان آن قلعه آسمان ارتفاع رسیده
 محاصره نمود. و متواتر محاربات سخت در میان آمد. چون محاصره داشتند که کشید. شیخ
 بمقتضای شجاعت فطری طناب برکنگه نصب کرده بر فراز قلعه برآمد. و خود را درون
 حصار انداخت. و جمع کثیر همین نقطه با شیخ همپای نهاده کارنامه هردی و مردانی
 بنظیر رسانیدند. و بقوت سر بهجه دلادری شیخ این عقده کشیده چنین قلعه آسمانی ارتفاع
 که تسخیر آن دشوار بود مفتوح گشت. و بهادر حاکم آنجا عاجز آمده ملاقات نمود. و بر سلطه
 شیخ ابراهیم الفضل بکار بست. پادشاه سعادت اندر رخصت نمود. و عنایات شد. قلعه آسیر بر
 دولت تفویض یافت. و شیخ ابراهیم الفضل در جلده وی این خدمت ببنای علم و تقوا
 و سبب خلعت خادمه سرفرازی یافت. به تسخیر ناسک رخصت یافت. و در اندک
 زمانی بمنصب پنجزاری میر افتخار برافراشته مصدر خدایات عظیمه گشت. و بمقتضای
 عنایات خداوندی در حاکمانی و خدمت گذاری و راجی می کرد. حکم شد که تسخیر احمد نگر
 و دفع راجوری و دیگر مقصد این بهجه شیخ ابراهیم الفضل و ضبط ولایت برادر و راجی
 سه سیاق تیزی جنگ ۱۱ سله عسرت. تنگی ۱۲ سله قمر. سرشی ۱۲ سله جلده و معاضه انعام

برنده عبدالرحمن خان خانان باشد چون آسیر و احمدرنگ تمام ولایت نظام المملکت شمسیت
 شیخ ابو الفضل مفتوح کرد و ولایت تلنگا را شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابو الفضل
 تسخیر کرد و همدین تریب بهادر نظام المملکت نیرو بزان نظام المملکت بنو آبرو و عادل شاه
 حاکم بجا بود قطب شاه مسند نشین که اکثره عرفان نیا و پیشکشها که لایق اقبال
 داشتند و اکثر همه وجهه ازان طرفه و اندکارها که دکن خاطر برداخت و در آن
 حد و دخیان کاسه نهاند و شاهزاده انبال را در اینجا گذاشته خاندین را ازین
 نام نهاده بشاهزاده رحمت فرمود و خانخانان را در خدمت شاهزاده شیخ ابو الفضل
 را در احمدگر مقیم فرموده اند برهان پور معاد است کرد و بعد قطع متاذل و طمره اعل در
 دار الخلافة اکبر آباد نزول نمود و امرایکه درین مهم خدمت بجا آورده بودند باضافه
 ممتاز شدند +

ذکر سلاطین سابق دکن

از بعض کتب میردوارن پنجان مستفاد می شود که در زمان سابق تمام دکن
 زیر فرمان سلاطین دلی بود خصوص محمد شاه فخر الدین جوین سلطان غیاث الدین
 تغلق شاه آن ملک را بواقعی ضبط کرد و دو دو گیر را دولت آباد نام نهاده و از سلطنته
 خویش منقر کرده بود و چون آفتاب بدولت او قریب افروید رسید بسبب از نظام
 حکومت بسیار در رحمت نیز از ویرگشت و در جمیع انظار احتمال بسیار پدیدار شد سلطان
 محمد بن فیفتنه را شویب متوجه کرات شد و از اینجا ملک لاجین را از دولت آباد
 سلبه انظار اطراف ۱۲

بر تاق خرویلید. باغیان ملک الاجین را کشته زیاده تر نمود و زرد پزند. و علاء الدین
 حسن که بحسن کانگو مشهور و از جمله سپاهیان ملک الاجین بود با اتفاق جامه او بازش
 در دولت آبا و لوای حکومت را افزاشته خود را سلطان محمد علاء الدین خطاب کرد.
 چون این معنی سلطان محمد شاه نظام گشت سبب هم گجرات فرصت دفع او نیافت. و
 در اسیر اوقات در نواحی طهم در گذشت. و حسن کانگو که از نسل بهمن بن اسفندیار
 بن گشتاسپ بود از خجست ادراهمنی گفتند و در سه مقصد و چهل و شصت هجری
 در کنرا مشرف شده سکه خطبه بنام خود کرد. ایام حکومت او یازده سال و یازده
 و هفت روز. سلطان محمد شاه بن سلطان محمد علاء الدین هجده سال و یک ماه و هفت
 روز. سلطان مجاهد شاه بن سلطان محمد شاه یک سال و یک ماه و نه روز. سلطان
 دارشاه ابن عم سلطان مجاهد شاه یک ماه و سه روز. سلطان محمد شاه بن محمود شاه
 بن سلطان علاء الدین نوزده سال و نه ماه و شصت روز. سلطان غیاث الدین بن
 محمد شاه یک ماه و بیست روز. سلطان حسن الدین بن سلطان محمد شاه یک ماه و بیست
 و هفت روز. سلطان فیروز شاه بن سلطان محمد شاه بیست و پنج سال و هفت ماه و
 یازده روز. سلطان احمد شاه بن سلطان محمد شاه دوازده سال و نه ماه و بیست و چهار
 روز. سلطان علاء الدین بن سلطان احمد شاه بیست و سه سال و نه ماه و بیست و دو روز.
 سلطان هبایون شاه بن سلطان علاء الدین سه سال و شش ماه و پنج روز.
 سلطان نظام شاه بن هبایون شاه در هفت سالگی پادشاه شده سلطنت او یک
 سال و یازده روز. سلطان مجاهد لشکری بن سلطان هبایون شاه در ده سالگی جلوس
 نموده سلطنت او هجده سال و چهار ماه و یازده روز. سلطان شهاب الدین محمود شاه

بن سلطان محمد شاه لشکری سی و هفت سال و دو ماه و سه روز - سلطان احمد شاه بن سلطان
 شهاب الدین بن محمود شاه و سال یک ماه - سلطان علاء الدین ابن شهاب الدین
 محمود شاه یک سال و یازده ماه - سلطان ولی الله بن سلطان شهاب الدین محمود
 سه سال و یک ماه و بیست و هفت روز - محمود ایام سلطنت سلطان علاء الدین عرف
 حن کاکو بهیمنی داوودش هفتده نفر کینه و هفتاد و هفت سال است - لیکن در عهد
 سلطان نظام شاه ولد یازدهم حن کاکو که در هفت سالگی سر بر آراسته جهانبا نی گرد
 یزید نامی که از جمله عمده امرا بود نظر بر خود سالی سلطان داشته خود متعدد مهابت سلطنت
 گردید - چون بزیقت پیدا کرد بعد سلطان نظام شاه نیز غالب ماند - داوودش
 نیز استیلا داشتند - بنا برین چهل و شش سال اگر چه ایام سلطنت داوود حن کاکو بود
 اما در حقیقت یزید داوودش جهانبا نی میکردند - در سنه نه صد و سی و پنج هجری
 عیال و الملک کاکلی اطاعت سلطان بها در شاه والی تجارت قبول کرده در دکن سکند
 خطبه بنام او کرده - در آن زمان سلطان ولی الله را در شهر بدر یزید بن یزید محمود
 داشته خود سلطنت میکرد -

القصد در سنه نه صد و سی و پنج هجری امرا یک رکن الدوله سلاطین بهیمنه بودند
 ملک دکن را با خود اقمند کرده متصرف شدند - و هر کس دیم استقلال زده سکند
 خطبه بنام خود کرده - عادل شاه میان حاکم ولایت بیجا پور - یوسف عادل شاه که
 مبداء سلسله اینهاست غلام گریچه بود - خواجه محمود گریختانی بدست سلطان شهاب الدین
 محمود بهیمنی فرخته و سلطان ولایت بشو لاپور - با و تفویض کرده بود - او بزرگتر شمر
 شده گریچه - منسوب بگریختان ۱۲

و قوت شجاعت خود بجا آورد و متصرف شد و آب کشته گرفته و در استقلال زود ایام
 حکومت او هفت سال - تحصیل عادل شاه بن یوسف عادل شاه بن احمد عادل شاه بن
 امیر عادل شاه برادر زاده او علی عادل شاه تازان اورنگ زیب خانسلیر
 سلطنت عادل شاه میان بود - از سلطان سکندر عادل شاه عالمگیر استخراج نموده
 سلطنت بابر بگریخته - قطب شاه میان را و از الملک گلشنه بود - بعد از این سلسله
 سلطان قلی قطب الملک در پهبینه است - چون سلطان محمود چینی غلامان را بسیار
 دوست میداشت سلطان قلی خود را خود فروخته داخل غلامان گردید - و در روز
 پای قدرت او بلند گشت و بین الاقزام و الاثقال سرفراز شده و حکومت ولایت گلشنه
 تقریر یافت - فضا را در سال اول بزرگ طبعی در گذشت - حمید قطب شاه بن
 سلطان قلی قطب شاه است سال - ابراهیم قطب شاه بعد گذشتن برادر بر مسند
 حکومت دهبان داری شاکن شده سی و پنج سال پادشاهی کرد - حمید قلی قطب شاه بن ابراهیم
 قطب شاه بن سلطان قلی قطب الملک هزار فاضله را قاصد تو کرده و انما طایفه
 رکاب داشت - و سبذات حیوانی و خطوط نقسانی متغالی می درزید - بر زنی
 از آنها با گینا نام عاشق گشته مطیع او گردید - و شهر بجاگ نگر بنام او بنا کرد و گفت
 سنه هزار و دویست و هجری یازده سال حکومت او بود - تا آنکه سلطان حمید الله قطب شاه
 بعد هشت سال سلطنت در گذشت - چون پسر داشت و داد او سلطان ابدا حسن
 پادشاه شد - اورنگ زیب از دست او استخراج سلطنت نموده و بجاگ نگر محرم
 خود بخت ساخت - نظام الملکان حاکم ولایت احمد نگر میداد این سلسله احمدی
 نظام الملک است - پادشاه غلام بزمین نزد او بود - شهر احمد نگر را او بنا کرده -

ایام حکومت چهار سال - برهان نظام الملک بن احمد مجری بست و هشت سال حسین
نظام الملک بن برهان نظام الملک سیزده سال در قاضی نظام الملک بن حسین هشت سال
حسین نظام الملک بن قاضی ده سال - اتمیل نظام الملک بن برهان برادر قاضی
نظام الملک دو سال - برهان نظام الملک از عم خود اسمعیل نظام الملک آمد و ده سال
در حضور اکبر رسید در سنه نه صد و نود و نه هجری ملک همراه گرفته الا اسمعیل نظام الملک
جنگ کرده فیروز گردید - و بعد تسلط بغفور چاه و دولت از اطاعت اکبر انحراف
دزدید - چون از محمد جان بن بی خواهرش ابراهیم نظام الملک سپهر خود سال برهان
نظام الملک را بجلو دست برداشته خود کافل نظام تمام گردید - و انواع پادشاهی
بشمار این ولایت تعیین گشته بدفایات مخابرات در میان آمده است و ششیر سیمت
شیخ ابراهیم فصل همگی آن ولایت منقوح شده در قل مکانک محروم گردید -
و قبل ازین سمت تحریر یافت - از این جهت که سنه نه صد و سی و پنج هجری لغایت
سنه هزار و دوم هجری شصت و هفت سال آن ولایت در تصرف نظام الملکان اند

و کرم بریان گشته شد شیخ ابوالفضل و شیخ قلی خاطر اکبر ازین مر

اکبر در دار الخلافه اکبر اقامت داشت - بنا بر پیغمبر صالح ملکی شیخ ابوالفضل را
طلبیدن ضرور دیده فراموشی با در هشت که شیخ عبدالرحمن سپهر خود ازین نام مریدان
کرده جمیع افواج و نفوس چشم را بهایان گذاشته خود چیده در دار حضور گردید و شیخ پیغمبر
سپهر خود را با چشم و اسباب آلات و انواع در احمد نگار گشته با بعد دو سه در اند

سه کافل - همان ۱۲ ساله لقب کرده مقور کرده ۱۲ ساله جریده - تنها ۱۲

درگاه شاهی گردید. دوران ایام سلطان سلیم شاه یعنی جلالیه را که آبا سبتر باشد
و تا فراموشی می گذرانید. و از طرف شیخ ابو الفضل آن روز دلی بسیار داشت. و بقیه
خاطر داشت که چون شیخ از دکن بحضور رسید خاطر بد را از من زیاد تر مخف خواهد داشت
باستماع این خبر که شیخ جریده می آید قابو دیده را از سر بسته خود بر وجه زرنسکه دیو و لک
بدانکه که مسکن او در راه دکن و شیریک در فبق شاهزاده در نمرود و آن زمان بر داری
بود در میان آورد و گفت که سر راه شیخ گرفته کارش با تمام رساند. زرنسکه دیو برین کار
ستاد گشته تبعه این خدمت شد. و بکاک خود روانه گردید خود را بر جنبل استحصال
بمسکن خویش رسانید. و شیخ ابو الفضل در اجمن رسید بعضی هوشیاران آمدن راجه
زرنسکه دیو بموجب حکم شاهزاده باراده فاسد ظاهر کردند. چون فضا شیخ رسیده بود
برین خبر التفات نموده از آنجا روانه انیشتر شد. **میت**

فضا از آسمان چون فرداشت بر همه عاقلان که گشتند و که
نزدیک برج الاول سنه چهل و هفت جلوس اکبر سنه یک هزار و پانزده هجری مابین قصبه
آنتری و سراسر راجه زرنسکه دیو با فوج راجه جوانان از کین گاه بر آمد و قصد اظهار
شد. هر آن شیخ گزارش نمود که با اجمیت قلیل است و غنیمت لشکر بسیار وارد
در قصبه آنتری رفته بایستست. و بعد جمول جمیت پیشتر روانه بایستست.
شیخ گفت که پادشاه مثل من فقیر زاده را سرفراز فرموده اند خصیصه خول با وج
خروج رسانیده اگر امر فرموده اند پیش این دزد که سخته خود را بنا مردی موهوم سازم
بیس بکدام آید و حضور خواهد رفت و بهم چشمان چهره نخواهم نمود. آنچه در تقدیر است
شده غره روزه اول ماه قمری ۱۱۸۸ هجری قمری در شب ۱۱ صبح ۱۱ گشای ۱۲

منصفه ظهور خواهد رسید. این را گفت و اسب برگشت. مخالفان نیز سپان را غافل
داوند. و جنگ واقع شد. چون همراه شیخ مردم معدود بودند و غنیمت فراوان داشت
غالب آمد. اما شیخ بمقتضای شجاعت و جوانمردی ثبات قدم در زبده دلاوری
داد و حمله نمود و مجھے کثیر از راجپوتان هجوم آوردند. و شیخ ابو الفضل بزرگمیزترین
اقدامه با خیرت شتافت. و همراهانش نیز کشته شدند. **بیت**

مزن با سپاه زخویشتر که توان زدن مشت بزیست
راجہ ز سنگ دیو سر شیخ جدا کرده بخدمت شاهزاده در آلاس فرستاد شاهزاده
بنایت خوش داشت شده در جائے نالائق انداخت. و در تے هانجامد. چون گهر
را کمال محبت با شیخ بود با تسماع این ساختار خود رفت. و دست بیتیابی بر روی
دستینه خود زد. و نوسے آثار بیتیابی و بقیارعی از دبطهور رسید که لائق شان او نبود.

بیت
شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پوز شد سکنه را شک حسرت رنجت کافلا طون عالم شد
را سے لایان تیر و اس که منصب سہنہ رازی دشت و نو حد ار آن حدود بود شیخ
عبدالرحمن ولد شیخ ابو الفضل با امرے دیگر با سیتعال راجہ ز سنگ دیو قاتل شیخ بنیان
شدند و حکم شد که تا سر آن بد اختر نیارند دست از کار زار باز ندارند. باز بر زبان پادشاه
گذشت که در بدل سر شیخ مر آن بد گهر چہ مقدار داشته باشند. و بچہ او را بدار با کثرت
دلک او را تمامه قاعاً صمصفا باید ساخت. حق آنست که شیخ ابو الفضل بن شیخ

سله منصفه بخت ۱۲ سکه از خود رفت. بخود شد ۱۲ سکه استیصال. از شیخ یکدن ۱۲ سکه

قاعاً صمصفا. زمین فراخ ۱۲

سخ گردید. اباشیخ در زمان تقرب کریم بخش میرسانید که من از غیر حضرت پادشاه
 یسے لانی و الم دیشا هزاره باینز التجائی آمدم. از صحبت همگان از من آزرده
 می باشد. و اگر لکن معنی را نیک میدانست. و شیخ را بسیار میخواست. و از مصاحبت
 و بسیار مخطوطا بود. بعد چند روز تقصیرش معاف کرده باز مشمول عنایت فرمود. و
 جلالی ادا از حضرت حاضر و نمیدید جائز نمیداشت. تا آنکه بحسب قضا بقدر علم
 خدمات دکن را مورد و جاپخته مسطور شد. بعد اوست شاهزاده سلیم بی حجت ظاهر مقبول
 گشت. مقالات او حکایات کمالش میکند. بیت -

درین بارخ سر می نیاید لبند که باد اجل بخش ازین نکند
 و کرد و بیان غنی شاهزاده سلیم پسر بزرگ اکبر

در زمانیکه اکبر بتخییر دکن نهضت فرمود. شاهزاده سلیم برای تهیال را تا تعین
 شده بود و خطه دکنشائی انجیر افادت و زریده تدبیر خریب ملک را ناودیش شت
 در اجهان سنگه در خدمت شاهزاده بسپه سالاری مامور بود. از نوشته جات امرای
 بنگاله ظاهر گشت که افغانه قابو یافته بسبب نبودن سردار عمده دران دیار مصدور
 نورش شده اند. و قفسه و فساد بر پا گشته. و کندوها سنگه و دله را مان سنگه که بنیاد
 پدر دران ولایت بود و در اندک جنگ شکست یافت. راجه مان سنگه استماع این خبر
 بخودت شاهزاده التماس نمود که چون پادشاه بتخییر دکن متوجه است اگر شاهزاده از
 انجیر نهضت فرموده که آس تشریف از رانی فرماید. شورش بنگاله رفع میشود.

سپه خریب. خواب نمودن ۱۱

شاهزاده حسب الامر تاس راجه و صلاح ملکی از اجیر کوچ کرده با آیه یاس نزول نمود.
 و جاگیر ملازمان خود را در حوالی آگره بود بطور خود گذاشته بحال صوبه آله یاس که بجایگیر
 ۳ صف خان جعفر تعلق داشت نیز بمیر کار خویش گرفت. و سی کس را و بیست خزان
 صوبه بهار و آن حدود که کنور داس در آن فراموش آورده بود فوج سرکار فرستاده از آنجا
 طلب داشت. بشاهره این قسم اعمال بدین حکم خدیو تارقی و سترابی شاهزاده
 بنظرونه پیوست. و در اندازان چندان پیش خود نیز تراشیده بمرض یا در شاه
 رسانیدند. فرمان عطفیت عنوان شتمن بصرایح سودمند مصحوب محمد شریف و ولد
 عبدالصمد شیرین قلم صادر گشت. لیکن اثبیت بران شربت گشت. بعد از آن که
 اکبر از دکن معاودت فرموده بدارالسلطنه اکبر آباد نزول نمود و قصبه شیخ ابوالفضل
 نو عی که مذکور شد نیز نزد او شاهزاده یاسی هزار سوار از آله یاس متوجه آستان پدید
 گردید. و او را با این بمرض رسانیدند که آمدن شاهزاده با این کثرت سپاه در حضور
 صلاح دولت نیست. لهذا فرمان عالیشان بنام شاهزاده صادر گشت که آمدن
 آن فرزند با این روش پسندیده نیست. اگر مطلب اظهار جمیت سپاه است بجهت
 او بنظرونه پیوست. باید که مردم خود را بمجالات جاگیر رخصت کرده جریده بلامت
 آید. و در صورتیکه ازین طرف وایمه در خاطر داشته باشد. باز عنان بصوبه آله یاس
 برتابد. بعد از آن که خاطر آن فرزند المینان پذیرد امداد ملازمت نماید. شاهزاده
 در جواب فرمان عرض داشت شلمبر عز و نیاز و عقیدت خویش ارسال داشته بصوب
 آله آیه یاس عطف عنان نموده. بعد از آنکه فرمان والا شان صادر گشت که صوبه بیکماله و

او طریقه بیهوشی آن فرزند مرحمت شده بدان صوب شتابد. شاهزاده رفتن بدان سمت قبول
 نکرد. بدین جهت نیز مردم سخنان دشت افزا از جانب شاهزاده بعضی رسانیدند. و بوی
 بر تیزوگی طبیعت پادشاه گردید. سلیم سلطان بیک را براسی دججی شاهزاده فرستادند.
 آن عصمت قیاب و الله آبا س رفته به طریقه خاطر رسیده شاهزاده را تسکین داده همراه خود
 بجنوب آورد. چون یک منزل از اکبر آباد رسید. باستان شاهزاده مریم مکانی در
 پادشاه رفته شاهزاده را بخانه خود آورد. پادشاه بموجب امر مریم مکانی همانجا شریف
 ارزانی داشت. و شاهزاده بواسطت خدمت مریم مکانی ملازمت نموده سریر باستان
 پدید گذاشت. و یک هزار مطلقه نذر و نه صد و هفتاد و هفت زنجیر نایل پیشکش
 گذرانید. پادشاه از روی عنایت شاهزاده را در آغوش گرفته از ملاقات فرزند
 بیست خرسند شد. و دستا از سر خود برگرفته بر سر شاهزاده نهاد. و حکم شد که کوشاوانی
 بلند آوازه گردانند. در سال چهل و هشتم جلوس این واقعه میبود. بعد چندگاه شاهزاده
 را با استیصال را از خدمت فرمودند. شاهزاده بود اسطوخودوس بعضی موانع باز روی سرتابی
 ترک هم را نماند. بجهت و بجهت اذن پدر باز به طریقه الله آبا س رفت. و باعث
 آزر و گی خاطر پدر گردید. چون در سال چهل و نهم مادر اکبر که مریم مکانی خطاب داشت
 نقاب اجل بر در کشید. اکبر باین قدمه آبا س خویش سردریش تراشیده لباس
 اتنی پوشید. و نقش والد خود بر دوش گرفته قدمی چند مشایعت نمود و روانه دهلی
 کرده با دل بر این دیدار گریان معاودت کرد. شاهزاده سلیم باستماع این وقعه
 سه روز و دو شب خرابی ۱۲ ساله قیاب. جمیع قبیله بناس گرد چون فرمودن ۱۲ ساله خرسند
 خوش ۱۲ ساله مشایعت. چند قدم همراه کس رفتن ۱۲

روشنه نمود و رخ بالائی داغ گردید تا آن رفته رفته تا توانی تن و جان اکبر را در گرفت
و مزاج او از مرکز اعتدال منحرف گشته - آخر با از گشت محبت حامی و بهر شتر پیاری
اقتاده صاحب فراش گردید و خیر خواهان بر آن شغل که بزرگوار و مالک عظام
صدقات و عملات فرستادند - و بقدر صلاح افراد آن خیرات و مستزات دادند و حکیم علی که
سرانده حکمای دربار بودند مصدق معالجه گردید - تا بهشت رود و دست نصرت باز داشتند
طبیعت را بحال خود گذاشت که شاید بقوت خود دفع عارضه تواند نمود - چون بیماری
باشند او انجامید روزی نیمه با بر داشت - تا ده روز هر چند بزرگوارت و معالجات بکار
فائده نکرده با سهالی منجر گردید - و در ایام این مرض هم چون بکار رفت سودمند
نیفتاد - و امراض مختلفه متضاده جمع شد که معالجه یکسره موجب از یاد گیره میشد
چه آب قضا از مداوا چه سود؟ چه جانی بزرگش از میسی چه سود
چون اندازه گذشته سوء المزاج فرو انداخته طبع از علاج
و درین مدت آن شیر دل قوی بخت با وجود کمال ضعف خود را از بارعام دادن و
باستقرا ب صحبت داشتن باز نگرفت - چون پادشاه بحالت نزع رسید روز دهم حکیم علی
را سوزنده ندیده دست از معالجه باز نشد - و از نیم جان خود روپوش گردیده در سج
ایمنی خرید شب چهارشنبه و از دهم جمادی الاخری سنه هزار و چهارم مطابق قمری و
دوم جلدس که عمر پادشاه بشصت و پنج سال قمری رسیده بود در شهر اکبر آباد دیگر است
عالم بقادر و زود بگذر از تخمین و گفتن در بارغ سکنه مضائقه اکبر آباد مدفون گردید
صلوات الله علیهم و صلوات الله علیهم و صلوات الله علیهم و صلوات الله علیهم
شهر بزرگش طبع و سوء المزاج خوبی مزاج

اکثره از قافیه سنجان و نشان زبان تاریخ و غات را در سلسله عبارات نظم و تکرارند
 از جمله آصف خان جعفر خجین گفته بیت -
 فوت اکبر رسته از قضائی اله گشت تاریخ فوت اکبر شاه
 مدت سلطت پنجاه و یک سال و دوماه و نه روز بود.

ذکر ابو المنظر نور الدین محمد جهانگیر بادشاه

شاهزاده سلیم بن جلالت الدین محمد اکبر بادشاه در سن سی و هفت سالگی بتاریخ چهاردهم
 جمادی الثانیه روز پنجشنبه سنه یک هزار و چهارده هجری بساعت غتار در قلعه دار الخلافه
 اکبر آباد برادر بزرگ سلطنت جلوس فرمود. دوران جشن فرخنده محمد شریف ولد خواججه عبدالصمد
 شیرین قلم را خطاب امیر الاشراف و منصب جلیل القدر و کالت سرفراز فرموده مهر اشراف
 بسجده تمیزی آراسته بدست خود بر پایه گردش ساخت. و میرزا غیاث بیگ را خطاب
 اعتماد الدوله و میرزا خان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود خطاب بیگم را که
 اختصاص بخشیه هر دو را خدمت دیوانی شریک گردانید. و زمانه بیگ را که در ایام
 شاهزادگی خدمات شایسته تقدیم رسانیده بود خطاب هایت خان و پیرخان لودی را
 خطاب ملا بخت خانی خوانست. و بعد چند سال ملا بخت خان به خان جهان خطاب
 گشت. و شیخ فرید بخاری که از سادات عظام موسوسه در بیت یافتند اکبر بود و در خدمت
 خدمت بخشی گرمی داشت. بمنصب پنجه اری ذات و بیایه بلند می بخشی سر اقتدار
 برافراخت. و در آجره مان سنگ را خلعت چارفتب و شمشیر مرصع و اسب خاصه حرمت نمود.
 سنه قافیه پنج. شاعر ۱۲ سنه مختار. سپندیده ۱۳ سنه خلعت چارفتب. نوعی از لباس مرا ۱۴

بصوبه داری بنگاه رخصت فرموده - و خان عظم میرزا عزیز کو کلتاش و صفخان جعفر
را که از صوبه بهار در حضور رسیده بود با نواح عواطف سرور از فرموده و حضور داشت
و امرای دیگر بقدر مراتب و بنایات مناصب شرف امتیاز یافتند -

ذکر در بیان یعنی شاهزاده سلطان خسرو

سلطان خسرو پور بزرگ جهانگیر پادشاه بنگلگه خوش آمد گوین هر نه در خیال
سلطنت در خدمت پیش آنکه اکبر در زمان حیات فرموده بود که شاهزاده سیمیش
دوست است - قابلیت سلطنت ندارد سلطان خسرو پیش جمیع خواستها آراسته و قابل
سلطنت است - باین صورت مرض النجوتیا در داغش جا گرفته همیشه از خدمت پدر
متوخل در میده می بود - بعد شش ماه از جلوس شب شنبه ششم ذی الحجه با معده
از محرم را از نعمت خان بهراند از اکبر آباد برآمده فرار اختیار نمود - امیرالامیر خبر یافته
بلا توقف بعضی پادشاه رسانید - همان ساعت بخشی الممالک شیخ فرید بخاری را با اکثر
ادامه بر کم منتقل رخصت فرموده در آخر شب پادشاه خود نیز رایت توجه برافراشت
در سواد شهر بون صبح بر دمی میرزا حسن میرزا رخ میرزا را که رفیق طریق یعنی شاهزاده
بود و در ظلمت شب راه مقصود گم کرده سرگشته بادی او بار می گشت - او بیاد ویت
گرفته آوردند - بموجب حکم دلا حاکم اتهام خان کو تو ال گردید که در زندان کافا
قرار باشد -

سه کو کلتاش - برادر رضاعی پادشاه ۱۲ بهر نه در - پیوده گو ۱۲ سه مایخولیا -

نوعی از جنون ۱۲ سه منتقل - هر اول ۱۲

القصد چون شاهزاده در تهر رسید جن بیگ بدخشی که از کابل می آمد بشا همراه
 ملاقات نموده رفیق او بار او گشت. در شانس راه هر کس را می یافت غارت میکرد و میرزا
 را آتش میداد. و اسبان مسافران و سوداگران و طوایف هائیکه سرکار پادشاهی که در اکثر امان
 سواره بودند گرفته به بیاد با می هم را می می بخشید تا آنکه بلاهور رسید. عبد الرحیم دیوان از
 بخت برکتی آمده رفاقت کرد. و دلا در خان صوبه دار بلاهور ملاقات نموده در استحکام قلعه
 اهتمام نمود. شاهزاده هر چند بی که قلعه را بهر دست نیامد. درین ضمن چون خبر آمدن
 شیخ فرید بخاری بالشکر گران در نوای سلطنت پوشیدت پذیرفت. شاهزاده دست اند
 قلعه را بهر باز داشته در بجانب شیخ فرید آورد. و در حالی که عدول هر دو لشکر بهر پیشه
 و اکثری از طرفین کشته شدند. بهرین اشنا خیزدول را با تبا قبل در رسیدن شیخ فرید
 در محله بهر گرم تر گردید. شاهزاده آب جنگا نیامده با حسن بیگ بدخشی و دیگر یاران
 و بفرار نهاد. مقارن این حال پادشاه نیز در آن عرصه نزول اقبال فرمود. و از غارت
 عنایت شیخ فرید را که بر شاهزاده مظفر شده بود در آن خوش عاطفت کشید. و شب دهم
 شیخ گزاینده مدد دیگر بهر وجه لا بهر شد. شاهزاده نیز خواست که بجانب اکبر آباد روانه شود
 حسن بیگ بدخشی صلاح داد که جائیزین در راه است از آنجا سالان نمرد و کابل در دیم و از آنجا
 جمیعت فراهم آورده باند و همدستان آوردیم. چه یار و چایان پادشاه هر دو بتقدیر
 کابل رسید و شان را گرفته بودند. و دیگر سخنان و دراز کار در میان آوردند تا که شاهزاده
 بسبب صلاح آن برکتی بخت داده جمیعت کابل گردید. چون بدرگاهش چنانچه رسید خواست
 که از ملک شاه بهر گونه بدخشی بهر رسید. از آنجا برگشته بهر گونه رسید و هر آید وقت شب بهر بسیار

یک گشتی بهم رسیده میخواست که از دریا عبور نماید. از شور و غوغای چوهری سود بهره‌دا
گشته ملاحان را برگزیدند مانع شد. چون صبح بیدار شدند و آهنگار گردید که این شاهزاده
است. میرزا القاسم و بلال خان خواجهر که در حدود کجرات شاه دوله بودند ازین خبر
اطلاع یافته در رسیدند. و شاهزاده را با حسن بیگ بخشی و عبدالرحیم گرفتند و کجرات
بروند. و حقیقت را به پادشاه عرض داشت نمودند. و در دو شب به سلطنت محرم سینه
کینار و پانزده دیلا بهی که پادشاه سلطنت کماران میسر مقام درشت اجراض رسید بخیر
حکم امیر الامر است کجرات شتا قندهار شاهزاده را مع رفقا گرفته در حضور آمد و شاهزاده را
درست بینه و زنجیر و پانزده خانی از طرف چپ حاضر آورده و حسن بیگ
بخشی را دست راست و عبدالرحیم را دست چپ استاده نمود. حکم شد که خنجر خضر آن
زده را سلسل مجوس را در ده حسن بیگ بخشی را در دست گاو و عبدالرحیم را در دست
خر کشیده و از گرن بردار و گوش نشاند و تشبیه نمایند. چنانچه کار پر از آن همچنان
بعلل آورده و دست گاو و زنجیر شک شد. حسن بیگ بخشی را پانزده از چهار پیر زنده ماند
و عبدالرحیم را که در دست خر کشیده بودند از آتش آذر است که بر دستش بود بخارید
و آب و اشک از کتک آتشی می یافتی خورد و روز و شب زنده ماند. و روز دیگر آتشی
بار بار با آن خنجر حکم شد که آن دست بر آرد. چون بر آورده که بسیار در دست افتاد
بود. اما به صورت جان میزد و حساب الحکم از این کماران میسر آمد و در دوازده و تختاه بالا
سلسله سلطنت روز بلال بر آمدن ۱۱ سلسله رفقا. ایران ۱۱ سلسله خزان
زده. یعنی به کتک ۱۱ سلسله مجوس. تنید ۱۱ سلسله در از گوش. خر ۱۱ سلسله تشبیه نمودن
رسو نمودن ۱۱ سلسله مستولی. غالب ۱۱

جمعے را کہ با شہزادہ رفاقت کر دہ بودند و در یہ بردار کشیدند۔ و شاہزادہ را بر فیل سوار
کر دہ از میان دار ہا گذرانیدند۔ و بجائے موعود رسیدہ در زندان تا دسپ مجبور شد۔
بعد چند سال کہ پادشاہ را با چند روپ سنیا سی ملاقات گردید او در باب تخلیف شاہزادہ
سفارش نمود۔ چند گاہ اگر چہ باریاب بھراش را مخلصی از زندان نیافت۔ بعد از ان
ہنگامیکہ پادشاہ بزم خشن نوروندی آراست بالتماس سلطان پرویز برادر خود خلاصی
یافتہ بود۔ باز مجبور گردید کہ خردمانیکہ پادشاہزادہ خرم خطاب بشا ہجیان بہم دکن
رخصت یافت شاہزادہ خسرو مسلسل حوالہ او کردند۔ چنانچہ در سال پانزدہم جلوس
ہمان طرف در زندان خانہ جان دار۔ بر زبانہا افتاد کہ شاہجیان او را آہنجان ملک
کرد کہ در زندان مبرد۔

القصرہ شیخ فرید بخاری بخشی کہ در آورد گاہ بر سلطان خسرو فتح یافتہ بود و بجلوس
این خدمت بخطاب مرتضیٰ خانی سرور گشت۔ و بموجب التماس شیخ مذکور در پرگنہ
بیر وال بمکانیکہ شیخ مسطورہ لفر یافت شہر سے آباد و مراے وسیع تعمیر شد و بفتح آباد دوم
گردید و آن پرگنہ بجا گیر مرتضیٰ خان مرحمت گشت۔

توجہ موکب الالبیسر کابل و سولخ آنجا

در آغاز سال دوم پادشاہ از لاہور توجہ شیرکاد کابل شد۔ بعد قطع منازل پل
علی مسجد خیم خیم عالی گردید۔ و عینکوئے بنظر حاکمیر درآمد کہ بگلانے خرچہ یک بود۔ و
گلانے مارے کہ بدراز می دو در عہ باشد گرفتہ می فشار دتا آنکہ مار جان داد۔ پادشاہ
۱۱۰۰ خلاص دہون ۱۱۰۰ ملہ حلو دے ۱۱۰۰ ملہ خرچہ یک۔ یک گڑہ ۱۱۰۰ ملہ در عہ۔ گڑہ ۱۱۰۰

تمام شایان آن نمود. از آنجا منزل بمنزل طے مسافت نموده بدارالملک کابل نزول فرمود.
 و اندر سرزمین آن دیار خط وافر برداشت. بموجب حکم والا متصل باغ شهر را که احاطات
 کرده بابر پادشاه بود باغی و لکشا سسی باغ جهان آرا آراست. و نه رے را که از گذرگاه
 می آمد از وسط خیابان آن باغ جاری ساخت. و هر دو باغ مذکور شاه الاان مشهور
 در زمان بودن کابل بعضی رسید که در میان سخاک و بامیان که جانب بلخ بر سر حد بل
 کو بی واقع شده در آن شعبه است مشهور بخواجه سزتا بخت و مدت چهار صد سال از تاریخ
 فوت او خبر می دهند. هنوز اعضایش از هم نپاشیده و اکثر مردم رفته زیارت می کنند.
 برگردنش زحمات که چون پنبه با اند بالائے آن بر می گیرند. خون جاری میشود. و تا
 همان پنبه بالائے زخم نهند خون از جریان باز نمی آید. برای تحقیق این مقدمه
 معتمد خان محرابال نامک هانگیری متعین گشت. و جزایحه هملش رخصت یافت که
 زخم او را بچشم خود دیده بحضور آید و حقیقت را بعضی رساند معتمد خان آن سرزمین
 رفته و بر سر یکی مردم آن حدود را به یافته که کوهی متصل بامیان واقع است رفت
 در آن نمودار گشت مشاهده نمودیم در عمق زمین بلند میکی را بر فراز آن یک آتشفشان
 و سنگیری او بالا بر آمد و با چند کس دیگر درون آن رفت. او آن دید سه در عمق طول
 و یک در عرض و درون ایوان خانه مربعی چهار در عمق در چار در عمق بود. و در آن ایوان
 چون شعل روشن کرده تخته از بالائے تابوت برگرفتند. هکسان میت را دیدند که
 بآئین اهل اسلام در قبله خوابیده و دست چپ بر سر عورت در اند کرده. مقلد نیم گز
 سه احداث. نویار کردن ۱۲ سه سخاک بامیان. تمام ولایت است در که هستان بامیان پنج و غزنی ۱۷
 سه شعبه یا پنج هکات و غار و بالکسر را که در کوه باشد ۱۲ سه عورت. ستر ۱۲

کر بپس بالا ایستمرانده از اعضایش آنچه بر زمین پرستیده بود سیده و اندک هم خفته است
و بقیه درست چشم بر زمین نهاده و دندان یکی از بالا و یکی از پایین در لبها نمایان و گوش
که بر زمین پرستیده مانده از گردن خاک خورده و زانوهاست دست و پا درست درشت -
لیکن زخم معلوم نه گشت و اندک سالان آندایه چنان ظهور پرست که در جهنگ
چنگیز خان و سلطان جلال الدین در ششصد و ده هجری آن مرد شهید شد و اندک
همان مدت در پنجاب همین طور افتاده بهمنار خان بعد تحقیق این مقدمه در حضور رسیده
حقیقت را بعضی رسانیده پادشاه بعد انتظام و تدارک آن دیار و دیگر گشت آن
گلزار معاودت هندوستان نمود -

ذکر و بیان در آمدن نور جهان به گمزه شیر افکن خان

به گمزه شیر افکن خان

شیر افکن خان علی قلی نام داشت در قوم آجکلو و سیزدهمین امیر از خلف شاه
ظهر اسپهبد قوی پادشاه ایران بود و بعد از آنکه امیر و بر حجت قی پرست علی قلی
ذکر از راه قندهار در میان طغتا اکبر پادشاه هندوستان آمد و هنگام رسیدن ببلقان
اول با خانخانان و بعد از آنکه متوجه به هندوستان بود ملاقات نمود و خانخانان حقیقت او را
بمحمود پادشاه هندوستان نمود و خانان در سلطنت هندوستان پادشاهی مسلک گردید
و رفیق خود داشت و او در آن مهمت و دوات نمایان ظهور آورد و بعد فتح قندهار در حضور
اکبر پادشاه رسید و به حبیب التماس خانخانان منصب شایان سفر از گردید و بهر آن که
به بر حجت قی پرست - برادر سلطه سلطه - رفته ۱۲

بشیر افکن خان مخاطب گشته در صوبه بنگاله جاگیر یافت و در جهان ایام نور جهان بیکم عقد
 ازدواج او در آمده با او بود چون طبعش غیر بود و جاگیر در عهد جوانی نور جهان بیکم را
 در حرم سرکار که تبریه با او در خورفته بود دیده با او نقش در پشت بعد جلوس بر تخت
 سلطنت را اطمینان از امور ضروری طلب الدین خان کوکلتاش را که نوه شیخ سلیم شیخ
 بود بصوبه داری بنگاله مقرر نموده عقیقت گفت که نور جهان بیکم را از بشیر افکن خان طلاق بداند
 اگر طلاق ندهد او را از حلیه از هم بگذارد و نور جهان را بختور بفرستد. طلب الدین خان
 در بنگاله رسیده بود چند گاه روانه برردان گردید. بشیر افکن خان که در آن حدود جاگیر
 داشت با استقبال شتافت و بعد ملاقات طلب الدین خان کوکلتاش از خوف حرمت
 و عزت او اول به ایامی مطلب خرد گفت. چون بشیر افکن خان تعصیب تهریح نمود.
 بشیر افکن خان چون فهمید که کار از آن گذشته که تدارک توان نمود ناچار از فرط غیرت
 و شجاعت جان پانزی خود گزشتن نور جهان بیکم معصوم نموده اول طلب الدین خان را
 ها خنجر تیغ دو نیم زد. مردم طلب الدین خان بر او هجوم آوردند او را و غیرت و
 دلادری داده چند کس را کشته و خود مجروح گشته برآمد و راه خانه گرفت تا نور جهان
 را نیز بگذارد. نور جهان از فرست فمیده در بر روسته اوست تا آنکه مردم طلب الدین
 خان رسیده کار او تمام نمودند. نور جهان صلیب غیاث بیگ مخاطبه با اعتماد الد و کمر
 واه پسرخواجه شریعت لاری است. خواهر درمادی حال دیوان محمد خان بکلو حاکم
 هرات بود که در وقت رقتن هایون با پادشاه از صدمه بشیر شاه بلاق مجرب است
 سه نوه. پسر پسر پسر دهم ۱۱۰۰ هجری. پسران ۱۱۰۰ هجری از هم گذشتن یعنی شش ۱۲ هجری
 ایما. اشاره ۱۲ هجری صعبیه دختر ۱۱۰۰ هجری مبادی آغاز ۱۲

شاه طاهری مات شایسته تقدیم رسانیده و فرمان شاه طاهسپ در باب ضیافت و
هماننداری که در اکبرنامه داخل است بنام همین محمد خاست - بعد فوت محمد خان مذکور
خواجہ محمد شریف بنجد مست شاه طاهسپ رسیده بوزارت سرفرازی یافت - چون فوت
شد غیاث بیگ و محمد طاهر بیگ هر دو پسر و بھندوستان آمدند - غیاث بیگ دو پسر
یک دختر همراه داشت - بعد رسیدن در قندهار دختر دیگر که عبارت از نور جهان بیگم است
تولد شد و از آنجا روانه شده در قفقز پور سیکری ملازمت اکبر پادشاه نمود - و بمقتضای
استعداد و نویندگی و خوشنویسی و شاعری در اندک فرصت دیوان بیوتات گردید و چون
جامع هر گونه علوم بود روز بروز در مرتبه اش می افزود و در همین ایام نور جهان را
باشیر افکن خان و ملک نمود -

القصد - علمه حضور که در بیگانه بود حسب الامر بجاگیر نور جهان را بر وانه دار سلطنت
نمودند - و بجاگیر چون اکثر لایق و غرق نشسته شرابی ماند با وجود آن همه نقش از
معشوق خود غافل و بی خبر بود تا آنکه مادرش مع دختر خود بختیاریست زوجه اکبر که بجاگیر
بردرده بود شناخت - و بجاگیر در آنجا دیده شناخت و در عشق با او از سر باخت - و
در سال ششم از جلوس داخل حرم های پادشاهی شد - نخستین نور محل خطاب
یافت - بعد از آن بوزیر جهان بیگم خطاب گشت - و آخر کار بجای رسید که پادشاه دل
از دست داده در پی او از خوردن - و زمام مهام سلطنت بکف او گذاشت - ابیات
ز جام محبت چنان مست شد که کسر رشته کارش از دست شد
فروست چشم خرد دست عشق خرد راجه کار است بخت عشق
سله و صلت نمود - یعنی عقد بست ۱۱۰۰۰ علمه - جمیع عامل ۱۲

دلش بود مشغول محبوب و بس نه فکر جهان و نه پردای کس
 بجان بود در بند چیمان او نمی زد نفس جز بفرمان او
 نور جهان بیکم در زنا ممتاز و در اکثر صفات بے شریک انبیا بود - و از فخر مشهور
 بر مردان از خرد و در نفوق داشت طبعش موزون و بعضی اشعار او زبان زور و زگار
 رفته رفته کار بجای رسید که از پادشاه جز ناله نداد - و پادشاه اکثر می گفت که سلطنت
 بنور جهان بیکم ارزانی باد و مرا صراحی شراب و اندک قوی کافست دیگر هیچ نمی باید
 نور جهان بیکم در جگر که می نشست و امر حاضر گشته که درفش و مراتب بندگی بجای
 می آوردند - بنام امرای متعینه ممالک محروسه فرین که نوشته پیش تو قیام ظرافت
 آن چنین مرقوم میگشت حکم علیه مهد علیا نور جهان پادشاه و سیم مهرش این بود
 نور جهان گشت احکم الله همدم و همراه جهانگیر شاه
 اگر چه خطبه بنام بیکم نبود اما سکه بنام او میزدند و نقوش سکه این بود بیت -
 بیکم شاه جهانگیر یافت صد زیور بنام نور جهان پادشاه بیکم زد
 پدرش خطاب اعتماد الدوله و منصب والای و کالت کل سرفرازی داشت
 و ابو الحسن برادر کلان بیکم خطاب اعتماد دغانی میبایست و بخدمت میر سامانی مامور
 بود - بعد چندگاه خطاب آصفغانی متبادر گردید - و جمیع خوشنشان و منتسبان او
 بنام صاب بن و مراتب ارجمند اخصاص یافتند - بلکه غلامان و خواجگان و بختیاریان او بختیاری
 له انباز شریک ۱۲ سکه توفیق - و خط و نشان پادشاه ۱۳ سکه طغرا خط سبزی باشد بخط بهجید که
 القاب و درکم سلطان باشد ۱۴ سکه بهجید - مسعود و بیته که نام کشته دوران قلم کنند ۱۵ سکه میبایست -
 ناز کنند ۱۶ سکه منتسبان - غریزان ۱۷

در خاتمه مخاطب گشته بین الامثال والاقران سرخواری را فراتهند.

ذکر در بیان باز آمدن خان عالم از ایلی گری ایران

در سال دهم جلوس پادشاه خان عالم از ایران سعادت نمودن با درک دولت صفوی
سفر کردید و در یکی بیک ایلی فرستاده شاه عباس فرمانروای ایران بر یافت
خان عالم و حضور رسیده سفر از گشت چون معلوم پادشاه که شاه ایران با خان عالم
التفات بسیار کرد و گاهی بچنان عالم خطاب می فرمود و از مصاحبت او خوشنود بود تا آنکه
کاسه بختانه او نیز بر نزل می بخشید و بعد نصرت انصاری که خان عالم تسلیم و نزل
نموده شاه عباس در آنجا آمده مرا هم نزل سجا آورد و گویند از آنجا که به ایلی می آمد
ایلی هند مرا هم سفارت باین خوبی بجا می آورده بدین جهت جهانگیر پادشاه دینور جهان هم
خان عالم را بفرادان عنایت و الطاف سفر از می بخشیده با ضامنه منصب و دیگر عیالات
شایسته فرستاده و گردانیده.

ذکر نصرت و کسب جهانگیر پیر و سکار احمد آباد گجرات

در سال دوازدهم جلوس پادشاه پیر احمد آباد گجرات بر آمده بعد قطع یافت در
بلده مذکور نزل فرمود اگر چه آب و هوا در آن کتب و فراج ناگوار بود و از سیر آن
ولایت که گشت را با تفریح در پاشنه شود که کسی که در سیه احمد آباد و قریه با عشق دفع
سفر ترخان به سینه که پادشاهان هم بطریق خاصه بر آورده هر کسی که می که کند مواظب گشته ۱۱
که ای یونسانه ایالت این برده کلام

این همه کدورت و زبساط خاطر و گشت غیر النسا بگیم بنت خاتمان التماس کرد که
 باغ خاتمان متصل گجرات واقع است که نزدیکی این ضعیفه آنکه در آن باغ ضیافت
 پادشاه نموده سرفرازی حاصل نمایم. التماس او با جایت مقرون گشت. چون موسم
 خزان بود تمام بزرگان در حیات رختیه و اشجار از سرتاپا برهنه بود و میثموی
 هر بخت باغ ز سسر تا مینو ماند ز سبزه برگی جو در برهنه
 تنگینی کرده در حیات ز سر گشت زمین پرند و ماهی ندر
 تا سرشت در آن سخن باغ چنان چشمو نور نمود که کارگران هوشیار و
 باید که کار هر درختی را که در آن باغ بود برگ و گل آن را اندک اندک از تنه
 موم بهمان لون و شکل و اندام بچیده و خام و نیم خام آراستند. و اقسام
 آبیخ و لیمو و سیب و نار و شفتالو و غیر ذلک بر اشجار درست ساختند
 و شقائق دریا چین و اقسام گلها را رنگین با برگ و شاخ از کاغذ
 رنگین بر دست نمودند که در عین خزان بهایس بر روی کار آمد. و گلها
 بر روی شاخ شکوفه بهار می نمودند. و دست هوس از شام تا شامش تمام و
 با چیدمتی بر پادشاه هم در بادی انظر مشقه گشته خواست که گل بر چیده بعد
 شبانه شده بر حسن سلطنت آن ضعیفه عقیقه و کارگران با دوفت آفرین و تحسین نمود
 بنجامه و دست بدارا انشلا فیه کرد.

چند کوشش ۱۲ ساله لون رنگ ۱۲ ساله شفتالو ۳ ساله شقائق قسم از گل لاله

ناله جمع ثمر بار ۱۲ ساله از همدار جمع نهم خرمنه ۱۲

ذکر ولادت شاهزاده محمد اوزنگ زیب له شاهزاده خرم مشهور بشاهجهان

پیش ازین در حرم سرکے شاهزاده از عفت قباب ممتاز محل بنت ام صفغان
نوزدهم صفر سال دهم جلوس سلطان دارا شکوه چهاردهم جادی الاولی سال یازدهم
سلطان اشجاع متولد شده بودند. مهنگام مراجعت پادشاه از تجرات در مقام است
موضع دوشنبه کشنده دوازدهم آبان ماه آنی مطابق یازدهم شهریور الی
سینوهم حلیم سمیت مانوس موافق سنه یک هزار و بیست و هفت هجری مجدداً
ولادت یافت. آفتاب عالیناب تاریخ تولد اوست.

ذکر در بیان مقرر شدن مناره و چاه و درختان و شایان
و عمارات جهانگیر آباد در لاهور

بسال چهاردهم جلوس حکم شد که از اکبر آباد تالاهور در شاهراه بمبانت هم
مناره بلند و در دو گرد و سه چاه بخت که تشنگان از آن سیراب شوند تیار
و در رویه رسته درختان سایه گستر بار در بر نشانند تاراه روان در سایه آن
و آثار از کلام خواش رسانند. اگر چه نشاندن درختان در شاهراه اختراع شیخ عافت در
انفاست. اما در عهد جهانگیر بادشاه نیز تجدید یافت. فرمان پذیران در اندو از مسیر آن
زمان بعمل آوردند. پادشاه در ایام شاهزادگی در پنجاب شیخ بود نام و سه متفحص با عفت
سله تجدید و اندر نو کردن

ساسولی بنام خود را با کرده بود. و به تسمیه شیخ بود آنکه جان گیر را در طفلی بنیاست اسم
 شیخ سلیم خشتی که گویند بدعائے او پیدا شده سلطان شیخ میگفتند و مختصر عمارت هم در اینجا
 اساس نهاده حوالی آنرا سکارگاه مقدر کرده بود. در زمان سلطنت خود آنرا برگشته
 عمارت کرده بجا نگیر آبا و موسوم نمود و از برگشته بجای جواز دات بر آورده در آن برگشته
 داخل نموده بجا گیر سنگند و قراول مرحمت گشت. و او بموجب حکم پادشاه عمارت
 عظیم الشان و تالاب کلان و مناره بلند نشان اساس نهاد. و بعد از سکونت بجا گیر
 ارادت خان مقدر شد در سر براهی عمارت همده اقرار یافت. و بهر جهت یک
 ملک و پنجاه هزار روپیہ صرف گردید. و همدان سال دولت خانه دار السلطنت
 لاهور شتبل برافتم نیشین و لکشا و انواع اماکن فرح افزا یکمال شایسته ارادتگی
 بجا گیرید و هشت ملک روپیہ خرج گردید.

ذکر در بیان احوال تنباکو منع و دو کشیدن آن

دعوت آن اگر چه آغاز بر آمدن تنباکو از خزان فرنگ و اطباء تجویز و تشخیص اسوا و
 راجع بوده و دو کششی آن بطور محدود برای بعضی امراض مناسب شمرند. رفته رفته
 بکار کثرت و جمع طبایع گشت و اما از فرنگ کثرتی آوردند. بعد چند روز فحش آنرا آوردند
 از آنرا در ممالک هند کشاد در آن صحرا کاشته منتفع شدند. و حاصلات آن بر اجناس
 از آن بیکر تفوق جست. خصوص در عهد جهانگیر پادشاه زیاده تر رواج یافت کشیدن
 و از او آن هرگز آرزو مند گشت. حتی ابرنما می ماکولات و مشروبات تقدیم یافت
 سه قراول شکارچی ۱۲ سکه شیش. جائے و مقام ششمن ۱۲ سکه کشاد و در زکات شکار ۱۲ سکه
 ماکولات خود در ۱۲ سکه مشروبات. نوشیدنیها ۱۲

گزین احقر همان بهترین خفہ خلاص منان گشت. و شدت اعتبار آن مہر مہر
میر سکے طالعش ترک اکل تواند کرد اما نجیب از تنباکو بیست و شوارہ ہر جن تلخیش بیشتر
در مذاق طالعان گوارا تر و زرخش گرانتر بہت

بسیار کہیکہ خواہش از دل و جان گمیا بکے بود کہ اورا کم خواہست
نفع و ضررش از شہتہا رختاج باطلار نیست. بالجلہ چون رواج بسیار
یافتہ چہا نگہا بدلتع آن کو شیر و بناظان مالک مناشیر مطاعہ در بارہ دفع و دفع
بیع و فرائض بصید و پرہیز و بنا بر مزید تاکید و پاس حکم خود اکثر ہر کہ با وجود
صدور حکم حرات کشیدن آن نمودند در شہر لاہور نشہ نمود۔ بلکہ بعضی را الہا بریدہ
اہا بکے مردم مضاد و را غیب آن بودہ اند سوتے ندید۔ کسی اعتقاد بہ نور زید۔

ذکر در بیان بعضی از بدائع سوانح

بعضی ہما گیر با دشاہ رسید کہ در اکبر آباد عورتے سہ دختر بیکبار کہ ہذرت
برقوتبان دارد قبل ازین زائیدہ بود۔ آکین با نہ یکا سپرد و دو دختر بیک دفعہ
آورد و ہمہ در قید حیات ہستند۔ و نیز معروض گشت کہ عورتے زرگرے اول مرتبہ
حالمہ گردید۔ و بعد و دوازده ماہ زائیدہ و از حمل دوم پس از ہجیرہ ماہ و مرتبہ سوم بعد
از دو سال فرزند آورد و درین مدت کار در بار خانہ چہا پنجہ رسم مردم نامراد است۔
سہ ماہ خراجہ سانہ باشد۔ سہ اختیار و شوگر نشن۔ سہ اکل۔ خوردن۔ سہ نجیب۔ پیر
کردن۔ سہ مناشیر جمع بشود و زبان۔ سہ مطاعہ۔ قابل اطاعت۔ سہ فرائض۔ خوردن۔

سہ مضاد۔ شوگر۔ سہ توام۔ ان و دیگر کہ گیارہ زائیدہ

می کرد و هیچ وجه برود دشوار و مشکل نبود. زبته و قشرباغیانی بنظر پادشاه در آمد.
باریش و بروت اینوه ظاهرش بر دوان شسته و ریش از آن یک حب زیاد و در میان
سینه هم موها اینوه اما پستان نداشت. بزنی حکم شد که او را در گوشه برده کشف بفرمود
حقیقت را بر عرض رساند که میباید خسته باشد. آنکشاف یافت که محض عورت است.

دنیروز هاجن ایام قلندری شیر قوی و سیکی پرورده و او را با خود شناساخته بعلی خان
موسوم کرده بود بنظر جهانگیر پادشاه گذرانید. پادشاه فرمود که با هم بجنگد. خلق کثیر برآید
تا شاه جرم آورد. جمعی از جوگیان نیز بخوشا بودند. شیر دویده با یک جوگی که بزمن بود
بطریق ملاعبت نه بطریق غلبه چنانچه با ماده خود جفت میشد و بکثرت در آمد و بعد از آن
گذاشت. حکم شد که آن شیر را قلاوه در شیر و اگر ده زیر چهره که گذرانید. همچنین قریب
با نرزه شیر ز ماده زیر چهره که گذارشته و شیر آن بکس را از آنی رسانیدند و از آن
شیر آن بکجا بود و آورد. دنیروز چند روز در باغ چهره که گذارشته بودند از آن نیز تالاف
تلاش میشد. بعرض رسید که حکیم علی بخانه خود حوضی احداث نموده و در یکی از آنها
آن زیر آب خانه ساخته بنایت روشن دوران خانه خشتی چند کتابا گذارشته و در
بکار برده که هوا آب را نمی گذارد که در آنجا داخل شود. هر کس می خواهد که تنها خائے
آن خانه برود برهنه شده و انگ بسته و آب فرو میرود و در آن خانه رفته کنگ تر گذارشته
رخت خشک که در آنجا گذارشته اند می پوشد. و در آن خانه جائے دو ازده کس است که
با هم نشسته صحبت میدارند. جهانگیر پادشاه آن خانه بشیر عیت برده رفته که گزارش
یافت در آن خانه رفته. و نوعی کشیده برودیده مخلوط شد. و حکیم علی منصب و بهاری

سرفرازی یافت. نوبته در سه از دہات جالندہر قلعہ پنجاب برق بر زمین افتاد
 و از دہ در مد طول و عرض نوعی سوختہ شد کہ نشانہ از رستنی و سبزہ نامہ - محمد سعید
 حاکم جالندہر بر آن زمین زقہ حکم کنیدن آنجا نمود ہر چند می کند یزدانتر حرارت بیشتر ظاہر
 می شد. بعد کنیدن پنج شش درعہ زمین اربعہ مانند آہن تفتہ بر آمدہ بچاہی گرم بود کہ گویا
 ہمین زمان از کرہ آتش بر آمدہ - ہر گاہ باد ہوا رسید سرگرد دید - آنرا بجسٹھن پادشاہ
 ارسال داشت. چون از نظر گذشت حوالہ دلد آہنگہ گردید - اوسہ حصہ از ان و یک حصہ
 از آہن دیگر آمیختہ و دوشمشیر و یک خنجر و یک کار و درست ساختہ گذراینہ - پسند افتاد
 و العلم عندہ تعالی کہ آہنگہ از ان قطعہ آہن نمایا میسرش آہن دیگر این چیز را ساخت یا
 برائے رضا جوئی پادشاہ از آہن دیگر ساختہ پادشاہ را خوشنود کہ دانید - والا آنچه
 معلوم است آن قطعہ آہن نیست کہ چنین چیز را از او آراستہ شود - نوبت پادشاہ در
 قصبہ متھرا برائے دیدن در دیشے خدا اندیش کہ بعضی مردم اورا از بار یا سنگان در گاہ
 الوہیت میدانستند و خوارق عادات از وی بیان می کردند و بعضی اعمال اورا سحر و جادو
 نسبت میدادند متوجہ شد - چون وقت نماز شام بود بعد از ان کہ در دیش از نماز فارغ
 شد پنج در دیش دیگر بر ابرآن در دیش کہ او مرشد آنها بود ایستادہ دست مناجات
 بخراب قاضی الحاجات برداشتند - ناگہان از ہوا بر سرش بطریق زہر پاشی مقصد
 انتر فی ظلام تہ بمرتبہ بارید - در دیش نصف انتر فیما بیا پادشاہ دادہ گفت کہ در خنجر
 بگزارید - گاہی سخی نخواہد شد - و نصف سخی او قسمت کرد - پادشاہ متعجب شدہ
 رخصت گشت - در راہ سجاد گذراینہ حیفت کہ با در دیش دست بوس نکردم - ہمین

آشنا خادمان در پیش آمده گفت که دست بوس شما بدویش رسیده این معنی موجب
 نزدیک گردید. و گفت که این قسم امور آری اگر است یا ساحری یا از عوالم جن و
 پری. و در استکشافات را از پیشست بنظر بر بیست که از صفائی باطن چون خلاص

اعمال اوست
 کمالی از خاک گیرد و ز شود ناکه را سیم خاکستر شود
 سنگ گر خارا و گر مرده بود چون بصاحب دل رسد گوهر بود
 ذکر در بیان رسیدن باز گیران بنگاله بحضور و ماشای

انواع باز گیران حیرت افزا

باز گیران اول تخم اقسام اشجار شمره بر زمین ریخته صد بار گردان گردیدند و پس آنها
 خوانند یکبار از چند جا شروع بدیدن درختان گردید و در طرفه العین درخت توت
 و سیب و نارنجیل و انبه و اناس و انجیر و خرو و جغت و غیره هم درین بلاد وجود دارند
 نمودار گشتند. و آهسته آهسته اینها شده بعد کمال رسید و برگها برآورد و گل کرد. و
 بار بسته بختی گردید باز گیران التماس نمودند که اگر حکم شود میوه این درختان چیده بخوریم
 حکم شد که بکنند. برگ در درختان گردیدند و انوشو آنها خوانده و انبه و سیب و توت و
 اناس و انجیر و غیره و یک چیده در حضور آوردند. حاضران انجن موجب حکم خوردند
 و لذتها یافتند. بعد آن مرغی چند کمال زیبایی خوش رنگ و نمه سنج در میان آن
 درختان ظاهر گردید. و آن همه مرغان بر آن اشجار نوا سنج و نمه سر او بندید. بعد از
 استکشافات. طلب درایت نمودن ۱۱ سکه طرفه العین چشم زدند ۱۲ سکه میخک. و نقل ۱۳

ساعتی در آن نشان یی بود و در آن روزه نمود و برگذازد و خشک گردید و زمین خود رفت
 و از نظر ما غائب گشت - دیگر در آن شب که نهایت سیاه و تاریک بود یکی از بازرگان
 برهنه شد و خجانه سرعورت چپیه با خود برداشت - چرخه چند زود بعد آن چادر گرفت
 و آئینه جلوی در میان چادر و در شعل آن بزرگ روزه روشن گشت و آنقدر نور وضو
 بهم رسید که از ده روزه راه هر کس آمد ظاهر کرد که در فلان شب عجب نمود و از آسمان
 چنان نوسه ظاهر گشت که هرگز بدان روشنی روز ندیده ایم - دیگر هفت نفر با هم ستاره
 شروع گویائی و خوانندگی بنوع نمودند که متواتر شد که یک میخواند یا هر هفت کس
 دیگر قریب به تیر رسید و اندام خلق در هوا نگاه داشته می گفتند که هرگاه امر شود یک
 از تیر را آتش و بهم حسب الامر منع در دست گرفته تیر جوانی را که بر سر آتش قریب
 بسمرگر گلبه افروزدن بود آتش میزدند و هر قدر تیر را حکم میشد در هوا نقد آتش می گرفت
 دیگر پنج تیر پیکاندار و کمانه حاضر ساختند - یکی از ایشان کمان را بدست گرفت
 و تیر انداخت و در هوا بلند رفت و بجا آیتاد تیر دیگر سر داد و با تیر اول بند شد و همچنین
 چهل و نه تیر با هم بند کردند و تیر آخرین آتش شد و با شد و دیگر تیر را از هم جدا
 ساخت - دیگر بیست و نه گشته و بر پنج و مصالحه در دیگر انداخته آب نیز در آن
 کردند و اصلاً آتش در زیر آجاق بنیود و یک خود بخود و بر جوش آمد و بعد از ساعتی
 سر دیگر را و اگر در قریب نصف نگر می طعام بر آوردند و بخورش مردم دادند و دیگر
 فواره بر زمین خشک نصب کرده سه بار بر دو آن گشتند فواره یکبار بخورش آمد
 قریب ده دریم بلند شد و هر لحظه برنگی دیگر آب از فواره می جوشید و گل فشان نیز

میشد و آب فواره که بر زمین می ریخت زمین تر نمیشد. قریب یک ساعت بخوابی فواره
 در جوش بود چون فواره برداشته اند از آب هیچ جا پیدا نبود و باز فواره بر زمین نصب
 کردند. درین مرتبه از یک سرفواره آب سیر سختی و از سر دیگرش شرار افشان میشد و بوی
 دو گهر می تماشا کردند. دیگر یک نفر از اینان استاده شد و نفر دیگر بالائے آن بر کتف
 او ایستاده و بهین قسم شست نفر بالائے هم ایستاده شد. یکے آمده پائے شخص اولین را
 مع دیگران برداشته چسبید و نفر اولین قوت کرده خود را از دست او رها نید و بخانه و نه
 نفر را برداشته در میان گردید. دیگر آذنی آوردند و یک یک اعضائے آن را جدا کرده
 بر زمین انداختند. اعضائی او افتاده بود و باز چادر برداشته یکے از بازو دیگران دراز
 چادر رفته بعد از ساعتی برآمد. چون بار چادر برداشته آن شخص صحیح و سالم اعضا
 برخواست. گویا هرگز زخم بر بدن نبود. دیگر کلاه در میان آورده و سر بر میان گرفته
 کلاه را در هوا بلند افکند کلاه از نظر نا پدید گشت و تا ساعه نظری آمده یک نفر از
 آنها براق بسته حاضر آمد و گفت دشمنان من آمده و در هوا ایستاده و سر بر میانهای که
 این طرقت نمایان بود گرفته بر آسمان بر آسمان عروج کرده. چند آنکه از نقطه
 تماشا میان غایب گشت. بعد ساعتی از تار در میان تپه پائے خون چکید و بعد از
 بد فئات تمام اعضائے بدن و سر او براق بر زمین افتاد. در آن حال زرش از پرده
 بیرون آمده اعضائی شوهر را جدا جدا دیده فوج و گریه کنان اجازت سستی شدن
 یعنی سوختن بالاش شوهر مرده خود گرفت و آتش افروخته با اعضائے شوهر خاکستر
 گردید. ساعه نلکه شسته بود که آن شخص بهمان طرز بایراق از بالائے آسمان برآه
 ساعه گفت. در ش ۱۱ ساعه براق. ۱۲ ساعه سباه و هجوتیر و شمشیر ۱۳

تا ریسایان فرود آمده کورش بجا آورد و گفت با قبال یا دشتا بر دشمنان ظفر افشته آید
و اعضا که فرور سخته از دشمن بود چون بر حقیقت زوجه خود اطلاع یافت ناله و فریاد
نهاد. بیاران گفت زن مرا پیدا کنید و الا خود را در آتش انداخته سوخته خاکستر شویم
و بر آس سوختن مستعد گردید. درین اثنا زن او حاضر آمد و گفت ای شوهر خود را کشت
که من زنده ام. دیگر کسیده آورده افتادند هیچ چیز در آن نبود بعد آن درست در زن
کرده و در خروس بر آوردند خوش رنگ و کلان و هر دو خروس را بچنگ در آوردند
هرگاه این خروسها بال بهم می زدند از بال آنها شترافشان می شد و یک ساعت بخوبی
با هم در جنگ بودند. چون پرده بر روی خروس کشیده برداشته یکبارنگین نموده
شده بنیاد خوشخوئی و قفسه بنوعی نمود که گویا در دامن کوپستانند. باز پرده در میان
گذاشته چون برداشته دو مار سیاه کفیه دار بودند پشت آنها قرمز و دهنها باز و کفیه
سرازمین برداشته بهمدگر پیچیدند و مست شده افتادند. بعد غایب شدند و دیگر
بر زمین حوضه کینند و گفتند که سقایان از آب بسیار سازند چون برگشت پرده برد
آن کشیده برداشتهند آب بهر تیر تیر ریخته بود که فیلمان بران گزشتند و هرگز متکس نشد
و دیگر در خمیر رد بر روی هم بقا حلال یک تیر انداز ایستاده کردند اول را دامن خمیر برچیدند و
گفتند چه بنید که در خمیر خمیر نیست و خمیر خالیست. بعد از آن یکدیگر در خمیر رفت و
دیگر در خل خمیر دیگر شد و گفتند که از جانوران چرند و پرند هر چه در بال پیدا بین خمیر
بیرون آورده بچنگانیم. حکم شد که شتر مرغ را بر آرند. فی الغیر از آن خمیر با دوشتر مرغ
بیرون آمدند و با یکدیگر جنگ کردند. مجله اندین هر دو خمیر هر جانور سه را که نام می بردند
باز دیگران حاضر میافتند. دیگر شتر بزرگ از آب پر ساختند و بر زمین گذاشتند

اذ انما گنگ در دست داشت گفت که بهر رنگ بفرایند همان رنگ و آب فرو برده
 بر آردم گل زرد بود و آب انداخته بر آرد ز نارنجی شد و همین یک گل را صد بار و یا بیشتر
 هر بار بزرگ تازه ظاهر ساخت. همچنین کلاه رسیان سفید در آن آب فرو برده شمع
 شد. دیگر بار زرد بر آرد. همچنین هر مرتبه که آن رسیان در آب انداخته. هر بار بزرگ
 دیگر بر آرد. دیگر نفس چهار بار و آرد و یک طفت که شود بلبیل خوش آواز در آن نفس نمود
 طفت دیگر نفس که نمود درین مرتبه جفت طوطی نمود. از طفت سوم جانور سه سرخ
 رنگ از طفت چهار جفت کبک مشاهه گشت. دیگر قالی کلان بیت و مرغی گسترند
 خوش طرح در گین چون آن قالی برگردانید بدشت اور و سه شد در و سه پشت اما رنگ
 و طرح دیگر اگر صدبار می گردانیدند. هر بار بدشت روی شد. و در و سه پشت و طرح
 دیگر نمودار می گشت. دیگر آفتاب کلان بر آب کرده آبش را تمام و کمال ریختند چون
 باز آنرا در دست داشته و از آن نمودند از دهنش آن آتش ریخت. همچنین چند مرتبه آب
 و آتش از آن بر آرد و در دیگر حوالی کلاه سه آرد و در آن حوالی دوسر را بدشت نرود
 کلان بر آرد و در دهن سر حوالی تر بود اندرون انداختند و از آن سر را گوی صابونی
 و شمش بر آرد و در همچنین چند مرتبه از اربعه ازمین سر حوالی انداختند. و از سر دیگر
 میوه دیگر بر آرد و در دیگر از اشیا غفر سه ایستاد و دهن باز کرد و سر را سه ازمین اند
 بگردان آمد و غفر دیگر بر آرد و گشت بر کشید و تریب بچار در ده مار از دهن او بر آرد. همین
 آیین تا بدست مار از دهن او بر آرد و بار بار از دهن بر آرد و آن مار با یکدیگر جنگ نمودند
 سه قالی فرشی که از دهنند قایلین بیکر نیند سه حوالی دهنی گون گویند سه
 انگور صابونی. قسی انا گود

و با هم چیدند و یک کلمه بر آوردند و یک گل در دست گرفتند آن گل در آئینه هر یک
 برآورد و دیگری نمود و دیگر ده مرتبان خلعه برآوردند و همه کس مشا هره کرد که
 مرتبان از آئینه است بعد یک مظهری مرتبانها برداشتند و یک پر از عسل و دیگر پر از
 شکر و همچنین از هر یک شیرینی دیگر و آن شیرینیا را اهل مجلس خوردند بعد از ساعتیکه
 باز مرتبانها آوردند و هم خالی بود که گو یا کس آنها را پاک نشسته دیگر کلیات سعدی
 شیرازی آوردند و یکس گداشته چون برآوردند دیوان حافظ برآمد آنرا چون بکیسیدند
 دیوان سلمان ساوخی برآمد باز چون در کسیدند دیوان انوری برآمد و همچنین
 چند مرتبه کتاب را در کسیدند و هر مرتبه دیوان دیگر برآوردند و دیگر زنجیر بقدر اینجا
 در عه آورد و بهار انداختند آن زنجیر در بهار است ایستاده که گو یا زنجیر بجای بند است
 و سینه آوردند و آن سنگ زنجیر گرفته بالا رفته ناپدید گردید و همچنین پلنگ و شیر و بختی
 جانوران دیگر زنجیر را گرفته بالا رفتند و ناپدید شدند بعد آن زنجیر برآوردند و در کسیدند
 کردند از آن سنگ جانوران اثری ظاهر نگشت که گویا رفتند و چه شدند دیگر انگشت
 آوردند و باز لیون را که شستند ناپدید بود باز سرش بر سر سنگ گداشتند چون برداشتند
 انگشت پر از قهوهی پر گشتش و با دام و قهوه بود باز سرش بران نهادند این مرتبه از
 سکه و پاچه بود و همچنین چند مرتبه سرش گداشتند و برداشتند هر بار خوردنی تازه بنظر
 می آمد و سکه از آنها انگشتی یا قوسه آورد و در انگشت کو چاک خود کرد و باز انگشت
 که چاک برآورده با انگشت دیگر کرد و الماس گردید با انگشت دیگر انداختن فیروزه
 گشت و دیگر میاضه تمام از کاغذ سفید حاضر کردند و بدست پادشاه دادند غیر از کاغذ
 سه انگشتی مطابق ۱۲ سکه و پاچه که در هند مری باشد میگویند ۱۲

سفید ساده بنظر در نیاید و بعد آنکه که باز دید اول ورق سرخ نشان دلوح پرکار بران
 ساخته نمودار گشت - ورق دیگر باز کردند رنگ کاغذ آسمانی افشان کرده و بر صفحه
 صورت مرد وزن بر این هم کشیده بودند بسیار پاکیزه - ورق دیگر باز کردند رنگ زرد در
 کمال همواری افشان کرده نمونه شیر و گاو بنظر در آمد - ورق دیگر که باز کردند رنگ سبز
 افشان کرده نمونه باغی و درختان سرد بسیار و گلها و بیشه را شکفته و عمارت در میان
 باغ بود - ورق دیگر که بر آوردند رنگ کاغذ سفید و مجلس زری کشیده بودند که دوسو وار
 بایکدیگر در خجک و جدال اند - مجلد دهم ورقه که باو میکردند - رنگ کاغذ غیر کرد و نوشتند
 نور مجلس تازه بنظری آمد -

المقصود در روز و شب باز گیران جادو کار و نادره کاران سحر کردار انبساط پیرایه
 خاطر را و شاه بودند پنجاه هزار رد پیم و خلایع فاخره و محنت گردید - و همچنین شاهزاده خرم
 شاه جهان و دیگر شاهزادگان و امرا و اعیان با نمودند مجسمه قریب و دو کس بر پیم با آنها رسید -
 این احوال با جهانگیر خود هم در کتاب جهانگیر نامه که بقلم و انشائے خود نگاشته مفصل
 در قوم ساخته فقیر از کتابیکه استنساخ نموده در اینجا چنین نوشته اند اگر چه معقول نیست
 والحمد لله علی الرادی -

ذکر در بیان تنخیر کا نگاره که مقدمه فتح کوستان پنجاب است

در اوایل سال نیر و هم مجلس شیخ فرید بن تظنی خان میر بخشی با لشکر گران بر تنخیر
 له خلایع - جمع خلعت ۱۲ سله استنساخ - نوشتن ۱۱ سله و الحمد لله علی الرادی - و زیاده
 آن بر روایت کننده (اولین است) ۱۱

قلعه کانگه متعین شد. دراجه سورج مل پسر راجه با سو که بعد فوت پدرش منصب پهلوی
 سرزاز گشته بود همراه میترشی تعینات گردید. راجه سورج مل بمقام ساسانی قنبر دزدی
 درآمده با شیخ طریق مخالفت و منازعت پیوروشیج صورت حال او را بدرگاه نگاشت
 و راجه بنجد مرت شاهزاده خرم میترشی گشته سورج میترشی نسبت بحال خود معروض داشت.
 مقادیر اینحال مرتضی خان بقضائ الکی فوت نموده راجه سورج مل حضور طلب شد
 همکار شاهزاده بهم دکن رخصت یافت و هم کاره موقوف ماند. بعد از آن که تا
 دکن مفتوح گشت و شاهزاده ازان طرف معاودت فرمود. راجه سورج مل بوسائل
 امران خدمت شاهزاده محمد شاهره قلعه کانگه گردید. و شاهزاده از پادشاه اذن گرفته
 لشکر گران بر کردگی راجه سورج مل متعین فرمود. و محمد تقی بخشی سرکار خود را نیز همراه
 او کرد. و بعد رسیدن در کوهستان راجه را با محمد تقی بخش صحبت در گرفت. چون این
 معنی بشمع شاهزاده رسید. محمد تقی بخشی را طلب داشتند و عرض آن راجه بکرامت برآمد
 که یک از حمزه پادشاه سرکار شاهزاده و دلاوری همتا بود با مردم دیگر متعین فرمودند
 طلبیدن محمد تقی متعین شدن راجه بکرامت راجه سورج مل فرصت را غنیمت دانست
 بصراحت بنی درزید. و بالشکر شاهزاده جنگ کرده. سید صفی یار راجه را که از حمزه
 بود و چند دهه از برادرانش گشت. دوست تقدی دراز کرده برگشته ای دهن
 کوه و محالست خالقه شریک که برگشته پشیمان و کلا از است غارت کرد. هر دین
 آشنا چون راجه بکرامت نزدیک در رسید راجه سورج مل تاب نیامده در حصن
 گشت. و باندک نزد خود قلعه نیز مفتوح شد. راجه سورج مل از فرار گرفته خود را

سید متهمد. بر خود از مگر بنده ۱۲ سکه حصن. در حصن قلعه بنه گیرنده ۱۲

در شتاب جبال و گریه ای دشوار گزار کشید جلالت سنگ برادر خود را راجه سورج مل
 بمصب چهار صدی تعینات بنگاله بود چون راجه سورج مل مصد چنین حرکت گردید
 مطابق تجویز بکراجیت شانزده در خدمت پادشاه التماس کرده جلالت سنگ را از
 بنگاله طلب داشت - و بعد از آمدن او را بمصب هزاری ذات و پانص سوار خطاب
 راجی سرفراز فرموده بملک موردنی رخصت نمود - و بموجب حکم پادشاه در محضر که
 مسکن راجه سورج مل است شهر سه موسوم بنور پور بنام نور جهان بگم آباگشت
 در راجه جلالت سنگ بهم و تسخیر کانگاره بر فائز راجه بکراجیت متعین شد - کانگاره
 قلعه ایست قدیم بر مستی شمالی لاهور در میان کوهستان بیت و سه برج و هفت
 دروازه دارد - و درون آن یکس کرده و بانزده طناب طوست - و دو کرده و دو طناب
 ارتفاع - و یکصد و چهار در عم عرض - و دو عرض یعنی تالاب کالان درون او است
 تاریخ اساس آن قلعه پنجس نیست - و در هیچ قسم هم نه نوشته اند و هیچ کس از فرمانروایان
 دلی ناعهد الکبر پادشاه باصف پور شهابی متواتر متفق و مخبر کرده -

القصه راجه بکراجیت محاصر نموده راه رسد قلعه و جمیع ماسخ ملج مستدرست
 و شیت ایزدی بنیخیش رفته بود و خائز قلعه آخر رسید - و اندک که ماند دران کرم قنار
 از کار رفت قلعه نشینان چهار راه علف های خشک جوشانیده خوردند - چون
 نهایت عسرت رفت نمود کار بهلا گشت کشید - بناچار راجه ملوک چند مان فرستاد
 مقابل قلعه پیش راجه بکراجیت فرستاد - و بواسطه راجه جلالت سنگ پیرا حمله
 سه شعبه - پنج شعبه در ۱۱ - سه جبال جمع جمل که ۱۲ - سه از فاج - نمندی ۱۷

سه متواتر - سه در ۱۷ - سه مقابل - کلید ۱۸

عهد و پیمان آورده ملازمت کرد و غرض همه مسکنه یا نزد هم جلوس مطابق سنه کبیر اردی
و یک هجری روز شنبه و عهد سلطنت جهانگیر گشت - در اوج کبر و اجیت روزگار
عنایات بادشاهان گردید -

ذکر در بیان نهضت موبکب الایم سیرکانگره کبشمیر و لیدر

جهانگیر بادشاه از دار الخلافه اکبر آباد نهضت نموده چون متصل موضع تلواره رسید -
اعتقاد والدوله بر حجت حق پیوست - و قریب بموضع مذکور برب دریا کے بیاہ مدفون گشته
و عمارت عالی بر سر ازش تعمیر یافت - و محال جاگیر و اسباب امارت و تمامی نقد و جنس
آن منقور بنقد از نو در جهان بیکم رجعت گشت - و بادشاه از اینجا متوجه پیشتر شد -
چون راه که سار و کویو هاست دشوار گذار بود و در دوسری بزرگ را در قاضی سید کبیر گشته
با جمیع از مخصوصان و اهل خدمات متوجه سرکار کانگره گشت - و از سینہ جهان نزل
سراصل در ایستگن گاه منسوب بخیم و الا گشت - راجه سینہ که بمیت و پنج کر و سه
کانگره و نهضت در کوہستان احمد ترین زمینداران است - و گاه بفرمانروای دلی
را بایست خیاالش نیاورده برادر خود را با پیشکش لائق حضور بادشاه فرستاد - با کمال اقبال
بر فراز قلعه کانگره تشریف برده تماشا فرمود - و بانگ نماز و شرائط اسلام تقدیم
رسید - و حکم شد که مسجدی عالی تعمیر نمایند - بعد مشاهد قلعه و رجوع کر پایان قلعه
و قسمت آلود و در زیر چتر کلائی که بر ست بنده سے از زمان پانڈوان نشان میدهند
و سما و نهضت از کراچی فوار گشت - و دیگر چند که چنان تعبیه چکر در فتنه که آن چتر خود بخود
سنة فوار آهمن و غیره تعبیه - جهان گردن چیزه

و ائم برگرد سران یکدیگر بجان در حرکت و سرگردانست چتر سے خود از طایا استاده کرد - و
 چند روز بسیر و شکار آن زمین اشتغال داشته از اینجا بتاشا^۱ که جلال الکلی توجه نمود آن
 مکان نیست و از ده کرد به کاکره زیر کوه کلان که سر فلک کشیده دارد در آن
 مکان شبانه روز از زمین و دیوار با آتش خود بخورد زبان زمین نیست گمان کردند که
 در اینجا کان گوگرد است و شعله های آتش از آن - پادشاه قلیل آلا دراک و تحقیق
 نشسته حکم کردند زمین نمود و آب با لیدر - چون بوسه گوگرد نشیند و آتش منطفی
 نگشت از عجایب و کرامت شمر و جابا و جرات که کین منجم شده بود تعمیر نمود و به
 از اول بتاشا^۲ آماست و در حاشی آن مکان عمارت و نشین را درست کرد و گویند
 سلطان فیروز شاه نیز در اقامت سلطنت خویش تسخیر کاکره متوجه شده بود و در جلال الکلی
 رفته زمین کاوید و پی نیز که چیتسا - همانا قصه معاونت بکش این اهل همان
 ز سید نماید اند که این شعله با پیش او حکم شراره و راه مع هذا محل تعب و منظر
 کرامت پر دم اینجا و در باب عقول نمی شود بلکه اگر شعله نزدیک باشد تعجب حیرت است
 و لیکن اندک راهی من بشاء الی صراط مستقیم خلاصه پادشاه از سیر و
 شکار آن سرزمین و تماشا^۳ آن آکنه بغایت مسرور شده متوجه کشمیر گشت - اگر چه
 در راه کشمیر بسبب شیب و فراز راهها صوبه کشید و دشواری گذر در حبال و گریو با
 بطبعیت آسایش طلب او دشوار آمد - اما بعد نزول در کشمیر مشاهده باران بخاک کوه
 و صحرای شقائق و ریاحین و هر طرف جوئے بائے و لحد آتش و چشمه های شیرین
 لایق قلیل لادراک - نادان^۴ منطفی - فرزند^۵ ۱۳ سله بتاشا^۶ جنگی ۱۲ سله معاونت
 کاکره^۷ گوگرد^۸ ۱۳ سله لکن^۹ خدا دایت نماید که را که میخواهد سوره راه راست ۱۲

بود بنایت محفوظ شد۔ در زمان بودن آن نقطه مول ندید روزی سلطان شجاع پسر
 شاهزاده خرم در دولت خانه بازی طفلانہ میکرد۔ اتفاقاً بادی کنان بطرت دیدگار
 چاسب در یارفته بچہ در سیدن سرگون بزرگ افتاد قضا را پلاست تیر کرده در زیر دیوار ہا
 نہادہ بودند فرشتے متصل آن نشستہ سلطان بہ پلاس رسید و پا ہا بر پشت فراش
 خندہ بر زمین افتاد۔ با آنکہ از ہفت دہہ بزرگ افتاد آسیبی بہ بدنش نہ رسید۔ پیش
 ازان چہار ماہ جو تک را سنجہ گفتہ بود کہ سلطان از جائے بلند خواہد افتاد۔ اما آسیبی
 باد نخواستہ رسید۔ از وقوع این معنی صدقات و خیرات بسیار عجل آمد۔ و جو تک را می شود
 آخرین گشتہ باضافہ مراجب و انعام سرفراز گردید۔ پادشاہ بعد کہ کشمیر معاودت بندہ تہان
 فرمود۔ چون اثر مرض ضیق النفس بپادشاہ ظاہر گشت در فترتہ رفتہ بانشاء کشیدہ ہوا
 ہندوستان را با مزاج خود ساگرا نمیدانست۔ بنا بران از سنہ شانزدہم جلوس ہر سال
 اہل ہما کہ کشمیر میرفت۔ و در ایام ازستان معاودت بندہ تہان میکرد۔

ذکر در بیان بنی شاہزادہ شاہجہان

ماجرائے احوال شاہزادہ خرم ملقب بشاہ جہان برین منطراست کہ در سال دوم جلوس
 جہانگیر پادشاہ بمصبوبت نہاری ذات و چارہزار سوار سرفراز گشت۔ بعد ازان کہ
 در سال ششم بمصبوبت میرزا ابوالحسن مخاطب باصف خان پسر اعما والد دولہ در عقد نکاح
 شاہزادہ در آمد کہ بہ ہمت از محل مخاطب گشت بمصبوبت نہاری ذات و شش ہزار سوار
 ترقی نمود و پس از چند گاہ بمصبوبت پاترہ نہاری ذات و ہشت ہزار سوار عطا گردید و ہر گاہ
 فتح ہوا اہمیت را اندوہ پیر شہ را حضرت آقا و بمصبوبت نہاری ذات و دہ ہزار سوار و

شاه خرم خطاب یافت - پس اذان که بر مهم در کن متعین شد خطاب شاه جهان و منصب
 سسی هزاری و بیت هزار یا فتنه همیشه مورد عنایات پدر بود - و نور جهان بیکم با پیش طر
 پادشاه و هم نامبر رضا جوئی برادر خود صفت خان که شاه جهان داماد او بود و دوازده سال
 مدارج شاه جهان می گوشت - بعد اذان که منصب نور جهان بیکم که او صلب شیر انگس خان
 بود و در حبالة اندود ارج سلطان شهریار برادر زاده جهانگیر پیشتر از او و دانیال در آمد -
 نور جهان بیکم که جمیع مهابت سلطنت بقبضه اختیار او بود جانب داری داماد خود سلطان
 شهریار پیش نهاد خاطر ساخت - شاهزاده شاه جهان بعد از آنکه از مهم دکن معادوت
 نموده باندون رسید - با اقتدار و ضلع سابقه برگشته و هر چه بود بجا گیر خود خواسته گماشته خود
 متعین کرد - اتفاقاً پیش از رسیدن عرض داشت شاه جهان نور جهان بیکم آن برگشته را
 بجا گیر سلطان شهریار خواهر کرده شریفه الملک گماشته سلطان شهریار و ایلان برگشته
 متعین نموده بود - هر دو گماشته در آن برگشته با یکدیگر دو آذین شدند - و شریف الملک بر خرم
 تیر از یک چشم که کشت - بدینجهت طرف آتشوب در سرای سلطانی بر خاست و بخر
 بقسا دها گماشته عظیم گردید - شاهزاده عرض داشت متضمن عجز و نیاز بحضور ارسال داشته
 افضل خان دیوان خود را فرستاد که بهر وجه عیار شورش فرو نشاند - بداند ایشان
 بخوانند که رفع فساد نگردد بلکه در آنچه شورش افزاید پیش نهاد همت ساخته خاطر بیکم
 را از برادر می شناسد صفت خان با تمام آنکه جانب دار شاه جهان است بگریزانند
 و بدین صرافت آوردند که مهابت خان را که با صفت خان دشمن و از شاه جهان
 نیز اخراج دارد و از کابل طلبیده شاهزاده و صفت خان را بدست او ذلیل بگردانید
 سلسه جبار - رسیان ۱۱ سلسه منجر کشیده شده ۱۲

بنابرین تمهید مهابت خان را بحضور طلبیدند و مناشیر مطاعه درین خصوص بنام او صادر یافت. او هر بار عندی معروض داشت بحضور نیامد. در آخر مریح نگاشت که تا آصف خان در حضور است آمدن من نمی تواند شد اگر فی الواقع بر انداختن شاه جهان منظر است آصف خان را بصورت بنگاله بفرستند تا من بحضور رسیده بتقدیم حکم باطنی پردازم. پادشاه بطریق عرضداشت مهابت خان آصف خان را به بهانه زار آوردن عزایه بطریق اکبر آباد تمین نمود. ولان الله پسر مهابت خان را منصب سه هزاری ذات و دو هزاری سوار مرزافز فرموده فرمان فرستاد که او را بنایتی در کابل گذاشته خود بخیزد. آستانه بدو رس کرد و بعد این فرمان مهابت خان از کابل در حضور رسید و محال جاگیرت شاه جهان از میان دو آب و بنیره تغییر گشته بجایگیر سلطان شهریار تخواه گردید. جهان با تسلع چنین اخبار را زامان دون خادم حضور پذیرفت و پادشاه بمجرود اطلاع این عزیمت از لاهور با کبر آید و نهفت فرمود و از نقشه سازی کوته اندیشان و اغواست در جهان حکم در عین کبر سن و ضعف بیماری با چنان فرزند اقبال من خود که غیر از طاعت و فرمانبرداری امری دیگر در خاطر نداشت بر سرستین آورد. درین حال اکثر امرای حضور با هم نام ارسال رسل و رسائل بطریق شاه جهان ماخذ شدند و بجزل منصب و جایگزین مهابت گشتند. درین هم مهابت خان هار المهام بود بعد نهفت از لاهور افواج قاهره بر سر شاه جهان تمین گردید. شاه جهان بعد رسیدن در اکبر آباد از استماع خبر اکبر پادشاه بگوئی سیوات شتافت. و از آنجا بسرخانخانان در راجه بکر حاجیت و دیگر امرای خود را در بر و سوائی افواج پادشاهی که بر تمین شده بودند فرستاد و خود نیز مستعد شد. عساکر طرفین با هم آمیختند و هنگامه جدال و قتال گرم گردید. لشکر شاهزاده غالب بود

صورت ظفر و پهنه بنده استغافا در عرسله کا زار بند و نیمی نیم جان افتاد و نهید و ن
 میر بند و قیسه آتش افروزند و دست و پشت - راجه بکر حاجت که جنگ مردانه کرده و دلبسته
 بر لشکر پادشاهی حمله آورده بود - نزدیک بآن بند و نیمی نیم جان رسید - قطار را قیله بر
 بند و ن رسید و بر آن از سینه راجه بکر حاجت گذشت و او را از جان گذرانید - بجز دلاکت و
 لشکر یان را دل از دست رفت و کشت بر لشکر شاهزاده افتاد - شاه جهان بشاهد این
 حال پائے ثبات افشردن محض جهالت و سفاقت شمرده بنا چاری از سپیدان طاعت
 عثمان نمود و بجانب ماندن روان گردید - پا و قفایا استماع این فتح متوجه همیشگی
 سلطان پرویز را که درین نزدیکی از پهنه در حضور رسیده بود با مهابت خان در اجرتنگه
 دیو بند دید و راجه بکر را حضور در راجه بکر منگه کچه و دیر که مرا که هکی چیل هزار سوار
 دفع بود بر سر شاه جهان نشین فرمود - و تا بقی شاهزاده پرویز در این مهم بر مهابت خان
 مقرر گشت - چون افواج پادشاهی نزدیک قلعہ ماندون رسید شاه جهان در ستم خان
 را با افواج خویش بمقابله مخالفان فرستاد - در ستم خان طریق یوفانی پیسوده خود را
 بمهابت خان رسانید - از این معنی توڑک جمعیت شاه جهان زیاده تر بر هم شد و ماندن
 در ماندون صلاح ندیده از آب نر با گذشتہ آسم رسید - در آن وقت خانخانان که
 همراه شاه جهان بودند نظر برگشت که مهابت خان مکاتب می نویسد و دار و دهن دارد
 او را با دارا ب خان شیرش قید کرد و در آسیر یعنی حرم و اسباب زیاده گز داشت
 بر بران پور آمد - خانخانان که نظر بند بود به باطل و اشتی از شاه جهان رخصت
 گرفته بمهابت خان پوست و نیز اکثر مردم جدائی گزیدند - محجب منور شاه جهان در عین

شدت باران از بران پر روانه شده بر آه گول کنده دیند بچلی بین بطرف ادریس و
 بیگانه راهی گردید. چند منزل که در حدود گول کنده میرفت. قلع الملک الی آن
 ولایت از راه مردمی پیشکش نقد و جنس و غله و میوه فرستاد. سلطان پریز چند منزل
 تعاقب نموده به بران پور گشت. چون خبر رفتن شاه جهان بطرف بیگانه به پادشاه
 رسید. شاهزاده سلطان پریز و نهایت خان را حکم رفت که با جمیع خود بطرف پٹنه
 بروند و سدره شاه جهان شوند. و خان خاتان را با کبریا با مقر نموده خود بدولت توجه
 کشمیر شد. و شاه جهان بعد رسیدن در ادریس و آن حدود و با بیک جنگ ادلا
 قلعه بروان گرفت. بعد آن قلعه اکثر نگه را محاصره نموده جنگ بسیار کرد. و ابراهیم
 خان صوبه دار. و عابد خان دیوان و دیگر بندگان پادشاهی کشته شدند. شاه جهان
 آن قلعه را گشاده متوجه دهاکه گردید و چهل لک روپیه نقد سوائے افشسته و فیل و
 دیگر اجناس از اموال ابراهیم خان بقبضه درآید. و احمد بیگ خان برادر زاده ابراهیم
 خان که در دهاکه بود بچاره سده بملازمت شاه جهان رسید. تا این مدت داراب
 خان پسر خان خاتان در قید بود. در نیولاشا جهان او را سوگند داده از قید خلاص کرد
 و صوبه داری بیگانه با و محنت نموده خود به پٹنه رسید. و از اینجا عبداللہ خان را
 بالہ آباد دریا خان را با او رخصت کرد. عبداللہ خان بزرگ شمیر و قوت مردانگی
 الہ آباد را متصرف شد. چون زمینداران بیگانه که نوازه همراه شاه جهان آورده بودند
 بعد رسیدن در پٹنه مع نوازه اگر سخنة رفتند. شاه جهان در جنگل سماسے از گل ساخته
 استحکام داد. همدرین آتشا شاهزاده پریز و نهایت خان با لشکر بسیار در رسیدند و
 بر فعات جنگ روسے داد. و حاجی بیگم سیرانا کرن که سردار لشکر شاه جهان بود دروگر

گشتند - ازین جهت نه میت در لشکر شاه جهان اقتاد و غیر از تورجیان و عبداللہ
 خان بجای پس نامندر شاه جهان بقتضائی شجاعت ذاتی دل بزرگ بنهاد اسپانگزیخت
 استپ سوار است چون زخمی گشت عبداللہ خان جاو گرفتہ شاه جهان را از معرکہ برآورد
 و از آن اسپ فرود آورده بر اسپ خود سوار کردہ بجانب پٹنہ رود - چون افواج بادشاہی
 نزدیک پٹنہ رسید - شاه جهان بوزن دران دیار صلاح ندیدہ در اکبر نگر آمد - چون
 دران سال کہ نو زدہم از جلوس بادشاہ بود سلطان مراد بخش قدم در عالم وجود نهاد
 و در باب والدہ اود در رہتاس گذاشتہ متوجہ پٹنہ شد - و در باب خان پسر خانخانان را
 کہ موکنہ دادہ از قید خلاص و بصوبہ دہلی بنگالہ اختصاص دادہ بود - ہر چند
 غلبہ داشت - عذر ہا در میان آورده نیامد - زن و پسر اود کہ بطریق پرغال با خود
 داشتہ بود بسبب ظهور این عذر زنش را در قلعہ رہتاس فرستاد - و پسر جوان اود را
 بقبل رسانید - و بسبب غلبہ لشکر بادشاہی بودن در ولایت بنگالہ صلاح وقت
 ندانستہ بر اہمیکہ آمدہ بود از بنگالہ باز بکن برگشت - و در شانائے راہ ہمیدن شاہ جهان
 سلطان مراد بخش مع والدہ اش بحضور شاہ جهان رسید چون رسیدن شاہ جهان از
 بنگالہ در دکن معروض بادشاہ گشت - حکم رفت کہ شہزادہ پرویز و مہابت خان با
 لشکر ہمراہی بدفع شورش شاہ جهان باز بکن روند - ہر دو کس حسب الامر از پٹنہ
 روانہ دکن شدند - و در باب خان پسر خانخانان کہ از شاہ جهان جد اثنہ لشکر آوایابی
 ملحق شدہ بود بموجب حکم بقبل رسید - و خانخانان خود مقید گردید - شاہزادہ پرویز و
 مہابت خان قطع مراحل نمودہ ہر گاہ در آلوہ رسیدند شاہ جهان بسبب سیدن افواج
 ملکہ تورجی - صلاحدار ۱۱

قاهره بودند خود در کن مناسب ندیده با جمعی رفت. و در آنجا بهم توقف ناکرده از راه صلیب
 بصوب قسطنطنیه آمده قصد ایران کردند. و هر سه پسر خود سلطان دارا شکوه و سلطان شجاع و سلطان
 اوزنگ ز صیب را بدرگاه پیر فرستاد. چون در قسطنطنیه شریف الملک کورنوکر شاهزاده شهریار
 قیام داشت. با استماع خبر آمدن شاه جهان جمعیت فراهم آوردند توپ و تفنگ بر قلعه
 نصب کرده متحصن گردید. شاهزاده بدر قلعہ منزل نموده چند روز بجنگ پرداخت. و
 چند روز مردان کاری بجای آمدند. و چون کای از پیشرفت بنحاطرش گذشت که
 بشش پسر قسطنطنیه بدقتن سوخته ندر دو چنان فائده دران نه. همدین آشنا خبر رسید که
 شاهزاده پیر در دکن مرد. و هابیت خان بحضور زنده فقط خان جهان لودی در دکن
 قیام دارد. بعد ازین آگاهی دکن را خالی دانسته بنحاطر آورد که پیش از آنکه هابیت خان
 باز بمهم او متعین شود از راه ولایت بهار او کجرات متوجه دکن باید شد. بعد نصیحت این
 اراده قطع مراحل نموده در نامک نزدیک از مضافات احمد نگر که نگاه خویش در آنجا
 گذاشته بود. نزول فرموده محل اقامت نمود. و در آنجا بوده قاصد اخراج بجهان
 لودی اند دکن گردید.

ذکر رسیدن هابیت خان و حضور و مصدق گستاخی گردین و آصف خان را مقید کردن

چون از ادب آبی بران شد که چشم زخمی بپادشاه برسد امر کی از صلاح و در نصیحت
 اقرب بود بمنظور ظهور رسید یعنی هابیت خان که مصدق چنین خدای نمایان و ترویات
 شایان شده بود بموجب التماس نو جهان بیگم و آصف خان بے موجب مورد عقاب

گفت. و فدائی خان از حضور پامود گردید که مهابت خان را از شاهزاده پروزه جدا کرده
 بطرف بنگاله روانه سازد. و اگر مهابت خان بر قتل بنگاله راضی نباشد جریده حضور بگیرد.
 و حکم شد که خانجهان لودی از بخت آواره بجای مهابت خان آتالین شاهزاده باشد. و
 نیز حکم شد که از خلیفه مطالبه سرکار برده مهابت خان طلب است از ارمع مبلغیکه از محال
 جاگیر کمران نفد و تعدی متصرف شده و وکلای آنها در حضور استغاثه دارند و هم فیصلان
 نامی که از بنگاله دکان حدود دست آورده اند و باز خواست نمایند. و صورتیکه در میان
 پندهای داشته باشد حضور رسیده خاطر نشان دیوانیان نماید. چون فدائی خان از
 حضور دستور بیافته در راه رسیده احکام عالییه رسانید. مهابت خان از شاهزاده
 پروزه رخصت گشته عازم حضور گردید. و خانجهان لودی از بخت آواره پروزه
 رسید. مهابت خان بعد قطع منازل در ایامیکه پادشاه بر لب دریای بهت متوجه سیر
 و شکار کابل بود نزدیک اردوئی علی منزل نمود. مهابت خان چون می دینست که
 طلب او تحریک آصف خان و اراده او آتست که به صورت این را ذیل گردانند. و
 قبل از ورود او بر خود او دلخواه نمکشندی را که داماد مهابت خان بود پادشاه
 حب الالتماس آصف خان زیر نیاز یافته خدیو کشیده و سر برهنه دست بر گردن
 بسته بآید و گرداخذ. و آنچه مهابت خان با و داده اند یافت نموده بود. و محمد حسن
 برادر زن مهابت خان که کردی پرگنه چشیده بود مقید گردیده ز راهی خطیر از دهم باز
 یافت شد. مهابت خان با شماع این حالات بنا بر حفظ آبروی خود بختی از او بترار
 اکثر از توهم راحت و غیره همراه آورده بود و تا اگر کار به آبروی او کشید جان خود
 سه جریده. تنها ۱۱ خطه در خطیر. در بیار ۱۲

بمردانگی در بازو - سبب آمدن او باین صورت مردم با هر که خفتند و نشستند با و شاه از خود
 بنحیر بلا تامل مجبور در دروازه معاتب فرموده پیغام فرستاد که تا مطالبات پادشاهی
 بدیوان اعلیٰ نشان نکترو ده عیان خود را خود نشود و نگردد و قیلان بنگاله حضور نرساند
 باریاب کورنش سخاوت شد - و آصف خان نیز بر فوط خود را از شعور دور افتاده با وجود
 احداث عداوت با چنین متنبه و قوی جنگ و رکن السلطنت رفعت آهنگ تجرئی
 را کار فرما گشته مال این آمدنش را نیندیشید و پادشاه را تنها این طرف آب گذشته
 خود با عمال و اطفال و احوال و انتقال و جمیع خدم و حشم براه جسر کشیدند و آب گذشته
 آن طرف در یارفت و دیگر امرای هم با اتفاق آصف خان آن طرف آب رفته خیمه زدند -
 و گرد خیمه پادشاهی غیر از شاگرد پیشه و خدمت ضروری کسی نماند - مهابت خان این
 احوال شنیده و قابو یافت - و فوراً مع جاربهرار سوار از مسگر خود سوار گشته بمسیر
 آمد مهمندان خود را بر محبره با دو هزار سوار گذاشت و قبل را آتش داده تا کید کرد که
 احدی از امرای آن طرف را بدین سمت عبور کردن نهند - و خود بر دروازه دو تخته
 رسیده از اسب پیاده گشت - و با دو صد راجپوت درون غسل خانه شافت - و بخت
 غسل خانه را شکسته با نذر دل رفت بپشتایان حرم مرا این حقیقت را بعضی رسانیدند
 پادشاه از درون خرگاه بر آمده بر بالکی نشست - مهابت خان پیشتر آمده کورنش
 بجا آورد و دیگر بالکی فریاد گردید و معروض داشت که چون یقین کردم که از دست
 آصف خان خلاصی من ممکن نیست دیری کرده خود را در پناه حضرت پادشاه انداختم
 اگر مستوجب قتل و ستم جان به که در حق منبرایم در اجوتان مسلح در سر آمده پادشاه

سله مقننه - قدرت دارنده - سله خدمه - جمیع خادم - سله معمر - لشکر

را فرار کردند و غیر از چند کس خدنگار در حضور حاضر نماند. پادشاه بے اوبی بامی مهاجرت
 دیده دو مرتبه دست بقیقه تمشیر کرده خواست که آن بے باک را بزند. حاضران چنانکه
 التماس کردند که وقت حمله از مالی نیست ازین جهت خود داری نمود. و در اندک
 فرصت راجه مان اندرون و بیرون دولتخانه پادشاهی را فرار کردند. نهایت خان
 بعضی رسانید که خود بدولت براسپ سوار شدند و غلام در کاب والاباشد و در آن
 وقت اسب خود را پیش آورد. پادشاه را غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسب
 او سوار شود. اسب سوار می خاصه طلب داشته سوار شد. چون دوبر انداز راه
 از دولتخانه اسب سواره رفت نهایت خان قیل حوضه در پیش آورد و التماس کرد
 که دو چنین شود. سوار شدن بر قیل صلاح دولت است. بالضرور بر قیل سوار شد.
 نهایت خان یکے از راجه مان معتمد خود را در پیش قیل و در راجه پوت عقب حوضه نشانید
 و هر کس از خواصان و خدنگاران پادشاهی که نزدیک می آمد بقبل میرسید تا آنکه
 داخل غمیه نهایت خان شد. در اینجا نهایت خان فرزندانش خود را برود و پادشاه
 تصدیق گردانید. و خود دست بسته ایستاد. و التماس می کرد که هر چه حکم شود.
 بجا آورد. از اینجا که شاه بے غمست با ده عشق و اسیر دام محبت نور جهان میگم
 بود و لمحے بے غمی آسود در خیال همدمم یار دوست و همت یوصال آدمی گشت
 نهایت خان بخمال آنکه نور جهان میگم را تیرا اختیار خود آورد. پادشاه را با تیرا برود
 شاهی آورد. اما نور جهان میگم در میان رفتن پادشاه سخته نهایت خان فرصت
 یافته آنطرف آب بمنزل آصف خان رفته بود و نهایت خان ازین هو خود تا صاف
 میکرد. بکریف آن روز شب خاقان و خان بمنزل شاهزاده شهریار گذرانیدند.

چون نور جهان آن طرف در باصفوت آراسته تدارک هائی اندیشید. پادشاه مقرر خان را نزد آصف خان فرستاده پیغام داد که جنگیدن از نیک اندیشی نیست. و بجهت اعتقاد انگشتری خاصه دست او داد. روزگار دیگر آصف خان و خواجه ابو الحسن فوجاوار استه قرار بجنگ دادند. و چون پل را کسان مهابت خان آتش داده بودند. با او باب می جتند. ابو طالب پسر آصف خان با چند کسان بهر حال اندک آب گذشت و اکثر همراهانش غرق بجز فنا شدند. آصف خان در میان آب رسیده بود که ابو طالب پسرش باندک جنگ نرسیت خورده بر گشت. و آصف خان بمشاهده حال پسر نیز از میان آب راه فرار میجوید. و نور جهان فیل سواره اندر یا گذشته مردم ناکید عبور می کرد جنگ در میان بود. در آن ضمن تیر بر بازو میکی از پسرانان بیگم که در عمارتی فیل با او نشسته بودند رسید. و بیگم دست خود تیر از بازو می او برآورد. و نزد بیگم فیل بیگم بسیار ایستاد و بقتل رسیدند. و فیل سوار بیگم زخم جدید برداشته بر گشت. و دشمنان که ده از دریا گذشته. و ناگزیر بیگم بعد از گذشتن دریا در خیمه فرود آمده و آصف خان با ابو طالب پسر خود دو صد گرسه کویا از انجا راهی شد. و شبان روز قطع مراحل نموده در قلعه آنک بهار رس که بجای او بود رفته متحصن گردید. چون سطوت مهابت خان در دال ملو غالب آمد. خواجه ابو الحسن و دیگران را سوگند غلظ و شداد از مهابت خان گرفته ملاقات کردند. بعد از سه روز نور جهان بیگم در حضور پادشاه رسید و پادشاه از ملاقات او خوش وقت شده از لب دریا بهت کوچ کرده با مهابت خان روانه کابل شد. مهابت خان از بس تسلط و تسلط داشت. همین که در آنک بهار رس رسید و درون قلعه رفته متحصن شد.

سلطان غلظ و شداد هر دو بیعت

ابو طالب پسرش میرخلیل الله ولد میران را بادوا زده کس دیگر بدست آورده قید نمود.
یکی از مصاحبان آصف خان را دستگیر کرده بقتل رسانید پادشاه چنری میخواست
کرد. با بچه بعد قطع مسافت به ارملک کابل نزول واقع شد. راجپوتان که مایه
استعمار فتنه سازی مهابت خان بودند. در گذشته طریق نفی و بیباکی می نمودند.
روزی جائه راجپوتان با احسان پادشاهی گفتگو کردند و کار بحد رسید که در آن
همه کجا شده جنگ مدام نمودند. و قریب هشتصد راجپوت علف تیغ گردیده هلاک
شدند. و این معنی موجب کسر شان و عروت مهابت خان شد. بنابرین بعضی رسانید
که باعث این فسادخواه قاسم برادرخواجہ ابو الحسن و بدیع الزمان خویش او شده.
چون رعایت مهابت خان در میان بود شاه آنها را دستگیر کرده حواله کرد. و مهابت
خان آن هر دو را سر برهنه کرده در بازار کابل بخاری و بے عزتی گردانیده در قید
نگاه داشت. و از وقتی که پادشاه انیمه گستاخی کرد بر همه کس چیرگی داشت. و
پادشاه به صورت رعایت خاطر مهابت خان میفرمود. و هر چه نور جهان بیک دخلوت
میگفت. پادشاه نادان بے کم و کاست با مهابت خان اطاعتی نمود. و کسرتیج
میگفت که بیک و صبیله شاهنواز خان و له خان خانان عبدالرحیم که در عقد میرزا ابوطالب
مطالب شایسته خان و له آصف خاست قصد تور دارند. غافل مهابت. و
نور جهان بیکم در فرام آردون جمعیت سی داشت. تا آنکه از کابل معاودت بهندستان
شد. چون در حوالی رهاس نزول واقع و در انجا اجتماع ملازمان پادشاهی شد.

له استعمار. نوی پست برون ۱۱ شه عروت. غرور ۱۲ شه خویش. واداد ۱۳

چیرگی. غلبه ۱۳

باو شاه بهایت خان را برزبانی خواجه ابوالحسن غنایت خان پیغام فرستاد که پیشتر روانه
 گردود الا کای جنگ خواهد کشید. با نصیر بهایت خان پیشتر راهی گشت بعد از آنکه
 از دریا بهیست عبور کرد برزبانی افضل خان چهار حکم صادر یافت. اول آنکه شاهزاده
 شاه جهان بصوب ٹھٹھه رفته است بقا قبش شتافته هم او با نصیر امر رساند. دوم
 آن که آصف خان را با همراهانش از قید برآورد و بکعبه بفرستد. سوم آنکه چهل و
 دویشتک پسران شاهزاده و انبال را که با حواله شده بودند روانه حضور نماید چارم
 آن که لشکری پسر مخلص خان را که عناصن دوست و تاحال بلا زمست نرسیده حاضر
 گرداند. در صورتیکه از فرستادن آصف خان و دیگر احکام عدول نماید فوج پهلوان
 تعیین شده بسزا خواهد رسانید. افضل خان رفته احکام مطاعه بهایت خان یک
 یک گزارش نمود. بهایت خان پسران سلطان و انبال را حواله نموده اظهار کرد که
 بموجب حکم والاروانه ٹھٹھه می شوم. و آصف خان را خلاص می نمایم. اما خوف
 دارم که بعد خلاصه آصف خان مبادا بیک از روی عداوتیکه دارد فوجی بر سر من
 متعین کند. درین صورت امیدوار ملت آمم که هرگاه از لاهور بگذرم. آصف خان
 را خلاص کرده روانه حضور نمایم. افضل خان از پیش حاجت خان آمده پسران
 شاهزاده و انبال را از نظر گذرانید. و آنچه بهایت خان گفته بود مفصل بعضی رسانید
 چون کرد برزبانی افضل خان حکم شد که خیریت تو درین است که آصف خان را
 خلاص کنی والا نداشت خواهی کشید. ناچار بهایت خان بموجب حکم والا بعمل
 آورده آصف خان را طلب داشته معذرت خود است و بعد و سوگند ظاهر خود را
 مطمئن ساخته با همراهانش بحضور فرستاد. لیکن ابوطالب پسر او را بحسب مصلحت

روزی چند نگاہ داشته روانه ٹھٹھ گردید۔ از جملہ محاسن اتفاق آنکہ شورش بہانہ
 بر ساحل دریاے بہت واقع شدہ بود۔ و خلاصی آن مصنف خان در روانہ گردید
 مہابت خان بہت ٹھٹھ نیز بہین کنارہ دریا اتفاق افتاد۔ بعد چند روز بہ طالب
 و خواجہ ابو الحسن و بدیع الزمان داماد اولاد و لا عذر بہ خواستہ روانہ حضور نمود۔ و منزل
 بہ منزل روانہ ٹھٹھ گشت۔ پیش از رسیدن او در آن حد و پادشاہ شاہزادہ شاہ جہان از
 ٹھٹھ کوچ کردہ بطون دکن معاودت نمودہ بود۔ چنانچہ سابقانہ کور شد۔ و مہابت
 خان بعد رسیدن در ٹھٹھ بہ دن حکم پادشاہ رو بہندوستان آوردہ تا بقی ازو
 بطور پیوست۔ پادشاہ نوبہ بر سر او متعین نمود۔ و خانخانان عبدالرحیم کہ از دوست
 مہابت خان زحماتے کاری بر جا کرداشت۔ بالخاصہ و اقتراح ہم او بر ذمہ خود
 گرفتہ رخصت شد۔ و حال جاکیر مہابت خان و صوبہ داری جمہیر شاہخانان محنت
 گشت۔ خانخانان بعد قطع مراحل در جمہیر رسید۔ و مہابت خان کہ بعد معاودت از
 ٹھٹھ بہت جمہیر رسیدہ بود تا بہ جنگ نیادورہ در شہابہ جبال ملک بلانا اتفاق
 درزید۔ خانخانان در آن محنت در سہ بہت دیکم جلوس بہر مقتاد و دوسالگی بچار
 رحمت ایزدی پیوست۔ و مہابت خان از اجتماع ایض نیاز شہسوار عقیدت خلاص
 بخیمت شاہ جہان ارسال داشت۔ و بموجب فتوای کہ در جواب متفقین طلب
 اوصاد گشت۔ سنجاب استعمال در جویر رسید۔ و بلا زمت شاہ جہان شہر گشتہ
 مورد التواغ عواطف گردید ساین معنی بعض پادشاہ رسیدہ خانخانان لودی بکتاب
 سہ الحال۔ زاری کردن در خواستہن و سہالہ در کارے « گشت اقتراح۔ سر در توافقی
 کردن »

سپه سالاری در صوبه داری دکن سرسرازی یافت و دست او را با شاهنواز شاه جهان
مجاور به دیوار کمر انداختند.

در بیان حلت جهانگیر پادشاه بعالم بقا

در سال بیست و دوم جلوس جهانگیر پادشاه مطابق عادات متوجه کشمیر شد. و بعد
از رسیدن آنجا بیماری ضعیف که لازم داشت استیلا یافت. و ضعف و ناتوانی روز بروز
زیاده شد. و در اوائل زمستان رایت مزاجت برافراشته. چنان در منزل بزم کافه نشاء
شکار اشتغال روزید. و آن سرزمین و رتبه که نشیمنی بجهت بندوق اندازی ترتیب یافته
مقرر بود که چون زمینداران آن جوانان را ندیده بر نیفتد که بر آوردند بظفر در آید. پادشاه خود
ببندوق برود اندازد. و همین که زخم گاه می رسد از که جدا شده مطلق زنان بزمین می افتد
درین روز سیکه از پیاده ها می آید آن مرز بوم آید را رانده آورد. آید بر پا بر چرخ سکی ایستاد
اما خرب بخطر در نمی آید. پیاده مذکور خواست که پیشتر آمده آید. زنان مکان پیشتر
رانند. بمجور رسیدن در آنجا پایش لغزید دست پیوسته زد. قضا را و تکه کند و شد و آن
پیاده اهل گرفته از آن که حال مطلق زنان بزمین افتاد. و استخوانش خود شکست و
اعضایش از هم گسسته جان بحق تسلیم کرد در بشا هده این حال مزاج پادشاه نهایت لول
و خاطرش می کشید که گردید. ترک شکار کرد و به دولت خانه آمد سازان ساعت قرار و آرام
لے مجاورت. جنگیدن ۱۱ لے حیس. یعنی ملکی در بخام راه از پیشش است که بنده
آورد و می گردید. ۱۲ استیلا. غلبه ۱۳ تیغه کوه ۱۴ سر کوه ۱۵ مرز بوم زمین ۱۶
لے بویه. درخت کوچک که بسیار بلند نباشد ۱۷

از خاطرش برخاسته - ز بیم کله کرج کرده در طحله و از انجا بر اجری نزول واقع شد
 از انجا بدستور سهو و یک پیر در زمانه کوچ فرمود - در آنسای راه بایه خواست بهین
 که بر لب گذاشت - گوارا یافتاد - آخر شب حال در گون گردید - و هنگام صبح نفس
 چند نفسی کشیده - وقت چاشت روز گشتند بیت و چشم صفر سینه بکمر کردی و شش
 بجرری مطابق با نزد هم آن ماه در غم صفت و دد سالی طائر روح او از آشیان
 کالبد غصری برید - و در جهان بیگم خودش دل خراش و ناله جان تراش بر آسمان
 رسانیده و گل رخساره از خار ناخن غم خراشید - و هاس هاس گویان چون مرغ
 نیم سبل بر خاک و خون می پیید - بیت -

بسینه از نقاب تنگ بپزند پیاخته بر رخ گل رنگ میزد
 و بے اختیار میخواند -

در یغازین دل آزاری در نیا	در ایغازین جگر خواری در نیا
نخواهم بے جانش زندگی را	بمک جادوان پایشنگی را
نهال عمر بے برگ است بے او	حیات جادوان مرگست بے او
بقانون در فانیکو نباشد	که من باشم بیتی او نباشد
نیخواهم کز یک سو نشینم	جهان را بے جلال او بپسینم
چرا سایش ؟ دوران گلزار ماند	کز دگل رخت بند و خار ماند

و در چنین وقت هر چند برادر خود آصف خان را طلب داشت و عذرهای دیوان آورد
 سکه کالبد غصری - بدن ۱۲ سکه نقابین - زبان زیاده شدن ۱۱ سکه پایشنگی -
 بقا ۱۳ سکه رخت لبستن - و در شدن ۱۲

نیامد - نقش جهانگیر بادشاه از انجا مستحب مقصد و خان بلاهور رسید - در بلب دریائے
 راوی متصل شاه در دریاغ قاسم خان که نور جهان میگردد رونق افزائے آن باغ بود مدفن
 گردید - و عمارات عالیہ بر آن تعمیر یافت - این یک بیت آخرا از قطعه تاریخ رحلت
 اوست ملا کشفی گفته - **بیت**
 چو تاریخ دفاتش حجت کشفی **بیت** خرد گفتا جانگیر از جهان رفت

Page 212. آوزک order, arrangement.

Page 213. آورچی armourer.

Page 216. جریده alone. زرخظیر large amount of money.

Page 217. مقتدا powerful, influential. خدمت (pl. of خادم) servants معسکر army.

Page 219. غلات و شداد both mean severe, strict.

Page 220. استظهار encouragement. عوٹ self conceit, arrogance. خویش son-in-law. چیرگی high handedness, dominating.

Page 222. العاح entreaty. اترج rejoicing ; flattey. مبادلہ quarrelling together.

Page 223. ضيق النفس Asthama. استیلا overpowering. تپہ edge of the hill, peak. مرزبرم land. بوش bush.

Page 224. کالبد عنبری Physical body. تباہی loss. پایدگی permanence. رفتہ رستہ to depart, to die. مصروب through.

(END.)

Page 196. ما حاضر whatever is present, a present.
 being habituated. اكل eating. تجنب to avoid. مشايير
 (pl. of مشور) royal orders. ملاء fit to be obeyed. شرا
 buying, trade. متعود habituated. توائم twins.

Page 197. يلعبون playing together (بمبارقة ملاعبه in
 play).

Page 198. حواشي (pl. of حاشية) attendants. استكشاف
 to find out, to discover.

Page 199. لم يلمح لم يلمح twinkling of an eye. مغطى
 cloven. نوروزو light.

Page 200. افراس fire-place, stone. كتف shoulder.

Page 201. افراس arms and accoutrements.

Page 203. قاني Turkish carpet. جوال gunny-bag,
 sack. انور صباحي a kind of grapes.

Page 204. لنگرے a large tray. كلب و دابة sheep's
 head and feet.

Page 205. خلعة (pl. of خلعة) robes of honour.
 استنساخ copying. والعهدة على الراوي the original narrator
 is responsible for the truth or otherwise. متعهد talking
 upon himself.

Page 206. متحصن entrenched, fortified. شعاب caves,
 mountain passes. جبال mountains. ارتفاع height.

Page 207. متواتر repeatedly. مفاتيح keys.

Page 208. نيز metal. متعبد secreted. قليل الادراك
 with little understanding, foolish. منطفئ extinguished.
 متان solidly, strength. ولكن الله God leads to the right
 path whomsoever He pleases. نافتا naphta mines,
 sulphur or petroleum mines.

Page 210. مغطى covered, net. قاد to lead to.

Page 186. گذر road. سنج the last day of the lunar month. رفقا comrades, companions. زده unfortunate. محبوس imprisoned. گروشی donkey. تشهير نمودن to proclaim, disgrace publicly. مسترلي predominant.

Page 187. نكاليص setting free. جلدوے reward. خرچنگ crab. ذرعه anell, a yard. احداث build, found.

Page 188. فضاك و باسيان names of two towns on Northern Frontier of Afghanistan. شنب carve, crevice in mountain. عورت private parts of the body.

Page 189. برحمت حق پيوست died. سلك a thread of pearls a claim. نوه a grandson. مخفي secretly. از هم گذاشتن to do away with, to put to death. ايما sign; motion of the eye.

Page 190. صبيحة daughter, girls. مبديي beginnings. وصلت نمود married. عجله staff, executive officers.

Page 191. انباز partner. توقيح mandate, royal sign manual. طغرا name of a kind of flourishing hand-writing in which the superscriptions of letters, etc. were written. سجع a kind of verse containing the letters of some one's name.

Page 192. مياهي proud. ملتسبان relations. ترخان a little of honour some what resembling the sword of the freedom of the city. الي يومنا هذا to the present time.

Page 193. جهد effort. لبرن colour. شفتالو peach. شقائق nemone, a kind of deep red tulip flower. ثمار (pl. of ثمر) fruits. ازهار (pl. of زهر) flowers, buds.

Page 194. تجديد renewing.

Page 195. قراول games-keeper. نشيمن mansion. کشاورز agriculturist. مأكولات eatables. مشروبات drinks.

Page 172. آفتاب directions, parts of a country.

Page 173. گارجی belonging to Garjistan or Circassia.

Page 175. گارک surety, responsible. نصب کردن fixing, appointing. جریده alone.

Page 176. فرس the first day of the lunar month. عمق depth, nadir. خوارى obscurity. منبره bridal throne.

Page 177. از خود رفت became sensless. استیصال eradicating. قاعاً صافاً wide, even ground, sandy plain. همتا peerless. استنساخ copying. احضار to summon.

Page 178. اعطاف showing favour. مستشار counsel-ler. بعد after. موشع decorated dedicated (a book).

Page 179. تلفیر laying waste. مصحوب along with.

Page 180. میرا issuing; salute. برهمزدگی confu-sion, disturbance. تپ (pl. of تپه) domed structures.

Page 181. خرسند satisfied, pleased. مشایعت seeing a departing person off. مریح greedy, eager. اندرز admonition. ملا در خلأ و ملا قراول huntsman, game-keeper.

Page 182. ارنهال departing. اماکن (pl. of مکان) places. مبرات charities. مداوا cure, treatment. منجر resulting in leading to. پزشک a physician. سوء المزاج indisposition.

Page 183. پچ patch. مختار chosen.

Page 184. خلعت چارنگ a kind of robe of honour. Emperor's faster brother. دراهز vain blabber, talking too much. مالمپولیا (melancholia) hysteria. مله van-guard, scouting army.

Page 185. ادبار adversity.

Page 159. وخيم العاقبة of a miserable ending, doomed to perdition. اياك chieftainship. يا the Tartar Penal Code, death. عيال (pl of عامل) governors. شموع (pl. of شمع) candles. مهافي in front of.

Page 160. بهي الاثران to start on a journey. بهي الاثران among his equals.

Page 161. مبروديت servitude. اشتداد severity.

Page 162. ندر scarcity. معسكر cantonment, encampment. كم هيا unique, peerless. بذل to spend. مشاق (pl. of مشقة) hardships. محن (pl. of محنة) trials, sufferings. الكاف unlimited.

Page 163. مفرح gladdened. عارث knowing, learned. عامي illiterate. آئين بسن to decorate.

Page 164. نوريان nobles. اطفأ extinguishing. التهاب kindling. نوايرواز singing. ماهر (pl. of ماهر) skilled. مقتدا leader.

Page 165. يديضا perfection. مشام brain. رائج (pl. of رائحة) perfumes. بديهة impromptu, without a moment's delay.

Page 166. ممدت praise. مرتسم engraved, (ارتسم) departing, dying. عيادت visiting the sick.

Page 167. دلالت guiding, showing the way. صدام drink, wine مزمنة old, chronic.

Page 168. التهاض starting on a journey. الرية (pl. of راية) standard, flag. مستبار overthrown. عيال (pl. of عامل) governors.

Page 169. مغنيان minstrels, musicians.

Page 170. يساق preparation for war. صرت hard-ship. نرد refractoriness, rebelliousness.

Page 171. جلدو reward, remuneration.

Page 152. *شعاب* (*pl. of شعاب*) pass or crevice in a mountain. *جبال* (*pl. of جبل*) mountains, hills. *استمالة* propitiation. *مستمال* propitiated.

Page 153. *ارتفاع* height. *مغارة* pit. *صوت* sound, voice. *صوامع* (*pl. of صومعة*) oratories, monasteries. *تلقه* eradicating, extracting. *جرىب* (Arb. of *جرىب*) name of an instruments of measuring land, a chain. *عين* fountain, spring. *مزارع* (*pl. of مزرعة*) cultivated fields, farms. *زبورتي* degradation, misery.

Page 154. *دied* *رخت هستي* *بريستند* died. *احداث نمود* *build* remainder. *صاحب فراش* *bedridden* (patient).

Page 155. *هفت اندام* name of a vein connected with the seven vital organs of the body. *طريق* (*pl. of طريق*) paths. *مسالك* (*pl. of مسلك*) roads. *اماس* swelling, inflammation. *داج* pain. *اشداد* severity. *صوابدين* opinion. *صغير* small.

Page 156. *رشد* wisdom, rectitude. *ناصية* forehead. *معارك* (*pl. of معركة*) battles. *اصابت* correctness. *حساب* account, arithmetic. *اخذ* taking. *جد* effort. *منقح* purified. *احديان* (*pl. of احدي*) a kind of office. *تصحيفه* correcting, reviewing an army.

Page 157. *مقبورما* ordered, arranged, i.e. written down. *دارالحرب* a country where Mohammadans are commanded to make war with the rulers. *امضا* to issue; the sign manual of a king, etc. *ك* bald-headed.

Page 158. *ازراء* *پر دن* to mislead. *ولدارزا* worms created by spring rains (and which are said to die out at the rising of the star Canopus *ستاره يمانى* *ستاره يمانى*) Canopus. *تقاول* taking good omen. *صدفه چشم* socket of the eye.

of a horse. یسارل master of ceremonies, herald.
آئین بستن to decorate.

Page 141. بالون balcony, gallery. کمک help. سیردغان landed state or jagir given for maintenance, reward.
عطا ط (pl. of عطا طت) favours. وائرش to show. گرد شورش raised up rebellion, created disturbance.

Page 142. مدارا peace, conciliation, politeness. تماق flattery. بعدد after, in pursuit. صبیحہ daughter. نمرج disturbance of the sea, tempestuousness. معاذیر (pl. of معذرت) excuses. مہرب with. املا trial, sickness. املا nausea, fullness.

Page 143. امنیت peacefulness, safety. عسرت hardship. مجادلہ fighting. ملاقی شد visited. مہاربہ fighting. ہا and ہیچا both mean was.

Page 144. بجمہ the whole of it. استیلا overcoming. مکت power, wealth. زیون disgraced, dishonoured.

Page 145. انقیاد subjection, obedience.

Page 146. افرا tempting, seducing, misleading. امتعہ (pl. of متاع) commodities, possessions. اکرا abhorring; compulsion.

Page 147. مجددہا anew. و دیعت حیات سپردن to give up the ghost. میل در چشم کشیدن to blind, to put out the eyes.

Page 148. استیلا predominance, victory.

Page 150. مرزبان (landlord) chieftain.

Page 151. ملاغ fit to be obeyed. دارالایالت the chief town or capital of small state. بہ تہدید anew, again.

Page 131. ثانی second condition or term. بقية remainder. مائدة chair, bridal throne.

Page 133. رحیم العاقبة one to be stoned at the end, of bad ending. خمول obscurity. مذهب suppressed, quenched.

Page 134. هدم overthrowing. کاروانی experience, cleverness.

Page 135. ستین strong. برزخ buffer state.

Page 136. کمره hillock. دائم الخمر a confirmed or habitual drinker.

Page 137. اولوس tribes. ربقه rope. خيام (pl. of خيمة) tents. مآوال manner. رویرا نهادن to start. سراسیمکی consternation, disordered state. غریب strange.

Page 138. روز دستفیز the day of judgment. ریختن pouring in. زور excess. چلو گرفتن catching hold of the reins. آشونگا place of disturb once and danger. تنگنا strait, narrow place. مبرر crossing, مسرود closed. زود خورد fighting. پیکر مصری درهم شکستن to die. یکار آمدند were killed. keenness, sharpness. عطايا gifts. مغمص embittered, grieved. سانحه accident. استماع hearing. لایذیات indispensables. انج فبار کدورتی never had Akbar's mind suffered so much pain before.

Page 139 شهامت کیش bravery, gallantry. گالانت gallant). تخریب destroying. کورنش obseience. انصراف returning استیصال eradicating.

Page 140. فراست sagacity. درگذشت died. صعیت در could not agree together. استماله propitiating. بصدور پیوسته was issued. ارابه cast. چیتا chitah or hunting leopard. قلاده collar. یراق equipment, accoutrement

ye. proof. anger. وكان ذاك النج and it happen in the month of Rajab the year nine hundred and sixtyseven Hijri.

Page 114. shelter, asylum. كئيبه displeased, angry. ائزار pained, affliction.

Page 115. استشفاع asking for intercession.

Page 116. كبير large. ميامن (pl. of ميمنة) blessings.

Page 117. موائد (pl. of مائدة) table laden with viands. اضرار harming. مذاهب different religions. ظلال shadows. استمرار permanence, continuity.

Page 118. انواع (pl. of نوع) kinds. قاصد starting, intending. حصر stammering, inability to speak. ملحد irreligious. دهرى athiest. براهمه Brahmins. فقرة a kind of Hinda fikir.

Page 119. اتيقاف belief. اقمشة (pl. of قميص) cloths, fabrics.

Page 120. Nil.

Page 121. تقى درداد accepted. مامول expected, hope.

Page 122. رجز rashness, reckless bravery. مزبده mischief, quarrel. انتساب relationship. حباله net, rope.

Page 123. فهرس list.

Page 124. ذرذنب tailed. متعذر بل متعذر difficult or rather impossible.

Page 125. انقياد subjection, obedience. مقدم coming.

Page 126. عتبة threshold. شقوق kinds, terms, pits.

Page 129. احفاد (pl. of حفيد) grandsons (through daughter). آرزو war.

i.e. they fight. غریب حالتی عارض گشت a strange silence fell among the people present; the courtiers were strangely affected.

Page 98. بزم land. گادر washerman. برکه pond, tank. تعبیه کردن to make. استنشاق smelling.

Page 99. مخفی hidden. محاصره besiege.

Page 100. حمازة swift going camels. ایلغار forced marches. باضطرار perforce. مباشر doer. بان a kind of fireworks used in war.

Page 101. درد care, anxiety; travelling. عطش thirst. بیاسا زسید was put to death.

Page 102. استیلا predominance.

Page 103. خمول obscurity. سہا name of a very small star.

Page 105. مسموم poisoned.

Page 106. فراب boat. جارہ slave-girl.

Page 107. دراندازی machinations, intrigues. مروضہ the wet nurse.

Page 108. nil.

Page 109. شهرپرور and اسفندار names of months, ک universal toleration, religious freedom.

Page 110. صلب hard. نقلہ (pl. of نقل) narrators.

Page 111. تقافت learning, theological knowledge. مریع greedy. مجوز one who allows.

Page 112. ايجادات inventing, founding. قضات (pl. of قاضی) judges.

Page 113. مستحکم sealed. ايمان looking deep. اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم obey God and obey the prophet and those who may be the rulers among

those present. زخم ملڪو incurable or serious wound.
 calm and collected. اتڻاڻ ڀاڻاڻ was filled up
 or cured.

Page 89. ڏورازڪار impossible, or improper. سرداد
 set free, set at large. ڳروڻو having won over. چڱوڙو
 in one gallop, straight on.

Page 90. ڏيڻو his nurse's daughter or
 adopted daughter. ڀڃڻو hanged. ڀڃڻو (pl. of
 ڀڃڻو) monarchs, emperors. ڀڃڻو (pl. of ڀڃڻو) horses.
 ڀڃڻو heroic deed; a master piece.

Page 91. ڀڃڻو priest. ڀڃڻو (pl. of ڀڃڻو)
 and ڀڃڻو (pl. of ڀڃڻو) idols and images. ڀڃڻو
 yards. ڀڃڻو builders, architects.

Page 92. ڀڃڻو a miracle, i.e. wonderworking.
 ڀڃڻو the picture gallery of China. ڀڃڻو
 brought into existence, raised up. ڀڃڻو the deceased
 Majesty. ڀڃڻو being manifested or declared. ڀڃڻو
 son of a camel-driver.

Page 93. ڀڃڻو huntsman, hawks-keeper. ڀڃڻو
 awakened, made sensible. ڀڃڻو dancing woman. ڀڃڻو
 harshness, severity.

Page 94. ڀڃڻو determined, resolved. ڀڃڻو
 forehead.

Page 95. ڀڃڻو harming, injuring. ڀڃڻو caval-
 cade, centre of the army.

Page 96. ڀڃڻو circle. ڀڃڻو nature. ڀڃڻو con-
 fused, frightened.

Page 97. ڀڃڻو Metropolis, city. ڀڃڻو (great
 city). ڀڃڻو ironhead of arrow or spear, etc.

Page 79. **مقدمه** affair, case.

Page 80. **چند سنی** Indian dagger. **at** the age of discretion and puberty. **اعدای** (pl. of **عدا**) enemies.

Page 81. **دلالت** blandishments and coquetry. **مشتبهات نفس** sensual pleasures. **مکمل** painted with colerium. **شرب مدا** used to compose songs. **مدا** constant drinking. **ناپایاست** improper or unworthy occupations. **دارالایاله** capital of a state.

Page 82. **جیوش** armies, forces. **عالمه** (pl. of **عالم**) tyrants, cruel men. **مداوا** treatment, remedy.

KINGS OF MALWA.

Page 83. **سلطان الشرق** Eastern King.

Page 84. **مبارک** (pl. of **مبارک**) wars.

Page 85. **تبعیت** allegiance, obedience. **اصالة** personally. **وکیل** by proxy. **بر عاتق نصیان نهاده** put on the shelf of forgetfulness, forgot. **طرفة العين** twinkling of an eye. **طلیعه** watch guard, scouting detachment.

Page 86. **مستقر السطالة** the headquarters of sovereignty, a name given to Agra. **در دم قالب تپي کرد** died at once, gave up the ghost immediately. **مرزبان** chief, lord. **سدر** history.

Page 87. **انقطاع رشته دوله** undermining. **انقالب** (severance of the thread of Afghan rule) the end of Afghan rule in India.

Page 88. **غریب گرفتار** was expelled, or exiled. **غریب** a wretch doomed to death, a miserable creature. **خیز** a great commotion arose among

Page 70. مراسم تعزیت the ceremonies of mourning.
 عقد و بسط opening and binding. قیض و بسط contacting
 and expanding, i.e. the full management.

THE ARRIVAL OF HEMUN THE GROCER HIS CAPTURE AND DEATH.

Page 71. پایہ ثبات و استقلال افشردہ arrogance. باقیہ remained firm and immovable. ساحت plain, country.

Page 72. قصص فرار از بقالے پر او اثبات نمودہ having charged him with the crime of running away from a bania. افماض فرمودہ having overlooked or connived at. مافقہ scouting force, van-guard. خیرہ rash, reckless. درمدمدہ being emboldened, encouraged. درمدمدہ after in pursuit of.

Page 73. ہوا دھلے غیبی wind fall. ہوداہ howdah or elephant letter. ہوا holy was.

Page 74. صمصام scimitar, sword. انعمہ anew, بزمہ busied himself.

THE VICTORY AT MANCOTE AND END OF THE AFGHAN DYNASTY.

Page 75. دل شکستہ مان broken-hearted, also winged, i.e. rendered helpless.

Page 76. آستانہ threshold. اطفاء extinguishing, putting down. محروم العقل bereft of reason, imprudent.

Page 77. محروم المنصب deprived of office. منفرج occurrence. امرامین مامامہ mandates that must be obeyed. تیس (T.) ten thousand men (also a gold coin equal to 20 rupees). طرز military standard, colours.

Page 78. معذرت (pl. of معذرت) excuses. مواظب (pl. of مواظب) admonitions, advice. ملاقاتی مکررین the meeting of the two armies. رازی زار rice fields.

servant, trusted with the management of affairs. بدقتیاء
ugly, of a repulsive aspect.

Page 64. (این عم pl. of بنی اعمام) cousins.

Page 65. مقرون به جواب ندیده not finding prudent.

THE ARRIVAL OF HUMAYUN SHAH, ETC.

ماواذنب in every part of the country. از اقطار
split up into petty kingdoms. لسان الخیب the
tongue of mystery. سروروش the angel who announces
the coming events. تقاروی taking omen. بسر گردگی
the leadership of.

Page 66. شب خور night sally. محسک encampment.
gout, rheumatism. مضاعف مضاعف (double of the
double) quadruple, fourtimes as much. تفنگ rifles.
resolved upon. تمشیت دهد should carry out
or manage.

Page 67. آب و غلغله در چو آمد adversity changed into
prosperity, fortune once more smiled upon him. تقریب
understanding by signs, guessing. اقباض departure,
marching. موبک king's body guard; centre of an army.

DEATH OF EMPEROR HUMAYUN.

Page 68. Expectation. طلوع مسائی rising at
the evening time. زهره the star Venus. از شدت صفا
on account of excessive polish was slippery.
joints. شقیقه temple, forehead. به پیشانی گشت
resulted in, or brought on, insensibility. هاعی حق را لیبک
gave up the ghost, died. احداث خانه was
built.

JALALUDDIN MOHAMMAD LIPAR.

Page 69. including, con-
taining.

ISLAM SHAH SON OF SHER SHAH.

Page 55. واقعہ ناگزیر, the unavoidable accident, i.e. death.

Page 56. عہد نقض breach of faith.

Page 57. طریفی ہاے او his jokes. عروفا salary, allowance. جاگیر تغیر کردہ suppressed his Jagir. قیامد slowness, i.e. disobedience. قہارن negligence, ہیبہا battle. واپس اٹلا ہوا فراشت raised up the standard of independence, revolted.

Page 58. وقوع occurrence.

Page 59. از روی رعوت استکفات او منظور داشتہ through arrogance wanting to humiliate him.

Page 60. بتحمل مشاق مالا یطاق after undergoing unbearable hardships. توپخانہ ارابع ہاے توپخانہ gun-carriages. آرزو food.

Page 61. نہ مقلد following no religion, observing no religious injunctions. لاڈ بالیانہ میزبست was leading a licentious life. منکرات things forbidden in religion. صرت آفانی the voice, (i.e. song) of singers. جملہ forcibly. حوت burning sensation. تشہید cementing, strengthening. تقیر و قطیر i.e. small and great affairs.

FIROZ SHAH SON OF ISLAM SHAH.

Page 62. خسراں loss.

SULTAN MOHAMMAD ADIL SHAH, KNOWN AS MUBARIZ KHAN, BROTHER-IN-LAW OF ISLAM SHAH.

Page 63. ہزاراں بے نمکی شور فروختے (Hemu) used to wander about in great penury selling salt in lanes and streets. مردی modi, or the bania who supplies an army with flour, ghi etc. متحمل علیہ trusted

suicide. بنابر حفظ ناموس to guard the honour (of Farid's household). تهنیت گفتہ having welcomed.

Page 51. مقدمة الجيش the leader of the army, general of the forces. باقتضای حمیت اسلام actuated by the feelings of guarding the honour of Islam. همت گماشت determined. غولان بیابانی feinds, monsters.

Page 52. ہند جوہر نمودہ having performed what is termed *jauhar* by the Indians (note, *jauhar* is an old custom among the Rajputs). When they find themselves tightly pressed by the enemy, they put to death or burn alive their wives and children, and then, according to some writers run away secretly to according to others fall upon their enemies' swords and are killed.) راجہ مزبور the formentioned Raja. بساختگی نوشتہ having forged. عفت تباب (riding in the domed letter, or living in the peaked tents of chastity, i. e.) chaste lady.

Page 53. اختراعات شائستہ useful inventions. داغ اسب (canterising the horse, i. e.) keeping a record of horses or cavalry kept by feudal land holders for Imperial Service.

Page 54. up to the ends of roads of his dominions. بنگر و تیز piety. گریہ look greedily. نماز شام بمقتصد رسیدم (I reached my destination at the time of evening prayers, i. e.) I obtained sovereignty too late. سرکوب a tall mound or pillar over looking a fast, etc. بمقتصد باروت bombs, hand grenades.

disheartened. متضمن استعدای مقدم همایون containing a request for the coming of Humayun in person. مصدر perpetrator. متوالی repeated. امتثال امر obeying the command. عامل bereft.

Page 46. منیف Exalted, holy. إدراک obtaining. اذیان (pl. of ذیل) skirts. مترصد watchers, i.e. readers.

ذکر شیرشاه فاضل فریدشاهی سور از اولوس افاغنه
tribes. رشد و کردانی good conduct and intelligence.
استیلا the radiments of Grammar. مقدمات لغو و صرف
predominance.

Page 47. اخوان (pl. of اخ) brethren. مدار علیّه
agent, administrator. اصابت فکر correct judgment.
تبع و تجمّع eradicating and destroying. متبرّد insurgents,
refractory. قبول و دردادند accepted. لایه گری flattery, seduction.
مرور passing away. برادران علانیّ brothers by
different mothers. جسارتها boldnesses, acts of bravery.
مصور performer. جهات (pl. of وجه or جهت) reasons.
سوسه شدن از ویهم رسیدن growing suspicious of him, conceiv-
ing ill-will towards him.

Page 48. حباله net (او بود) was married
to him). استهفزاز contempt, ridicule. اطعام feeding.
آشی ماهیچه on, or at the royal table. آش ماهیچه
maccaroni, vermicelli. قاشق spoon. برنگزارد replied.
تقریر the power of guessing, shrewdness.

Page 49. بی شادت witless, foolish. زن مسطورة the
above-mentioned woman. مستخلص conquered, wrested.
برخواستند rose up in rebellion.

Page 50. استیلا extreaty. خود ترسانید at last he threatened to destroy himself or commit

was خاله از عزایته نبرد) wonder. غراپت women. نسوان (strange). عصابه حرم (pl. of عصبه) the chaste ladies of the royal palace

Page 39. recovery. جناح wings (استعجال) hastily. محاصره besieged. مزرچك trenches, fortifications. شرفيت honourable, loyal. مهكادي fronting, opposite. عون help. صون protection.

Page 40. كارے از بيش ترانست برد could do nothing. دست پاچه گشته in great consternation, being frightened. رانعه طالب having released or conquered. مستخلص نموده adventurous. سر حلقه فتنه اندوزان head of the mischief makers.

Page 41. استعداد seeking happiness or good fortune. داب سلطنت etiquettes of sovereignty, i.e. as a king receives his subject. لذت (in Persian) enjoyment, pleasure. گذرانده الهيك گذرانده putting it off on one pretext or another.

Page 42. مي سنجيد centre of an army. در استعداد رقتن هستند weighing, i.e. examining. در استعداد رفتن هستند were preparing to go. پرد travelling. چپه overcoat.

Page 43. تسليه comfort. رانت kindness. آهنگ مستقيم true intention.

Page 44. ميام حياتش بشام رسيد chained. مسلسل (the days of his life ended in the evening of death, i.e.) he died. خود را براه تيرد زده disguising himself as a hermit, adopting the dress and character of a recluse. صولت سرما روپكوي آورد (pl. of حشم) retinues, servants. severity of winter abated. بستوه آمده becoming helpless.

Page 45. انقاع freedom, finishing. آفتابچي umbrella-holder. دست پاچه گشته being discourage or

month. **autocrat, sovereign.** احترام honour and reverence. **علي مشرفها** necessities, provisions. **علي مشرفها** peace and blessing be on him who honours it, i.e. on Ali.

Page 35. امصار (*pl. of مصر*) cities, towns. مغاک a pit. اماکن (*pl. of مكان*) places. **ابهرية و سلطانية** two places near the capital. **طوي** feast, rejoicing. **وراد** friendship. **دکدي** name of an ornament worn round the neck. **استر** mule. **کمر مرصع** bejewelled girdles or sword belts. **قماش** cloth, fabrics. **پوستين** firs. **قائم** ermine. **سمور** sable. **سحاب** a kind of fox out of which a very valuable fur of brown colour is obtained. **خز** a fabric composed of silk and wool, black silk. **وغير ذالك** etc. **مشتر نورنگي** European painted cloth. **مشل** satin. **اطلس** velvet.

Page 36. **ياقوت** (*pl. of ياقوت*) rubies. **لالی** (*pl. of لالی*) pearls. **خراگه** royal tent. **تقد فرمود** favoured. **دویست و پنجاه لعل گران بها** two hundred and fifty precious rubies. **برسم ارمغانی** by the way of a present or friendly gift. **قران کرده** united, came into a happy conjunction. **نوردين** the two stars revolving around the north polar star. **مهمان نوازی** hospitality. **بدرعات** repeatedly.

Page 37. **نورغه** preserve, hunting ground. **جرار** mighty, large, gallant. **تکهن** seeking refuge. **مقالید** keys. **حارس** guard.

Page 38. **انتزاع** extracting, taking back. **توت** generosity. **تنظیم و تسيق** management and administration. **نوریده** (light of the eye) dear child. **مغانف** (*pl. of عقیقه*) chaste women **مبادی** beginning. **جزویت و عینیت** being blood of her blood and flesh of her flesh.

زنده نیک great saints. کرام the best part of. cream, the best part of.
name of a famous Mohammadan saint.

Page 32. منجمان مصلح نظر unerring astrologers.
زائجه horoscope. خلود عهد سلطنت permanence of reign.
ارتقا elevation, rising high. مستبشر گشته being cheered,
receiving good news. واهب العطایا (the granter of gifts)
beneficent God. دعوایه نمود desired, wished. قدم آرزو در
راه تجرد نهاده (placing the foot of eager desire on the
path of being a recluse, i.e.) renouncing the world, or
becoming a recluse. استار (pl. of ستار) curtains. مستور
veiled, hidden. میار..... گرفته آمد were assayed or tried,
i.e. the degree of their attachment and fidelity was
proved.

Page 33. اخوان (pl. of اخ) brothers or brethren.
تجرب و ترک renouncing the world and retiring into
seclusion. سماجت و الهاج entreaty and supplication.
استرضا to please. این اراده نمود gave up this intention.
متضمن حوادثی که روی نمود containing an account of the
accidents that had happened. استمزاج نموده trying to
find out the Shah's mind. سلاله essence, descendant.
طبیعی وجه غبار ملال بر خاطر natural kindness. عطر و شکر قطری
[let no dust of displeasure settle on his
perfumed (or cheerful) mind, i.e.] strictly avoid giving
him pain or displeasure.

Page 34. هماغه اوج سعادت (the Huma of the zenith
of good fortune, i.e.) Good fortune (itself). یادب پدری و
پسری with courtesy due from a son to his father,
paternal honours. تواضع نماید should show modesty;
be too polite. قمره the crescent night, the first of the

would make God forbid ? عیاداً بالک over to him, (i.e. had promised him the chieftainship of Lahore). ایله companion, comrade.

Page 30. دژس منابر کشمیر و conquered. دژس منابر کشمیر و decorated the heads of pulpits and the faces of silver and gold coins of Kashmir with the *khutba* (or the Friday Sermon) and the stamp (or inscription), respectively, with Humayun's name, i.e. established his own Government there. پیرو قاضی پیرو دژس pursued the course of treachery. دژس cousin. دژس دولت مقدر دژس gained the honour of paying their respects to the Emperor. طرح اقامت انداخته (laying down the foundation of staying) having sojourned or stopped. دژس Royal order, mandate (written in favour). دژس (land-lord) chief, *zemindar*. دژس موافقت گشت desired him (i.e. Sultan Mohammad) to ally with himself (i.e., make friendly relations with Humayun). دژس این قوت تو رفیق ادراک این قوت (he was not guided to the attainment of this manly conduct, i.e.), he cherlishly remained hostile. دژس subtle excuses. دژس مسدود ساخته شد was closed.

Page 31. دژس daughter. دژس marriage. دژس ساده لوح be the support of my oldage. دژس simpleton, inexperienced. دژس شناس نداشت had no practical wisdom. دژس سعت extent, width. دژس دارالایانہ capital of a principality. دژس پست نظری low disposition, mean nature, cowardice. دژس حزم prudence. دژس چوں راه ریگستان as he had to travels a sandy desert. دژس بی آبى scarcity of water and corn. دژس عقیقه chaste lady.

of fighting and engaging in (orderly) battle. دریاے زغار
 deep and swollen river (Ganges). سقا water-carrier;
bhisti. قاز taking as a good omen. دستیاری help,
 assistance.

Page 27. *مامور بچاروس شرم* I may be allowed to occupy the throne. *عناء* hardship and suffering. *ستار* *pl. of استار* veiled ladies (*pl. of مستورات*) veils, curtains. *سلطنت* *خلاصه مستورات استار* the chief of the ladies of the royal *senana, i.e.,* the wife of Humayun). *مرور* passage, passing. *بلیغ* disaster, calamity. *درهم و دینار* (*pls. of درهم و دینار*) gold and silver coins. *خفت* weakness or laziness, (also the space of time between the reign or advent of two sovereigns, prophets, etc.) *کنگاش* (also *کنگاشی* and *کنگاش*) counsel, consultation on state affairs.

Page 28. شماتت natural, innate. (rejoicing at another's misfortune) دشمنی enmity. آویز شکایت و شحاتت making it an excuse for complaining and showing hatred. گزافه‌گویی taunting. ازجوار disgust, impatience. تیزهوشی predominance, power. تواضع pomp. مانع و صرل partition, preventing the two armies from reaching one another. رود و صرل ford, river crossing. داد داد مردی و جرات ... داد داد to do justice to..., to display. داد داد were fighting with great valour and bravery. پادشاه the eternal sovereign, i.e. God. جنگ war. (جنگ داد داد fought with great gallantry).

Page 29. جلدو reward. اتكلي the position or office of *atkab* or husband of the wetnurse to a royal infant. مشاق (*pls. of مشقت and مشاق*) trials and hardships. دوراز كار impracticable, false, insincere.

Page 22. میک در چشم او بکشند to put out his eyes, to make him blind. مکتوت البصر blind. فرمان لباسی a counterfeit order. اشعار نمود asked him, indicated. جواب جوآب a rude answer. جسارت boldness, impudence. مبارزانی warriors. ساحت plain.

Page 23. تعاقب نمود Pursued. دریای شور Indian ocean. متانت و استقامت strength and solidity. صعود نمودند having ascended, seated. حصین حصین impregnable fortress. رتی رتی (binding and loosening) government.

Page 24. به قریب آگره شد went to Agra. اهل بیت on account of his good desposition (or consanguinity). عساکر قاهره had raised up insurrection. نیروهای قاهره the all powerful forces (used throughout for the Imperial Army). مصادف battles. جزیره island (perhaps Goa). فرنگیان Portuguese are meant. چون نقش فدروخداغ as he suspected signs of treachery and deceit in them. غراب boat. لجه deep water (فریق was drowned). منصوب نمودند having appointed. قوت و مکتبت بهر سائید gained power and influence. اطفای قنده quenching or putting down the rebellion.

Page 25. سوط او نیاورده sued for help. سوط او نیاورده finding himself unable to face him. تصادم attack. عده اسباب اذبار او همین بود this was the great cause of his misfortune, it was his undoing. اختلال disturbance. اصفا hearing. طغیان دریا the rising of rivers. شدت سیلاب excess of floods. دواب (pl. of دابة) quadrupeds.

Page 26. حذیعت stratagem. اذلت destruction, eprishing. تابه پیکار او پر داختن بکارزار چه رسد to say nothing

AN ACCOUNT OF HUSAIN SON OF QUTBUDDIN LANKOH.

عنان نکشید within a very short time. در اسرع اوقات did not stop.

Page 17. name of a place in Beluchistan. مکران fame. کناات corners, sides. یورش نکنند may not invade.

SULTAN MAHMUD.

Page 18. ارذل (pl. of ارذل) the lowest, vagabonds (fond of keeping low company). او باش و حرکات سقیمازه و (pls. of یورش and جلغ) vagabonds. low and light character, mean and immoral actions. رفاه well-being.

SULTAN HUSAIN SON OF SULTAN MAHMUD.

تغافل possessed of a large following. صاحب جمعیت rebell. رزیدند villages, districts. خراب شد was desolated, ruined.

Page 19. دم استقلال زد murdered. از میان برداشت declared independence. اعراض Government. نظم و نسق contradictory diseases. متضاده cure, treatment. مدتها یا مدتداد کشید diseases increased. مواضع او یا نارض along time passed away, the malady become chronic.

Page 20. صدق almsgiving. فدیة sacrifice, ransom. مصلی prayer-carpet. سبکی در مرض lessening and subsiding of the disease. عرض بیماری symptoms.

NASIRUDDIN IN MOHAMMAD HUMAYUN SON OF PADSHAH ZAHIRUDDIN BABAR

THE HANDSOME.

Page 21. مافی الضمیر (what is in the mind) object. باذل liberal, open-handed. طمطراق pomp and splendour. (آورده) displayed great vanity and arrogance. مواجب salaries.

Qurmati sect. ملوک طوائف a kingdom divided into petty principalities. از اطاعت سریار زده shaking off their allegiance. از پدر هم سست rebelled openly. از پدر هم سست proving weaker than his father even, threw the affairs of the kingdom in greater disorder. نقش نقشه..... درست نشسته the plans of... proving successful.

Page 14. مغضول و مکتوب deserted by fortune (or disappointed) and turned upside down, i.e. Alauddin was miserably killed.

AN ACCOUNT OF THE SULTANS OF MULTAN,
AND OF SHEIKH YUSUF WHOM
FORTUNE RAISED TO THE
THRONE.

Nobles. سائس قاهر a powerful ruler. ریاست ظاهر و عریض ناموس honour and reputation. ریاست ظاهر و عریض ناموس temporal and spiritual leadership. مستحق گشت was confirmed or ascertained. مشار الیه the one pointed at, the above mentioned. انصاف (pl. of نفعه) presents.

Page 15. شپستان Private palace, the zenana. فرخور befitting. ساده لوح (lit. *tabula erasa*) simple-minded. تفرقه treachery. نیکو نیت favours, kindness. بز غاله a kid. وصیت (pl. of وصیت) last testament or will. استغراق vomiting. بدین مژواں in this condition. مستسپان connections, dependants. ارک fort.

AN ACCOUNT OF SULTAN QUTBUDDIN
LANKOH.

Page 16. مغنم Precious (مغنم دانسته) considering precious, appreciating, taking advantage of). بالاستقلال independently.

for be it from me. (In Persian also means 'alas')
 coupling determination
 with bravery. (or adding desperation to courage).
 I shall be included among the
 martyrs. (mounting on the steed
 of courage, i.e.), summoning up all his courage.
 arranged themselves in battle array.

Page 12. timid beholders. زهره
 liver. helpless. hail-storm. قانيدات الهی قریں
 (Divine helps had chosen the
 well-wishers of Babar's fortune for their intimate
 friends, i.e.), since Babar's luck was in ascendancy
 and he was befriended by fortune. in
 miserable condition. (pl. of بیت) tents, homes.
 (pl. of نعمت) bounties, blessings. Ben-
 efficient God. اهب العطایا the bestower of gifts. بتقدیم
 performed. از طغیان (clean swept and cleansed the plain
 of the country from the rubbish of the being of all
 foes, opponents and rebels, i.e.), he cleared his domi-
 nions of all opponents and insurgents. boundary,
 circle. برهم خوردہ being confounded, or having
 miscarried. دل نهاد خدمت شده having undertaken
 allegiance.

Page 13. سکنی اختیار افتاد returning. preferred
 to settle down in India. برهم خوردگیها confusion,
 disorders. مستعجبان the curious, the students. بر
 مستعجبان (may it be known to the students of
 history.) ملاحدة (pl. of ملحد heretic, infidel,
 pl. of قرامطة name of a sect) the heretics of the

Page 9. **توزک** battle array, arrangement, order. **از انتظام می افتاد** used to get deranged, or disordered. **ترشید** shying, starting. **خرطوم** elephant's trunk. **و تهدید** promise and threats. **تهدیه** exciting, encouragement. **مهب** (place of هوب or blowing of wind) course, direction. **خوبه مراد در گلبن آمال ماهری شکفته گردید** (the bud of realisation of hopes bloomed up in the rose-busk of Babar's expectations, i.e.), Babar's hopes were realised. **که مقدمه فتح تمام هندوستان بود** which was on the van-guard (or omen) of the future conquest of whole India. **چهره ظهور بر افروخت** (a victory).....manifested itself, or was gained. **تنگه سیکندری** Sikandar Lodi's coins. **ضمیمه** addition.

Page 10. **اردو** camp. **پردگیان شهبان اقبال** i.e., the ladies of the royal palace. **محموره** town, metropolis. **طرح اقامت و رزید** (laid the foundation of residence) settled down, or made his residence. **در ید تصرف ملازمان بابری بود** (was in the hand of possession of Babar's servants, i.e.) was in Babar's possession. **زائده** bright. **مرور** passing. **قطاع** Jagir, landed estates. **سیور خال** rent-free grant, Jagir. **مهام** (pl. of مهم) important affairs, state affairs. **سکنه** (pl. of ساکن) inhabitants, **بانتضا انجامید** came to an end. **اعیاد** (pl. of عید) festivals. **استیصال** erradication, uprooting.

Page 11. **امراے افغان** (pl. of افغان) the Afghans nobles. **خروج کرده** coming 'out', raising up an insurrection. **خو پذیر دیار سرد سیز بودند** were accustomed to cold countries. **معاودت را مرجع شمرده** preferring to back. **مجلس** council, general consultation. **احداث فرموده** founding, erecting or building. **مترصد لطیفه قیچی باید بود** we should wait for some favourable opportunity. **هیات**

(protected dominions, i.e.), Imperial Territory. **سیال** (pl. of **ذیک**) skirts, hems. **پے همال** peerless, unrivalled. **مستطیر** backed, strengthened. **خطبہ امامیہ** the *khutba* (or sermon recited before Friday prayers in which the name of the ruling Mohammadan sovereign is mentioned) of the Imamia or the Shia Sect. **سمارت** regal splendour, majesty, awe. **فرلہاں** Persian soldiers, name of a military sect in Persia. **حروب** (pl. of **حوب**) wars. **مچال پائنداری در بخارا نہ اند** could not stay any longer in Bukhara. **برہمی اوضاع ہند شنیدہ** hearing of the disturbed condition of affairs in India. **قاصد استخلاص آن شد** determined to conquer it. **استیذان** seeking permission. **قاصد** being permitted, receiving permission. **قاصد** **گردیدہ** travelling by forced marches, sitting out for invasions.

Page 7. **اکانات** (pl. of **کف**) corners, surrounding country. **بغی ورزیدند** rebelled. **قائد** guide, leader. **نہضت فرمودہ** having started or marched. **سان** review, inspection of an army. **عهد و میثاق** (pl. of **عهد و میثاق**) **عهد و میثاق** took back, conquered. **شب خون زدند** made a night attack. **مہزم گردیدند** were routed.

Page 8. **رايات** (pl. of **رايت**) standards. **متبشر گشتہ** (receiving good news) being cheered, rejoicing. **ادراک** obtaining, realising. **مقیم شہر دند** considered precious, valued. **وصول** arriving, reaching. **ننگہ** the current coin of the Moghal Emperors, made of gold, silver and copper respectively. **جنگ فراولي** skirmishes. **یکہ تازان** chivaliers, warriors. **کھیم** a large skin bag for holding water. **عزیت پیکر** (giant-bodied) huge brutes, elephants. **جروئی** seeking quarrel, vindictiveness.

وجهه (pl. of وجوه) faces. دیناری (pl. of دینار) Dinarii, gold coins.

Page 3. مزین decorated. کلاه دار crowned-head, chief, ruler. خسان (pl. of خسان) the mean, the wicked. رفت swept. بیماری سخت malignant disease. پدید آمدن left, departed from. اجل طبیعی natural death. سر بر آید ascended the throne.

Page 4. نپیره Grandson. پلچر bridge. رصد astronomical observatory. ارباب تبحر astronomers. (اليوم to this day). استخراج extraction. (استفراغ می نمایند make base upon). تقاریر (pl. of تقریر) astronomical tablets, almanacs. اهتمام management, supervision. مهندس astronomer. انجام یافتن being accomplished. زنج (or زنج) horoscope, astronomical calculations. غائب و خاسر unsuccessful and disappointed.

Page 5. از آنجا که مشیت ازلی بر او رفته بود as it was predestined. انقزاع نمودن to take back, to regain the possession of. فواکه (pl. of فاکه) fruits. مسقف covered, vaulted. زلزله earth-quake. تهدام یافتن being demolished. متزلزل شدن being shaken (as the earth with earthquake). درعه yard.

Page 6. فرسخ about an arrow throw. فرسخ League (3 miles). گردباد cyclones, whirlwinds. فرود آمدن arrived in the territory of Kharasan. بلند پروازها می نمود (used to make high flights, i.e.), had become very arrogant. شمشیر آبدار ذوالفقار (made the foods of his shining and zulfigar, or Ali's renowned sword, like scimitar) put to the sword. ممالک متروکه annexed it. ممالک متروکه خود گردانید

NOTES

ON

SIYARUL-MUTAKH-KHARIN

OR

A History of the later times

Page 1.

THE REIGN OF THE HELPER OF FAITH MOHAMMAD BABAR SHAH—THE FOUNTAIN-HEAD OF THE INDIAN EMPERORS OF THE CHAGHTAI (MOGHAL) DYNASTY AND A BRIEF ACCOUNT OF HIS ANCESTORS.

سیر (pl. of سيرة) characters, history. متأخرین men of later times. مبدل brief. آبا fore-fathers. صاحبة (lit. master of happy conjunction, i.e. a man born under the auspicious conjunction of Venus and Jupiter) the great conquerors. مترصد watchers, i.e. readers. خواقین (pl. of خاقان) Emperors of China or Turkestan. ودیعت نهادن to intrust, to deposit. رضاعت suckling, i.e. infancy. لامع shining, apparent. مجاری (pl. of مجري) courses, i.e. manners. بارق lightning. همزادان coevals i.e. boys of his own age. دثار dress, character.

Page 2. آهنگ Intention. دیهیم conversation. تاج Crown. اورنگ throne. هم جدی (descended from the same ancestor) blood relation. متوقی natural, inborn. نظرې to rise high. رب الارباب (The Lord of lords, i.e.) God. سرېر throne. جلوس sitting+accession. لرا standard. ماوراءالنهر Trans-Oxonia. خراسان Northern Persia. مراقین (the two Iraqs) Mesopotamia and Persia. حوزة circumference, (مراس مقبر) (pl. of مقبر) heads of pulpits.

PERSIAN SECTION

CALL No. { ۹۵۴ ۵۳۹ ع ACC. No. ۱۶۰۳۲
 AUTHOR طباطبائی، علام حسین
 TITLE سیر اطفال حسین

۹۵۴ ۱۶۰۳۲ ۵۳۹ ع
 طباطبائی، علام حسین
 سیر اطفال حسین

THE

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

